



پیش شماره چهارم ۱۸ خرداد ۱۴۰۴

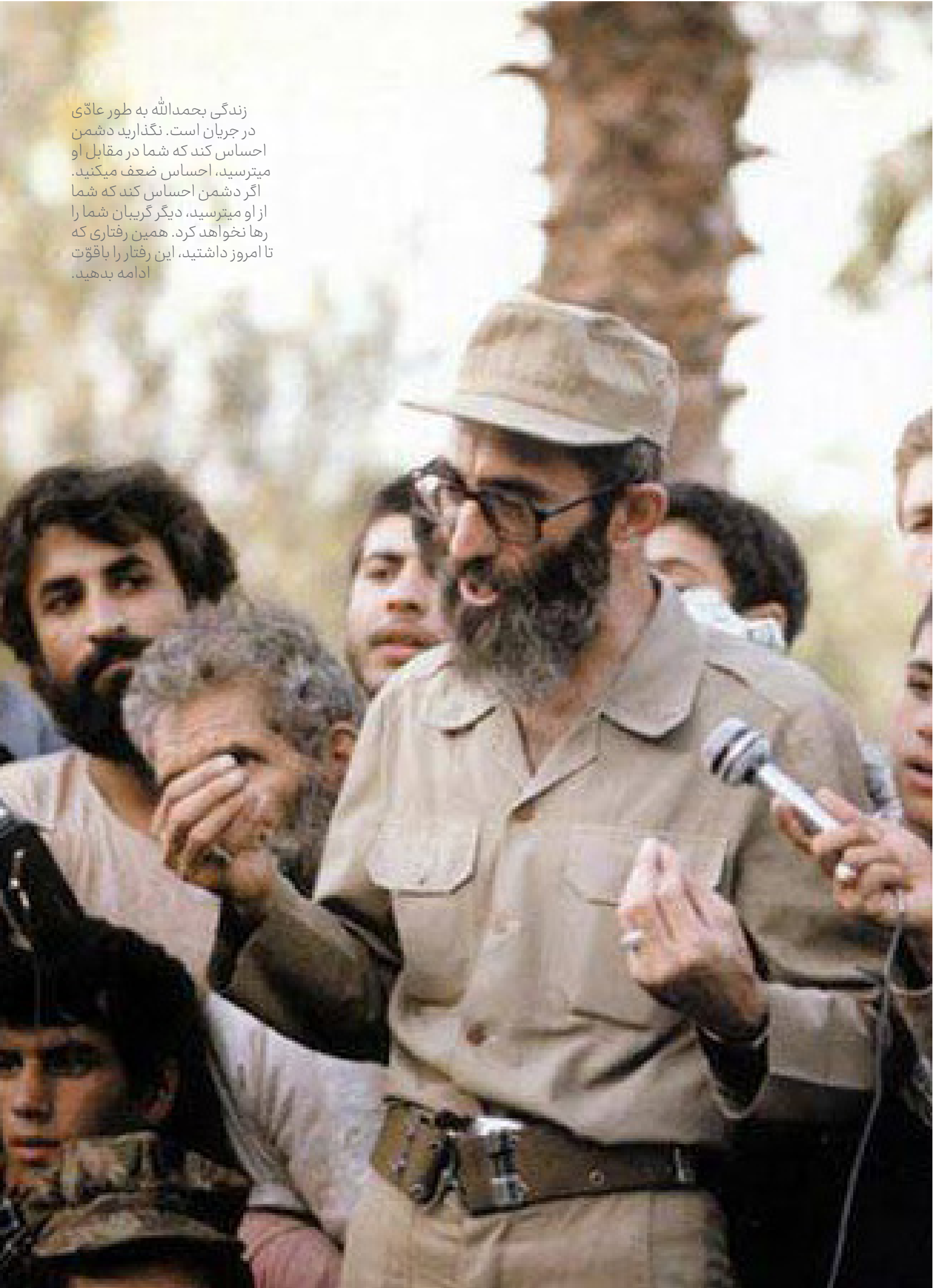
چرا چین نمی‌تواند جنگ ایران را نادیده بگیرد؟
سخنرانی عبدالملک حوثی درباره جنگ ایران و رژیم صهیونیستی
آیا کالیفرنیا می‌تواند از ایالات متحد جدا شود؟
هوایمای رافائل فرانسه چگونه توسط پاکستان سقوط کرد؟
چگونه ایده نوآوری باز می‌تواند بازدارندگی علمی ایجاد کند؟

مقاومت زندگی است

زندگی را با قوت ادامه دهید



زندگی بحمدالله به طور عادی
در جریان است. نگذارید دشمن
احساس کند که شما در مقابل او
میترسید، احساس ضعف میکنید.
اگر دشمن احساس کند که شما
از او میترسید، دیگر گریبان شما را
رها نخواهد کرد. همین رفتاری که
تا امروز داشتید، این رفتار را با قوت
ادامه بدهید.





بسم الله الرحمن الرحيم

هفته نامه خبری تحلیلی/ **کرانه**

سال اول / پیش شماره چهارم / ۲۸ خرداد ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: موسسه علم و سیاست اشراق

scienceandpolitics.net

نشانی: تهران، خیابان هنگام، خیابان طاهرخانی

، پلاک ۱۰۰، واحد ۸

مدیرمسئول: علیرضا شفا

شورای سیاست گذاری: علیرضا شفا، ابوالصالح تقی زاده طبری،

محمد رضا هدایتی

سردبیر: محمد رضا هدایتی

تحریریه: علی ارجمند، مبین لطفی زاده، امیرمهدی عبدی

تحریریه فناوری: معصومه ندیری، محمد حسین تسخیری

مدیر هنری و صفحه آرا: سروش راستگو

با تشکر از محمد مهدی شاه سنائی

فهرست

یادداشت ها

- ۴ خبر
۶ این یک جنگ است
۷ ریشه در خاک
۸ نجات آنجاست که خطر آنجا است
۱۰ زندگی مقاوم
۱۲ آپستن جنگ
۱۴ جنگ نیابتی
۱۶ محاسبه ناپذیر
۱۸ استراتژی همه یا هیچ
۲۰ فرصت جنگ
۲۱ ضربه موثر
۲۲ آخرین فرصت بودن
۲۴ اعلام العدو
۲۵ پاشنه آشیل
۲۸ بمب ساعتی در قلب حيفا
۳۰ چشم و دندان شیطان
۳۳ گلوگاه
۳۵ جنگ و اقتصاد
۳۶ تیغ عراقی زیر گلوئی ترامپ
۳۸ سیاست تناقض
۴۰ سودای جدایی
۴۲ معمار اعتراضات داخلی
۴۸ سلاح هرگز کافی نیست
۴۹ مائو چگونه توانست؟
۵۰ قدر ایران-وضع چین
۵۲ پایان رویای چینی
۵۴ وزن جنوب جهانی
۵۶ سیاست مالی جسورانه
۵۸ سرمایه غیر منقول یک ملت
۶۰ یک واکنش تاریخی
۶۲ غیر مستقیم فکر نکن
۶۴ گر حکم شود که مست گیرند
گذرا از پدافند
اول سیاست
جنگ صرفا ادامه سیاست است

مقاومت

آمریکا

چین

فناوری

سند

۲۲ خرداد

رویترز: شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قطعنامه‌ای مبنی بر عدم پایبندی ایران به تعهدات خود صادر کرد.

این قطعنامه ضدایرانی با رأی موافق به تصویب رسید. بورکینافاسو، چین و روسیه با آن مخالفت کردند و ۱۱ کشور هم رأی ممتنع دادند.

ترامپ: وضعیت ایران می‌تواند «خطرناک» شود. دستور خروج پرسنل آمریکا از سفارت‌های خاورمیانه را صادر کردم.

کانال ۱۲ رژیم صهیونیستی مدعی شد ران درمر، وزیر امور استراتژیک و دیوید بارنیا، رئیس موساد، فردا با ویتکاف دیدار خواهند کرد.

وزیر امور خارجه: ما برای دور بعدی مذاکرات ما و آمریکا در روز یکشنبه آماده می‌شویم. البته قطعنامه جدید شورای حکام، بر پیچیدگی‌های بحث اضافه می‌کند.

رویترز به نقل از یک مقام ارشد ایرانی ادعا کرد که یک کشور «دوست» در منطقه، تهران را از حمله

نظامی احتمالی اسرائیل مطلع کرده است.

۲۳ خرداد

الجزیره: نیروی هوایی اسرائیل علیه ایران حملاتی را انجام داد.

حداقل ۶ انفجار در تهران به گوش رسید.

نیویورک تایمز: ترامپ و مشاوران ارشدش از احتمال وقوع حمله اسرائیل به ایران مطلع بودند. نتانیاهاو، در بیانیه‌ای پس از حمله به ایران گفت: هدف عملیات ما آسیب‌رساندن به زیرساخت‌های هسته‌ای و موشکی ایران است.

از رئیس‌جمهور ترامپ می‌خواهم که از موضع ثابت خود حمایت کند. او بارها گفته است که نباید ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد. من از حمایت مستمر او از کشور ما در طول دوره ریاست‌جمهوری‌اش سپاسگزارم.

ترامپ به فاکس نیوز: من از قبل در مورد حملات مطلع شده بودم. جای تعجب نیست؛ اما ایالات متحده از نظر نظامی درگیر نیست و امیدوار است

ایران به میز مذاکره بازگردد. پیام رهبر انقلاب اسلامی در پی جنایت سحرگاه امروز رژیم صهیونیستی: رژیم صهیونی با این جنایت، برای خود سرنوشت تلخ و دردناکی تدارک دید و آن را قطعاً دریافت خواهد کرد.

جمعی از فرماندهان سپاه از جمله سردار محمد باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، سردار غلامعلی رشید فرمانده قرارگاه مرکزی خاتم الانبیا، سردار حسین سلامی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سردار امیرعلی حاجی‌زاده فرمانده هوافضای سپاه پاسداران و تعدادی از دانشمندان هسته‌ای کشور طی تجاوز رژیم صهیونیستی به خاک ایران به شهادت رسیدند. کانال ۱۲ اسرائیل، به نقل از منابع نظامی: آنچه در ایران اتفاق می‌افتد عملیات نیست، بلکه جنگ است.

فرمانده جدید سپاه: به‌زودی درهای جهنم به روی صهیونیست‌ها باز می‌شود.

آیت‌الله خامنه‌ای در دومین پیام تلویزیونی



اکنونمیست: حمله به ایران قمار وحشتناکی بود که ممکن است نتیجه‌اش به ضرر آمریکا و اسرائیل باشد.

تسنیم: دو انفجار در بخش گاز کشور رخ داده که بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد به دلیل برخورد ریزپرنده‌های متخاصم بوده است.

نخست وزیر بریتانیا اعلام کرد جنگنده‌هایی را برای کمک به منطقه خاورمیانه اعزام کرده‌ایم.

ناوشکن جاسوسی انگلیسی در دریای عمان توسط نیروی دریایی ارتش متوقف و مجبور به تغییر مسیر شد.

۲۵ خرداد

رسانه‌های رژیم صهیونیستی: پس از حمله ایران

صهیونیستی را هدف قرار داد.

وزیر خارجه فرانسه: پاریس از حق تل‌آویو برای دفاع از خود حمایت می‌کند.

۲۴ خرداد

عراقچی: تداوم مذاکرات ایران و آمریکا در وضعیتی که وحشی‌گری رژیم صهیونیستی ادامه دارد، غیرقابل توجیه است.

سازمان همکاری‌های شانگهای حملات رژیم صهیونیستی به ایران را محکوم کرد.

ان‌بی‌سی نیوز، به نقل از یک مقام کاخ سفید: حمله اسرائیل می‌تواند منجر به ترک مذاکرات توسط ایران و حرکت به سمت توسعه بمب هسته‌ای شود.

خطاب به ملت بزرگ ایران: کار را آن‌ها شروع کردند و جنگ به راه انداختند. ما به آن‌ها اجازه نخواهیم داد که از این جنایت بزرگی که انجام دادند، خودشان را سالم خلاص کنند.

اطلاعیه سپاه پاسداران: سپاه پاسداران در عملیات وعده صادق ۳ پاسخ کوپنده و دقیق خود را علیه ده‌ها هدف، مراکز نظامی و پایگاه‌های هوایی رژیم غاصب صهیونیستی به مرحله اجرا درآورد.

روابط عمومی ارتش: نیروی پدافند هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، دو فروند جنگنده F۳۵ رژیم صهیونیستی و تعداد زیادی ریزپرنده را با موفقیت مورد اصابت قرار داده و منهدم ساخت. فاکس نیوز: ایران مقرر وزارت جنگ رژیم

نتایج نظرسنجی مرکز مطالعات امنیت ملی اسرائیل (INSS)

حمله به ایران:

۷۳٪ موافقم

۱۸٪ مخالفم

۹٪ نظری ندارم

پیش بینی مدت زمان جنگ با ایران:

۶٪ کمتر از یک هفته

۶۱٪ تا یک ماه

۱۹٪ تا سه ماه

۴٪ بیشتر از سه ماه

بنظر شما آمادگی و تاب آوری جبهه

داخلی اعم از آوارگی و اقتصادی و...

چقدر است؟

برای اکنون ۶۰٪

برای یک ماه جنگ ۴۹٪

برای تا سه ماه جنگ ۲۷٪

برای تا شش ماه جنگ ۸٪

چند گزاره دیگر:

۷۶٪ دلیل جنگ: ملاحظات امنیتی

۶۱٪ علاوه بر رفع تهدید هسته‌ای برای

تغییر حکومت ایران تلاش کنیم

۴۷٪ دولت برنامه ای برای پایان دادن به

جنگ ندارد

نتایج نظرسنجی اخیر صدا و سیما درباره جنگ احتمالی

این نظرسنجی در روز دوشنبه ۲۶ خرداد ماه در سطح کشور با مشارکت ۵ هزار شهروند ایرانی انجام شده است. در این نظرسنجی میزان همکاری پاسخگویان که در نظرسنجی های قبل حدود ۷۰٪ بود، به ۹۰٪ افزایش یافته که مهم است.

واکنش ایران به حمله اسرائیل:

۷۷٪ مناسب

احساس غرور از عملیات موشکی ایران:

۹۰٪ خیلی زیاد و زیاد

توانایی ایران برای ادامه دادن به عملیات موشکی:

۸۷٪ خیلی زیاد و زیاد

- ساخت بمب اتمی توسط ایران:
۸۹٪ موافق

سرانجام جنگ:

۳۴٪ درگیری کوتاه مدت

۳۲٪ درگیری بلند مدت

۳۴٪ حل دیپلماتیک

اگر این جنگ طولانی شود چقدر می توانید شرایط فعلی را تحمل کنید؟

- ۶۲٪ زیاد و خیلی زیاد

- ۱۶٪ کم

- ۵٪ خیلی کم

- ۱۵٪ اصلاً

به حیفا رونین بار رئیس سازمان اطلاعات داخلی رژیم صهیونیستی «شاباک» استعفا داد.

روزنامه دلی تلگراف انگلیس با انتشار نقشه راداری از حرکت هواپیماها نوشت که حداقل سه هواپیمای باری بوئینگ ۷۴۷ چین از طریق مسیری «گمراه کننده» به ایران ارسال شده اند.

رویتز: آلمان، فرانسه و بریتانیا آماده اند تا برای کاهش تنش ها در خاورمیانه، گفت وگوهای فوری درباره برنامه هسته ای تهران برگزار کنند.

مجلس سنای پاکستان با اجماع آرا، مصوبه حمایت از ایران در برابر تجاوز رژیم صهیونیستی را به تصویب رساند.

محسن رضایی در شبکه خبر: به زودی با یک ائتلاف وارد نبرد خواهیم شد که بایست برای آن آماده باشیم. ما هنوز هیچ کدام از سلاح های خود را رو نکرده ایم.

فاکس نیوز: ترامپ قبل از سفر به اروپا: امیدوارم بین ایران و اسرائیل به توافق برسیم؛ اما گاهی اوقات برای رسیدن به توافق باید جنگید. به حمایت از اسرائیل ادامه می دهیم.

۲۶ خرداد

هشتمین موج عملیات وعده صادق ۳ انجام شد. بقای، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران: در این شرایط، طرح بحث مذاکره حتماً بی معناست. آمریکا باید شفاف موضع بگیرد. آمریکا به عنوان عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد موظف است این تجاوز را به رسمیت بشناسد و آن را محکوم کند.

احمد وحیدی: برای جنگ طولانی و تمام عیار آماده ایم. به زودی خلافت های جدیدمان را به میدان خواهیم آورد.

صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران هدف حمله متجاوز قرار گرفت.

۲۷ خرداد

دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا در پیامی در شبکه اجتماعی Truth Social از همه خواست فوراً تهران را ترک کنند.

وزاری خارجه الجزایر، مصر، عراق، اردن، کویت، لیبی، موریتانی، پاکستان، عربستان سعودی، سودان و ترکیه بیانیه مشترکی را امضا کردند که در آن، از رژیم صهیونیستی خواسته شده تا خصومت ها علیه ایران را متوقف کند.

اکسیوس: دولت ترامپ پیشنهاد داده تا در دوشنبه آینده با ایران مذاکره کند.

ترامپ در گفت وگو با سی بی اس: به دنبال چیزی بهتر از آتش بس در ایران هستم

گارد ملی امارات از حادثه دریایی در دریای عمان و برخورد دو کشتی با یکدیگر خبر داد.

سرمقاله این یک جنگ است

ایران امروز درگیر یک «جنگ» است. جنگ، نه یک عملیات محدود است و نه حتی یک درگیری نظامی گسترده. جنگ تنها یک زدوخورده فیزیکی نیست که هر جنبش و تشکیلاتی بتواند درگیر آن شود؛ جنگ از آن ملت‌هاست. آنچه جنگ را متمایز می‌کند، جهتی انسانی و سیاسی است که در آن دنبال می‌شود. هر ملتی از آن رو که برای تأسیس یا حفظ موجودیت خود، جهتی را دنبال می‌کند و در پی ساختنی است، مستعد جنگ است؛ هرچند این جنگ هیچ‌گاه در زدوخوردهای فیزیکی به فعلیت نرسد. هر ملتی در زهدان خود، جنگی دارد که موجودیت و اساس آن را نشانه رفته و هر آن ممکن است شعله‌ور شود و فعلیت پیدا کند.

بنابراین برای یک ملت، جنگ یک امر موقتی و مربوط به شرایطی خاص نیست که بتواند به نحوی آن را رفع و رجوع کند یا به کلی از آن بر حذر باشد. چه بسا که ملت‌ها با تذکر به این جنگ، همواره می‌توانند اساس وحدت و جوشندگی خود را زنده نگه دارند و جغرافیای خود را با اتکا به آن شکل دهند؛ چنان‌که از همان ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی ایران، دشمنی و جنگ با نظام سلطه آمریکایی و نماینده تام آن در منطقه غرب آسیا، یعنی رژیم صهیونیستی، توانسته نقطه اتکابی در جهت‌گیری‌های سیاسی و روابط خارجی ما باشد.

ایران همواره از استواری بر سر این موضع، جغرافیای سیاسی خود را ساخته و دوستان و دشمنان خود را شناخته است. برای ما، مبارزه با اسرائیل، یک مسئله متصلب نبوده و اتفاقاً به ما اجازه حضور زنده و معنادار در منطقه داده است؛ دوستان و دشمنانی برای ما ساخته و روابط ما با دیگر ملت‌ها و دولت‌های منطقه را کیفیتی خاص بخشیده است؛ روابطی که دیگر دولت‌ها امکان ایجاد آن را ندارند و هرگز نخواهند توانست متحدانی چون انصارالله یمن، حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق و... داشته باشند.

دشمنی میان ایران و نظام سلطه و مشخصاً اسرائیل، پیش از آنکه مربوط به ایدئولوژی‌ها و اهداف و آرمان‌های طرفین باشد، اقتضای نحوه موجودیت‌شان است. ایران از یک سو تقریباً تنها کشوری در منطقه است که با نیروی درونی مردمان خود تأسیس شده و از سوی دیگر تنها کشور مستقلی است که به واسطه عمق استراتژیک خود، این امکان را دارد که استقلالش را به شکل سیاسی دنبال کند.

در طرف مقابل اما رژیم صهیونیستی بر اساسی متعارض بنا شده است. این کشور جعلی، بر مبنای یک طرح فرامنطقه‌ای از جانب انگلستان و بعدها آمریکا و از طریق کوچ دادن یهودیانی با ملیت‌های مختلف تشکیل شده است. حتی اگر یهودیانی که برای تشکیل کشوری به نام اسرائیل تلاش می‌کردند، اهداف و مقاصد دیگری در نظر داشتند، آنچه تحقق این اهداف را در قالب یک موجودیت سیاسی امکان‌پذیر کرد، و حمایت بی‌دریغ غرب، به خصوص انگلستان و بعد آمریکا را به دنبال داشت، نقشی است که برای کنترل منطقه غرب آسیا بر عهده آن بوده است. بر این اساس، رژیم صهیونیستی در مقابل هر ملتی قرار می‌گیرد که بخواهد و بتواند در منطقه منحصربه‌فرد غرب آسیا موجودیتش را به صورت مستقل و خارج از سیطره این نظم دنبال کند. بنابراین برخلاف بسیاری از دیگر منازعات ما با همسایگان‌مان بر سر مسائل مختلف، که گاه تا زدوخوردهای جسته‌گریخته ادامه داشته، جنگ امروز با رژیم صهیونیستی، برای ما امری نامنتظره نبوده است. این جنگ، جنگ بر سر مسئله یا مسائلی نیست که زمانی بتواند حل و فصل شود. این جنگ، جنگ بر سر موجودیت ماست و حتی پیش از آغاز درگیری‌های اخیر، بر ما مقدر بوده است.

امروز رژیم صهیونیستی آغازگر جنگ مقتدری شده که می‌تواند سرنوشت منطقه ما را به شکل دیگری درآورد؛ چنان‌که نخست‌وزیر این رژیم این جنگ را جنگی وجودی توصیف کرده و ایران را تهدیدی برای بقای اسرائیل دانسته است. بر این اساس، اسرائیل که موجودیت ایران را در تعارض با موقعیت بیگانه خود در منطقه می‌بیند، با هدفی کمتر از نابودی کامل ایران، وارد این کارزار پرمخاطره نشده است. رژیم صهیونیستی دیگر یقین دارد که با وجود همه دستاوردهایی که در یک سال گذشته در منطقه به دست آورده، جز با نابودی کامل ایران، چه به صورت تجزیه و آشوب و چه به صورت نابودی غیرقابل بازگشت همه اهرم‌های قدرت ایران، امنیتش تأمین نخواهد شد و حضوری پایدار در منطقه نخواهد داشت. برای اسرائیل، تا زمانی که ایران در این منطقه قدرت دارد، هر آن ممکن است جنبش استقلال‌خواهانه تازه‌ای پا بگیرد و موقعیت رژیم را به خطر اندازد؛ چراکه تنها با وجود یک کشور مستقل قدرتمند در منطقه، مقاومت در آن واجد جغرافیا می‌شود و با شکست‌های مقطعی و شهادت فرماندهان و ازبین‌رفتن ادوات و منابعش به پایان نمی‌رسد.

مقاومت زندگی است ریشه در خاک

مجدثه شاه حسینی

«او زنده را از مرده خارج می کند و مرده را از زنده،
و زمین را حیات می بخشد بعد از مرگ آن»
(آیه نوزدهم، سوره روم)

«زاینده» برخلاف تصور ما، تدریجی نیست. چنین نیست که به موازات بالارفتن قدرت بازوان مان قدرتی برای زندگی دریافت کنیم. چه بسیار قدرتی که با سلاح جنگی و چهره‌ای عبوس به جنگ با زندگی رفته و آهنگ کشتار نوزادان و نوباوگان کرده باشند. چه بسیار سربازانی که تجاوزکارانه حریم زندگی را شکافته و به قصد سطره بر سرزمینی آن را به متروکه ای خالی از سکنه بدل کرده باشند. این چگونه میلی برای قدرت و سرزمین است که با حیات و سکونت چنین به جنگ برخاسته است؟ «قدرت» آیا یگانه مقصود مردانی است که خواسته‌اند تنها قانون‌گذاران زمین باشند؟ پس در تصویری این چنین، اگر «قانون» طمع برای حکم‌فرمایی کامل بر مرگ و میر و کیفیت بودن موجودات باشد، پس آن موجودات چه جامد، چه صلب، و «زاینده» چه ذلیل و چه بی‌روح خواهد بود. تمنایی این چنین برای قدرت، «زندگی» را بر ضد زندگی می‌شوراند، پس تعجیبی نخواهد داشت اگر انسان را بر ضد انسانیت راه برد.

اما نه. این تنها صورت توانایی نیست و نه تنها یگانه مسیر منتهی به صلابت نیست، بلکه چه بهتر باشد اگر بگوییم کوره‌راهی برای آن است. «سلطه» جویی، انحراف از تمنا یا گفتمانی اصیل برای قدرت است و شیطان بی‌توقف حیات حاکی از همین نکته است که قدرت و توانایی، نه از پس اراده‌ای تمام و کمال برای تصنع و تسلط بلکه در پی استقبال از حضوری فعال، مستقل و اراده‌مند به دست می‌آید. پس دیگر چه لزومی دارد که قدرت، نیرویی برای به بند کشیدن عالم و آدم باشد؟ هر موجودی درست از ناحیه «حیات» خود است که از درون خودش می‌جوشد و استعدادهایش را به صحنه وارد می‌آورد، و درست از همین نقطه است که نیرویی بی‌بدیل برای ایستادگی به دست می‌آورد.

زاینده، تدریجی یا تقلیل‌پذیر نیست بلکه از امکان همیشگی حیات برای تولد و برپایی موجودات حکایت دارد و از این رو، هر چیزی به همان اندازه که زنده و زاینده باشد، قدرتی برای مقاومت و قوتی برای بازتولید خودش پیدا می‌کند. روحیه مقاومت درست برعکس سلطه‌جویی، قدرت را دقیقاً در نقطه زاینده و رسمیت طبیعی امور جستجو می‌کند و قوام خویش را از پی سیطره بر دیگر چیزها به دست نمی‌آورد. با این حساب، تعجیبی ندارد اگر مقاومت تکیه بر ملت‌ها و مردمان دارد و در مقابل، نظام سلطه از شجره خبیثه مستکبران و ناملت‌ها تغذیه می‌کند و از همین جهت ریشه در خاکی مرغوب یا به عبارتی خواسته و تمنایی اصیل و انسانی ندارد. «آیا ندیدی که چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن [در زمین] ثابت و شاخه آن در آسمان است؟ ... و نیز کلمه خبیثه را به درختی ناپاک تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد» (آیات بیست و چهار و بیست و شش، سوره ابراهیم).

مقاومت و زاینده دو نیروی جدایی‌ناپذیرند که بی‌یکدیگر نمی‌توانند سرمنشا نیروی روحی مردمان باشند؛ نیرویی که به اندازه نامیرایی نفس حیات، قدرتی بلامنازع برای بازتولید و بازپروری دارد؛ همان نیرو که نسل بعدی را از بطن نسل پیشین بیرون می‌کشد و زنده می‌کند. همین نیروست که از برگ و بار درختان مستقر و تنومند چندین ساله، نهال‌هایی تازه و جوان به در می‌آورد؛ همان نیرویی که خداوند بواسطه آن «زمین را زنده می‌کند، بعد از مرگ آن».

این نیرو چیست؟ این نیرو کجاست و کجا بیش از هر جایی خود را آشکار کرده، سر از پرده بیرون آورده و به نزدیکی ما آمده است؟ این نیرو، نیروی خاک است. خاک، اگرچه در پای درخت ریخته است، اگرچه ریشه‌ها را در برگرفته و در زیر نهان و نهفته است اما ریشه‌ها با خاک قرار می‌یابند و رستنی‌ها در خاک مستقر می‌شوند. خاک، نرم است، منعطف است، جلوه نمی‌کند اما دانه‌ها را مخفیانه به زایش می‌رساند و در انجام رسالت خویش بی‌نهایت پیوسته، نهان و بسیار سریع عمل می‌کند. شاید برایمان سخت باشد درک کنیم که چطور ممکن است چنین موجودی مقرر و مقام سروقامتان و تنومندان و زنده‌زای جوانه‌ها و نونهالان باشد. شاید برایمان سخت باشد درک کنیم چطور آنچه بسیار آشکار است، چنین می‌تواند از دل آنچه بسیار نهان است به در آمده باشد. اما چنین است.

درست همان‌چیز به نیروی زاینده که چیزها را برپا می‌کند، قدرتی بسیار برای استواری و استحکام و قوتی برای مقاومت و بازتولید به ارمغان می‌آورد. و این‌ها دو لحظه نیستند، بلکه باید گفت مقاومت درست در لحظه زندگی تولید می‌شود. از همین لحاظ «زنانگی» به‌عنوان صفتی انسانی عهده‌دار همان نقشی است که در رویش رویدنی‌ها بر دوش خاک است. زاینده، جوشش و رویانیدن در «زنانگی» مجتمع هستند و هر زنی را مستعد زنده‌زایی می‌کنند؛ یعنی فراخوانش زندگی به عنوان نیرویی مولد و جوشاننده که می‌تواند ملت‌ها را از درون خود هرباره و از نو متولد کند. استعداد زن چنان است که درست شبیه خاک، نه با جلوه‌گری بلکه در عین نهان بودن برای هر حرکت مستمر و قوام‌داری زمینی برای استقرار مهیا می‌سازد. هم اوست که در عمیق‌ترین لایه‌های یک جامعه انسانی، نسل بعدی را از بطن و باطن نسل پیشین به در آورده و با نرمی و انعطافی بی‌بدیل در امتداد مسیر جامعه پیش می‌راند. او هم از آن جهت که مولود انسان را در دامن خویش می‌پرورد طرحی از زندگی است و هم از آن جهت که امکانی برای ایستادن فراهم می‌کند، طرحی برای مقاومت دارد.





گفتاری در ستایش جنگ به عنوان فرصت مدنیت انسان نجات آن جا است که خطر آن جا است

سید علی متولی امامی

جنگ برای انسان قصدمند مؤمن، بالاترین شرف است. جنگ معنای انسانیت است و این معنا نیاز به مراقبت دارد تا به کشتار از سر هوس فروگذاشته و از دست نرود.

بزرگ‌ترین ملت‌ها و بزرگ‌ترین تمدن‌ها، بیشترین و بزرگ‌ترین جنگ‌ها را تجربه می‌کنند و به استقبال خطر می‌روند. اینکه گفته می‌شود اسلام با شمشیر و جنگ گسترش یافته است، به خاطر عظمت این دین شریف و انسانی است که با آن متولد شده است.

وقتی حضرت حق فرمودند که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، ملائکه با خداوند به سؤال برخاستند که «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ». آیا کسی که فساد و خونریزی می‌کند، خلیفه تو می‌شود؟ و به تعبیر علامه طباطبائی، سؤال ملائکه علمی بود. آن‌ها پرسیدند چطور کسی که لازمه وجود محدودش و لازمه زندگی‌اش در زمین، جنگ و خونریزی است، خلیفه و نماد ربوبیت تو می‌شود؟ اینکه پروردگار در ادامه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، به این معنا نیست که انسان کامل را مبنای از جنگ و خونریزی کند؛ بلکه همان «قصدمندی» و «ایمان داشتن» را نشانه رفته است. چه آنکه در آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...» شرط پذیرفتن امانت و ولایت از سوی انسان را «ظلوم» و «جهول» بودن می‌داند. به تعبیر ابن عربی، این ظلوم و جهول بودن، مدح انسان است و اشاره به همان قصدمندی و ایمان آدمی دارد. انسانی که جاهل به امکانات و حدود خویش است (جهول) و فراتر از حدود و امکانات معمول و طبیعی، گام‌های بلند برمی‌دارد و از مقام خویش نیز تعدی کرده (ظلوم)، فراتر رفته و مدعی ولایت بر عالم است.

این قصدمندی و ایمان است که شرط عظمت انسان در پذیرش بار امانت است و همین قصدمندی است که موجب جنگ‌های بزرگ انسانی است. جنگ، شرف آدمی است و امروز، جنگ ما با اسرائیل، به عنوان محور کفر و خباثت در جهان، شریف‌ترین لحظه رخداد انسانیت انسان ایرانی است. باید این نعمت بزرگ الهی را قدر دانست و همچون مؤمنین جنگ احزاب، بر زبان آوریم که: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» و بر ایمان و تسلیم خود بیفزاییم.

بیرون زده بود و قلب‌هایشان به گلو رسیده بود و درباره خدا گمان‌هایی گردید. این‌گونه مؤمنین را می‌آزماییم و تزلزل شدید در ایمانشان ایجاد می‌کنیم.

این روایت از جنگ احزاب، ترس انسان از جنگ را به تمسخر و تحقیر کشیده و نشانه تزلزل ایمان دانسته است. در واقع، شأن انسان نیست که از جنگ بهراسد. در ادامه، دو موضع متفاوت در برابر صحنه سترگ جنگ ترسیم شده است:

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنِفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا». همان مسلمانانی که در صحنه جنگ رسیدند و به همین خاطر عنوان منافق گرفتند: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَقْنُطُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذُهِبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالنِّسَةِ جَدَادٍ أَسْحَ خَ عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (19)»

«چشم‌انداز ترس مرگ، همانند کسی که غش می‌کند، می‌چرخد. آن‌ها ایمان نیاورده‌اند و خداوند همه اعمال‌شان را باطل می‌کند». «يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابَ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَحْزَابِ يَسْتَخْلِفُونَ عَنْ أَنْ يَرْجِعُوا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

این منافقان دوست داشتند که اصلاً در بادی‌ها بودند و اخبار شهر به ایشان نمی‌رسید. منافق کسی است که از جنگ می‌گریزد. نکته بسیار ظریف آیه این است که جنگ و شجاعت جنگیدن، برای زندگی در جوامع و شهرهای بزرگ است. اینجا هم سنجختن انسانیت و مدنیت با جنگ طرح شده و شرط یکدیگر دانسته شده است.

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفَرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تَمُوتُونَ إِلَّا قَلِيلًا». و اینان کسانی هستند که ایمان به هیچ چیز ندارند و همه چیز را جز فریب و دروغ نمی‌دانند: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنِفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا».

اما در مقابل: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا».

از مؤمنین کسانی هستند که چون صاحبان عزم‌ها و مقاصد بزرگ، به استقبال جنگ می‌روند و جنگ و ابتلا در راه رسیدن به مقصد را همان وعده صدق خداوند می‌دانند که منتظرش بوده‌اند. انسان است که جنگیدن برای نیل به مقاصد خود را مقدس می‌داند و به استقبال آن می‌رود.

دیروز، بعد از انفجار در یکی از مناطق تهران، جوانی ترسیده بود و دنبال راه فرار از محدوده انفجار بود. توقف کردم تا سوار ماشین بشود. خیلی ترسیده بود؛ لب‌هایش می‌لرزید و نفس نفس می‌زد و کلی دعا به اموات من کرد که کمکش کرده‌ام از محدوده بحران خارج شود. بلافاصله شروع کرد به سؤال پرسیدن. آدم‌ها در شرایط بحرانی، سؤال‌های وجودی می‌پرسند. انگار یک‌باره زندگی روزمره برایش به تعلیق درآمده بود و حالا می‌خواست دوباره از همه چیز سؤال کند.

پرسید: «چرا مردم کشورهای عربی در آرامش و رفاه هستند و ما همیشه در ترس از جنگ؟» گفتم: «ملت‌های بزرگ، جنگ‌های بزرگ دارند».

آیا جنگ، آن‌طور که عموم مردم فکر می‌کنند، نشانه ضعف یا انحطاط اخلاقی است؟ تاریخ گواه این است که انسان و جنگ هم‌زاد هم هستند. تا انسان بوده، جنگ بوده و جنگ، سرنوشت محتوم هر ملت زنده است. تنها ملت‌هایی که بهره‌اندکی از انسان بودن دارند، تجربه جنگ ندارند. انسان موجودی قصدمند است. موجودی که چیزی را در زندگی خود قصد نکرده باشد، انسان نیست. بزرگی انسان به بزرگی اهداف و مقاصد اوست و هرچه این اهداف و مقاصد بزرگ‌تر باشد، انسان انسان‌تر است.

روشن است که انسان‌ها در نیل به مقاصد خود، دچار تنش با دیگر انسان‌ها می‌شوند و هرچه این مقاصد بزرگ‌تر و عزم نیل به آن بیشتر باشد، جنگ‌ها و درگیری‌های بزرگ‌تری رخ خواهد داد. تفاوت انسان و حیوان در عزم است و انسانی که جنگی ندارد، مقصد و عزمی نداشته است. ملت‌ها و تمدن‌های بزرگ، همواره به استقبال خطر رفته‌اند و بیشترین و بزرگ‌ترین جنگ‌ها را متحمل شده‌اند. توصیف خدای متعال از جنگ احزاب، روایتی درخشان از نسبت انسان و جنگ است:

«إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنَّوَنَآءِ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا».

«به یاد بیاورید زمانی را که دشمن از بالای سر و زیر پایتان بر شما فرود می‌آمد و چشم‌هایتان از حلقه

از مؤمنین کسانی هستند که چون صاحبان عزم‌ها و مقاصد بزرگ، به استقبال جنگ می‌روند و جنگ و ابتلا در راه رسیدن به مقصد را همان وعده صدق خداوند می‌دانند که منتظرش بوده‌اند. انسان است که جنگیدن برای نیل به مقاصد خود را مقدس می‌داند و به استقبال آن می‌رود. جنگ برای انسان قصدمند مؤمن، بالاترین شرف است. جنگ معنای انسانیت است و این معنا نیاز به مراقبت دارد تا به کشتار از سر هوس فروگذاشته و از دست نرود.



تداوم قدرتمند زندگی نیازمند یک سازماندهی فوری است

زندگی مقاوم

رهبر انقلاب در دومین پیامشان خطاب به ملت ایران، فرمانی راهبردی به مردم داشتند: به زندگی با قوت ادامه دهید! این فرمان را عموماً نوعی توصیه دلگرم‌کننده قلمداد می‌کنند. گویا مردم نیاز به یک سخن امیدبخش داشتند تا بتوانند کاری که معلوم است چگونه باید انجام دهند، انجام شود.

اما واقعیت این است که در شرایط جنگی جدید، تداوم قدرتمند زندگی، به معنای تداوم روال‌های سابق زندگی نیست. واقعیت این است که روال‌های سابق، دست‌کم از حیث اقتصادی مبتنی بر دو امکان اساسی بود. یکم اختصاص حداکثری منابع ملی برای کاهش هزینه‌ها، از طریق پرداخت یارانه‌های نقد و غیرنقدی و تحقق پایدار درآمدهای مردم. دوم امکان تلاش حداکثری مردم برای کسب درآمد، ولو از طریق نظیر کار در تاکسی‌های اینترنتی. شرایط جنگی هردوی این امکان‌ها را دچار تلاطم و تغییر می‌کند. مردم دیگر نمی‌توانند با همان سبکی که پیشتر کار می‌کردند، با همان نرخی که درآمد کسب می‌کردند و با همان شیوه‌هایی که خرج می‌کردند، به زندگی خود ادامه دهند. این را می‌توان در واکنش‌شان نیز دید. هنوز مردم تصور می‌کنند وضعیت جدید، موقتی است؛ بنابراین به سفر می‌روند، کار را تعطیل می‌کنند و... اما در لحظه‌ای که واقعیت طولانی‌مدت بودن جنگ، بر همه آشکار شود، نه آن وضعیت اضطراری می‌تواند ادامه یابد و نه روال سابق زندگی.

این مسئله حتی به بعد اقتصادی محدود نمی‌شود. امکان‌هایی که مردم برای فعالیت‌های غیرانتفاعی داشتند، اعم از کارهای فرهنگی، هنری، علمی، ورزشی، تفریحی و... همگی دستخوش تغییر و تحولاتی شده است. این‌ها یعنی تمام ابعاد مادی و معنوی زندگی روزمره، دیگر به روال سابق جریان نخواهد داشت. ممکن است تصور شود انعطاف و انطباق لازم

مردم با شرایط جدید، امری است که طبیعتاً رخ خواهد داد. کما اینکه عده‌ای درباره انطباق زندگی مردم با زمانه جنگ با صدام، چنین عقیده‌ای دارند. با این حال، حتی اگر در آن دوران، این انطباق به صورت تدریجی و طبیعی رخ داده باشد، که این گونه نیست، شرایط امروز کاملاً متفاوت است. جنگ با رژیم صهیونی، اگرچه یک جنگ طولانی‌مدت خواهد بود، اما ضرباهنگ آن بسیار تندتر از نبرد با صدام و رژیم بعث است. این یعنی نمی‌توان به نیروی غریزه انسان‌ها برای تطابق با شرایط جدید اتکا داشت. ضرباهنگ تند جنگ، می‌تواند هر تعللی را در انطباق، تبدیل به نقطه ضعفی سرنوشت‌ساز کند. نیروی خباثت‌های فتنه‌ساز دشمن صهیونی و ائتلاف جهانی پشت سر او، به مراتب قدرتمندتر از رژیم بعث و حمایت‌های بین‌المللی از اوست. بنابراین هر خللی در زندگی روزمره می‌تواند به سرعت دستمایه عملیات شناختی دشمن و ایجاد تنش‌های اجتماعی شود.

اگر باور کنیم که امکان‌های گذشته زندگی روزمره از بین رفته است و سعی بیهوده نداشته باشیم تا شرایط صلح را در شرایط جنگ شبیه‌سازی کنیم، آنگاه امکان فکرکردن به راه‌های سازماندهی جدید اجتماعی و اقتصادی را پیدا می‌کنیم. این امکان‌ها برای اینکه تبدیل به ایده‌های عملیاتی و اجرایی شوند، نه تنها نیازمند هم‌فکری هستند، بلکه این هم‌فکری باید بتواند توانایی تفکر خارج از چارچوب را داشته باشد. ما این شیوه را پیشتر تجربه کرده بودیم؛ در حالی که تفکر درون چارچوب، فرض را بر این گرفته است که همه هزینه‌ها به‌سیاق سابق تداوم دارد و بنابراین درآمدها نیز باید به شیوه سابق تأمین شوند.

سازماندهی جدید زندگی روزمره مردم، طیف وسیعی از فعالیت‌های منسجم مردمی را نیاز دارد. این فعالیت‌ها، از متقاعدسازی مردم برای بازآفرینی شیوه زندگی‌شان آغاز می‌شود؛ اما

نمی‌تواند به همین گفت‌وگو بسنده شود. مردم نه تنها برای شیوه جدید تولید و مصرف خود نیازمند پیشنهاد‌های واقع‌بینانه هستند، بلکه حتی برای اینکه رنج‌های زندگی را دوام بیاورند، نیازمند احساس معنادار بودن هستند. آن‌ها شیوه‌های تربیت در شرق آسیا را بر نمی‌تابند و نمی‌توانند با انگاره‌های سخت‌کوشی و نظم، روزها و ماه‌ها و سال‌های متمادی را پشت سر بگذارند.

پیش از جنگ، همه مردم در تکیا پوی این معنادار بودن، جایگاهی برای خود یافته بودند و حتی اگر نیافته بودند، لزوماً از دستیابی به آن ناامید نبودند. تداوم قدرتمند زندگی، مستلزم این است که امروز در شرایط جنگی، بار دیگر مردم جایگاه معنادار و مفید خود را پیدا کنند یا دست‌کم امید و چشم‌اندازی برای جست‌وجوی آن داشته باشند.

این یک بزن‌گاه تاریخی برای نهاد علوم و به خصوص علوم انسانی در ایران است. علوم انسانی از بدو تأسیس با این معضل مواجه بوده است که چه نسبتی با امر ملی دارد. شاید شرایط صلح و وجود یک نظم از پیش موجود، در این انفعال و رکود علمی بی‌تأثیر نبوده باشد. ولی امروز که بازآفرینی اجتماعی، یک ضرورت سیاسی، نظامی و امنیتی است، اهالی علوم انسانی و کنشگران اجتماعی نمی‌توانند کماکان خود را از این مسئولیت اساسی برکنار بدارند. نه فقط در لحظه پرورش ایده و نظریه، بلکه در لحظه سازماندهی و اجرا. شاید در کنار تمام برکات سیاسی و اقتصادی جنگ‌ها که درباره آن زیاد صحبت می‌شود، بتوان به این امیدوار بود که نهاد علم، در تکیا پوی خود برای پذیرش مسئولیتش، بالاخره بتواند به جایگاهی که اساساً برای آن تعریف شده نائل شود و چشمه جوشان اراده و امید برای یک ملت باشد.

ایران به نیابت از همه ملت های جهان می جنگد

جنگ نیابتی

محمد حسن نیلی

جنگی که اکنون میان ایران و اسرائیل در جریان است اصولاً یک نبرد اجتناب ناپذیر بوده است. دولتها و ملتهای بسیاری بوده و هستند که دولت اسرائیل را به عنوان یک رژیم اشغالگر به رسمیت نشناخته و آن را در جنایات و اشغالگری هایش همواره تقبیح کرده اند اما به باور همگان این با وضعیتی که جمهوری اسلامی در قبال رژیم صهیونیستی دارد متفاوت است. ماهیت دشمنی ما با موجودیت اسرائیل یادکردی از نحوه تاسیس نوین ملت ایران پس از انقلاب است که درواقع شعاعی از استقلال طلبی و نفی سلطه گری و تحمیل زور از سوی ملت ماست. البته مخاصمه ما و ایالات متحده آمریکا نیز برآمده از همین امر است اما این موضوع در مورد رژیم به دلیل قرار داشتنش در منطقه ما و ماهیت اشغالگرانه، نقض فاحش ملت فلسطین و دیگر ملت ها و سلطه گری بدون مرز آن وضعیتی استثنایی یافته است.

البته جمهوری اسلامی ایران هیچگاه آغازگر هیچ جنگی نبوده است اما هیچگاه خطر آن و اهمیت آمادگی برای آن را دست کم نگرفته و از هرگونه فداکاری در این مسیر و نفی اشغالگری، سلطه گری و ارباب دولتی، سازمانی یا گروهی دریغ نکرده است. آنچه سالهاست با نام محور مقاومت شناخته شده و از آن به محور نفوذ تهران بر پایتخت های عربی یا نیروهای نیابتی ایران در منطقه یاد می شود در واقع چیزی نیست مگر ملتها و دولتهایی در منطقه که سلطه گری و نقض فاحش حقوق ملی خود را بر نمی تابند و تلاش کرده اند ظرفیتی سیاسی و نظامی برای برپای خود ایستادن و استقلال رای ملیشان فراهم سازند و البته در این مسیر جمهوری اسلامی ایران را همچون برادری امین و نیرومند یافته اند. هرجایی که دولتی در منطقه ما از سلطه گری و اجحاف منطقه ای و فرماندهی نگران است همواره امیدوار به برادری ایران بوده است، از لبنان و مقاومت فلسطین و دولت عراق گرفته تا اقلیم کردستان و دولت ترکیه و قطر و افغانستان.

اکنون و پس از نسل کشی فجیع و نقض تمامی قوانین و عرف مناسبات جهانی در جنگ ها که

رژیم اشغالگر پس از طوفان الاقصی در جغرافیای بسیار کوچک غزه از خود بروز داد و به ویژه پس از انهدام زیرساخت ها و اشغالگری ای که پس از سقوط دولت بشار اسد در سوریه پدید آورد و آنچه اکنون از تجاوز آشکار رژیم به حاکمیت و جغرافیای ملی ایران آشکار شده است، همگان را به شدت از این موجود بی رحم و سلطه گر بیمناک کرده است. هم اینک بر همه آشکار شده است که موجودیت اسرائیل موجودیتی بی رحم، سلطه گر و تمامیت خواه است. آنچه در همین روزهای اخیر پس از شروع جنگ از سران و مقامات کشورهای منطقه ای مکرراً شنیده می شود ناشی از همین نگرانی عمیق است، چیزی که در هم پیمانان قدیمی منطقه ای آن نیز بروز و ظهور دارد. این اظهارات هرچند ممکن است در عمل بیش از ترشح مرکبی بر کاغذی اثری نداشته باشند، اما بر خلاف موضع گیری های پیشین همین مقامات، عمدتاً نه یک موضع گیری حقوق بشری یا ناشی از عرف دیپلماتیک همسایگی، بلکه ناشی از یک نگرانی عمیق توسعه ای است. بیانیها و سخنرانی های رؤسای دولت های منطقه و بیانیهای اجماعی برخی پارلمان های کشورهای منطقه، نمونه هایی از چنین نگرانی ای است.

جمهوری اسلامی ایران هم اکنون در حقیقت به نیابت از هر ملتی در منطقه ما و جهان که بر حق تعیین سرنوشت خود پافشاری دارد و انتظاری از برابری در حقوق اساسی بشر و استقلال رای ملی دارد است که با این رژیم در حال جنگ است. آنچه رهبران جمهوری اسلامی ایران دهه ها درباره سرطانی بودن موجودیت اسرائیل گفته اند و آنچه دهه ها برای مقابله با آن تمهید کرده بودند و بسیاری آن را ناشی از یک خطای ایدئولوژیک و مناسبات واقعی جهانی برمی شمردند اکنون مشخص شده تا چه حد درست و به چه میزان ضروری و اجتناب ناپذیر بوده است. بر این اساس ما در جمهوری اسلامی باید بتوانیم نشان دهیم که محور مقاومت نه یک طرح توسعه طلبی منطقه ای بلکه ضرورتی منطقه ای برای بقای آن است، همانطور که ماهیت هژمونیک و ضروری اسرائیل

برای ایالات متحده و غرب چیزی فراتر از تعارفات دیپلماتیک و نقش بازی کردن های اخلاقی است. این جنگ باید این درک ضروری جمعی را در منطقه ما به وجود بیاورد. ما باید بتوانیم راه هایی برای بهره گیری از پشتیبانی های آشکار و نهان همه ملتها و دولتهای کم و بیش مستقل منطقه مان فراهم کنیم. نبرد ما و رژیم نباید آن گونه که برخی می پسندند همچون جنگ دو نیروی ماجراجو در منطقه تفسیر شود، صرفاً باور دینی به ضرورت آزادی قدس نیست که ما را در این معارضه برانگیخته است، این نبرد وجودی راهی برای باقی ماندن مستقل این منطقه و توسعه آن است.

آنچه امروز در فریاد شادی سر دادن و ایران ایران گفتن ملتهای منطقه از موشک های پرتاب شده ایرانی دیده می شود باید فردا راهی به مشارکت در این نبرد واقعی پیدا کند؛ اکنون زمان درهم تنیدگی و هم پیمانی هرچه بیشتر ما و ملتها و دولتهای مستقل منطقه ماست؛ این درهم تنیدگی صرفاً یک همگرایی سیاسی نیست بلکه هم پیمانی در اقتصاد سیاسی جنگ، هماهنگی در تمهید سازمان رزم زمینی برای مراحل آتی جنگ و همکاری و تثیق دیپلماتیک (رسمی و عمومی) در افزایش معنای مقدس این جنگ تحمیلی است. جنگ ما هرچند ظاهراً فعلاً در تقابل موشک ها و پهپادهای ایرانی از سویی با جنگنده ها و پهپادهای آمریکایی رژیم است، لیکن اصولاً حاوی اجزای بسیار زیادی است که می تواند تمامی ابعاد زندگی جمعی یک ملت را در برگیرد. به هر اندازه که بر ضرورت مشارکت مردم در اداره جنگ تأکید داریم باید بر زمینه های توسعه منطقه ای آن که حتماً مسیری پیمودنی و ضروری برای پیروزی نهایی است نیز اهتمام داشته باشیم. پیروزی نهایی جز از طریق هرچه بحرانی تر شدن شرایط امنیتی و اجتماعی امکان پذیر نیست و این بدون حضور و مشارکت ملتهای منطقه ما به سختی قابل دستیابی است. آزادی و استقلال منطقه ما و برطرف شدن سایه تهدید و جنگ و توسعه منطقه ای در گروی این هم پیمانی منطقه ای خواهد بود و این به لطف خدا و عزم ما مردم و نخبگان ایران شدنی است.

موجودیت رژیم صهیونیستی در تعارض با موجودیت ایران است آبستن جنگ

ما در یک جغرافیای متلاطم و پرتنش به سر می‌بریم؛ محیطی که از قرن نوزدهم با ورود کمپانی هند شرقی به منطقه و «بازی بزرگ» میان امپراتوری انگلیس و روسیه، کدگذاری ژئوپلیتیکی ویژه‌ای را تجربه کرده است. بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، در جریان توافق نامه سایکس-پیکو، نقشه منطقه ما به گونه‌ای توسط برندگان جنگ و به خصوص انگلستان کشیده شد که جغرافیای انسانی، اقتصاد سیاسی و معادلات ژئوپلیتیکی آن، ذیل تعادل‌های فرامنطقه‌ای و مشخصاً انگلیسی و پس از آن آمریکایی تعیین می‌شد. این نظم جدید با هدف تولید کشورهای کوچک و مبتنی بر ناسیونالیسم قومی، نژادی و مذهبی طرح‌ریزی گردید. روندی که به تشکیل رژیم صهیونیستی و پس از آن ایجاد کشورهایی چون کویت، قطر، امارات و بحرین انجامید. کشورهای که یکی پس از دیگری ایجاد می‌شدند و هر کدام نقشی در این منطقه مهم برعهده داشتند. بر اساس آرایش شکل گرفته، کشورهای منطقه که رفته رفته با کشف منابع عظیم نفتی، بر اهمیت آن‌ها افزوده می‌شد، درون نظامی مصنوعی قرار گرفتند که عملاً از بیرون اداره می‌گشت.

این نظم که بر پایه طرح ژئوپلیتیک آنگلوساکسونی شکل گرفته بود، اقتصاد سیاسی و حتی جغرافیای انسانی خود را نیز کم‌کم پدید آورد. در نظم تازه، هر کدام از کشورهای منطقه، جایگاه نسبتاً مشخصی در نظم جهانی به رهبری آمریکا پیدا کردند و عمدتاً وظیفه داشتند تا در چرخه اقتصاد جهانی، نفت مورد نیاز کشورهای صنعتی را تأمین کنند. مردم منطقه نیز می‌بایست درک تازه‌ای از خود پیدا کنند؛ درک تازه‌ای که جهت اصلی آن، مصرف‌گرایی و رفاه‌زدگی است تا چنین مردمی نتوانند مسئله استقلال و آزادی داشته باشند.

مرزکشی‌های مصنوعی و تکه‌تکه شدن منطقه به کشورهای کوچک و فاقد عمق استراتژیک از یک سو و تقویت هویت‌های قومی و مذهبی از سوی دیگر نیز، مانع از آن می‌شد که این کشورها بتوانند با برقراری روابط درونی قدرتمند، نیروی درونی ژئوپلیتیک منطقه را بازآرایی کنند و این شرایط، کشورهای تازه‌تأسیس را برای همیشه به قدرت‌های بزرگ استعماری وابسته می‌کرد. علاوه بر این‌ها، برای حفظ و حراست از نظم تازه‌تأسیس، رژیم صهیونیستی نیز به منطقه ما تحمیل شد؛ چنان‌که هر کشوری که در این منطقه تلاش کرد تا حدی استقلال خود را به دست آورد، اولین دشمن خود را رژیم صهیونیستی یافت و با آن درگیری پیدا کرد. بر این اساس، اسرائیل تنها یک رژیم غاصب نیست؛ بلکه اهرم مداخله کشورهای غربی برای حفظ نظم موجود و منافعشان در منطقه است.

با گذشت حدود نیم قرن از شکل‌گیری و تثبیت جغرافیای تازه منطقه، انقلاب اسلامی ایران با شعار «نه شرقی، نه غربی» به پیروزی رسید. ایران قبل از انقلاب، موقعیت روشنی در نظام بین‌الملل، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اقتصادی، داشت. ایران قرار بود تأمین‌کننده مواد خام باشد و به صورت محدود و کنترل شده، در بعضی از چرخه‌های زنجیره ارزش صنعت جهانی ایفای نقش کند؛ اما بعد از انقلاب اسلامی، ایران از این چرخه خارج

شد و به همین جهت، تحت شدیدترین تحریم‌ها قرار گرفت. ایران کشوری پهناور است که از یک طرف در طول سواحل گسترده دریای عمان و خلیج فارس به آب‌های آزاد دسترسی دارد و از سوی دیگر با کشورهای بزرگ آسیای مرکزی، روسیه و قفقاز هم‌مرز است. از یک سو بر یکی از مهم‌ترین آب‌راه‌های جهان سيطرة دارد و از سوی دیگر در مسیر یکی از مهم‌ترین و طولانی‌ترین مسیرهای تاریخی جهان که شرق و غرب عالم را به هم متصل می‌کرده است، قرار دارد؛ جاده‌ای که امروز نیز با طرح «کمربند و جاده» چین دوباره مورد توجه قدرت‌های اقتصادی جهان قرار گرفته است. از طرف دیگر، برخورداری ایران از ذخایر عظیم نفت و گاز و انواع مواد معدنی، می‌تواند این کشور را از جهت نیاز به مواد اولیه بی‌نیاز گرداند. به همین جهت، کشوری با این عمق ژئوپلیتیک و عقبه تاریخی و تمدنی، همواره می‌توانست تهدیدی بالقوه برای هر نظم ساختگی و فرامنطقه‌ای به حساب آید؛ چه اینکه با رخداد انقلاب اسلامی ایران، این تهدید به فعلیت رسید و جمهوری اسلامی به مهم‌ترین چالش برای حفظان و ذی‌نفعان نظم موجود تبدیل شد.

واکنش محور آنگلوساکسون به این چالش، تلاش برای تضعیف ژئوپلیتیک ایران از هر طریق ممکن بوده است؛ از تحمیل جنگ هشت‌ساله تا تلاش برای تجزیه ایران، از تحریم و قطع تجارت ایران با کشورهای منطقه و جهان تا محاصره ایران با پایگاه‌های نظامی و نهایتاً تضعیف استقلال‌طلبی و نیروی درونی ملت ایران با ارائه طرح‌های جایگزین در منطقه.

ما نیز در همه این سال‌ها به درستی تلاش کردیم تا ایده انقلاب اسلامی که همانا استقلال و ساخت درونی قدرت کشورها برپایه مردم بود اشاعه دهیم؛ چراکه کسب استقلال و مراقبت از آن، نمی‌توانست صرفاً مسئله‌ای داخلی باشد و تنها در درون مرزها دنبال شود. حفظ استقلال، تنها با خلق جغرافیایی متناسب، ممکن می‌شود. کشوری که خواهان استقلال است، ناگزیر است که خود تعیین‌کنندهٔ مرادوات و روابطی باشد که باید در بیرون از مرزهایش دنبال کند و این مرادوات با کشورهایی ممکن می‌شود که خود از نوعی استقلال برخوردار باشند.

جبهه مقاومت، یا آنچه در این سال‌ها می‌توان جغرافیای مقاومت نامید، این‌گونه شکل گرفت. به همین جهت بود که از همان ابتدای واقعه ۷ اکتبر، پای ایران به این جنگ بزرگ باز شد و این موضوع ربطی به اطلاع بی‌اطلاعی قبلی ما از این جنگ ندارد. ایران محور جبهه مقاومت است و هر فعالیتی در این جبهه به پای ایران نوشته می‌شود. رژیم صهیونیستی و پشتیبانان و هم‌پیمانانش، علی‌رغم اعلام صریح ایران مبنی بر استقلال هرکدام از اضلاع محور مقاومت، از همان ابتدا ما را پشت این جنگ همه‌جانبه می‌دیدند و لذا هرچه گذشت، جبهه‌بندی میان محور مقاومت در کلیت آن و غربی‌ها پررنگ‌تر شد.

حفظ استقلال، تنها با خلق جغرافیایی متناسب، ممکن می‌شود. کشوری که خواهان استقلال است، ناگزیر است که خود تعیین‌کنندهٔ مرادوات و روابطی باشد که باید در بیرون از مرزهایش دنبال کند و این مرادوات با کشورهایی ممکن می‌شود که خود از نوعی استقلال برخوردار باشند.

مردم باید مستقیماً در معادلات این جنگ جهانی حاضر باشند

محاسبه ناپذیر

محمد حسین تسخیری

جنگی که درونش هستیم، برای اسرائیل بی سابقه است، اما برای ما، چندان جدید نیست. ما پیشتر، یک بار این وضعیت را -البته نه به دشواری امروز- تجربه کرده بودیم. در لحظه تجاوز صدام به ایران، همه چیز علیه ما بود. وضعیت آشفته سیاست داخلی، مشکلات اقتصادی، چالش‌های سیاست خارجی و صد البته سهمگین بودن حمله صدام که حکایت از پشتوانه بین‌المللی او داشت، همه و همه، ما را با یک سؤال مواجه کرد: این متجاوز را چگونه می‌توان عقب راند، طوری که دیگر نه او، نه هیچ کشور دیگری، هوس تجاوز به سرش نزند؟

در یک سال ابتدایی جنگ، ما حتی نمی‌توانستیم به‌سادگی بخش اول این سؤال را -دفع متجاوز- پاسخ دهیم. ارتش وضعیت آشفته‌ای داشت و سپاه پاسداران خلاف تصور امروز ما از تاریخ، نه به‌عنوان یک موجودیت نظامی، بلکه از قضا همچون نهادی فرهنگی که وظیفه‌اش بحث‌های عقیدتی با ضدانقلاب و کار فرهنگی در دانشگاه‌ها و مساجد بود، به رسمیت شناخته می‌شد. در چنین وضعیتی پاسخ به بخش دوم سؤال -ایجاد بازدارندگی بلندمدت- به طریق اولی، پاسخی دریافت نمی‌کرد. همه این دشواری در یک فرایند تدریجی و با سماجت نیروهایی که نمی‌خواستند در چنبره جایگاه تخصصی خودشان گیر کنند، از سر گذشت و جمهوری اسلامی هر دو قسمت این پرسش را یکجا و به شکل بدیعی پاسخ داد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صرف‌نظر از تمامی ابداعات خلاقانه فرماندهانش در طراحی و اجرای عملیات‌ها، یک ایده بنیادین را به صحنه کشاند: بسیج نیروهای داوطلب مردمی.

تا پیش از اینکه چنین طرحی از سوی نیروهای سپاه به کرسی بنشیند، رابطه مردم و حکومت، ناسالم‌تر از چیزی بود که تصورش را بکنیم. درست چیزی شبیه رابطه مخربی که در سال‌های اخیر تجربه‌اش کرده‌ایم. همین رابطه‌ای که در آن، مردم تنها دهان‌های مطالبه‌گری بودند که خواستار اجرای عملیات‌های وعده صادق می‌شدند. درست شبیه این وضعیت، مردم در سال ابتدایی جنگ ایران و عراق، در شهرها از

خودشان می‌پرسیدند که چرا نیروهای مسلح کاری نمی‌کنند؟ مگر ما یکی از بزرگترین ارتش‌های آسیا نیستیم و پیشرفته‌ترین تجهیزات را از بزرگترین قدرت دنیا دریافت نکرده‌ایم؟ این لحن طلبکارانه و مطالبه‌گرانه، آن‌سوی سکته نگاه تخصص‌گرایانه مسئولان کشوری و لشگری بود که حتی خواستار پس‌زدن سپاه پاسداران از صحنه عملیات نظامی بودند؛ چه برسد به اینکه دعوتی از ورود نیروهای داوطلب به خط مقدم جنگ داشته باشند.

احساس بی‌نیازی از مردم باعث می‌شد که مردم نیز طلبکار باشند و ناکارآمدی نیروهای حرفه‌ای را برنتابند. این ناکارآمدی که در سایه عدم توازن قوا با ارتش دوپینگ‌شده رژیم بعث رخ داده بود، منجر به تحقق تلفاتی بسیار شدید در نیروهای مسلح شده بود. به طوری که مطابق با آمار رسمی اعلام شده، تنها در طول شش ماه اول جنگ، حدود ۱۰۰ خلبان نیروهای هوایی ارتش، به شهادت رسیدند. آن‌هم در شرایطی که تعداد کل خلبانان شهید ما در طول ۸ سال دفاع مقدس، ۲۵۰ تن بوده است. واضح است که چه فشار شدیدی روی نیروهای رسمی بوده است و چگونه تحت این تقسیم‌کار ناسالم میان مردم و حکومت، نیروی کادر حرفه‌ای ارتش در حال تحلیل رفتن بود.

ایده ورود نیروهای داوطلب، یک ایده خلاقانه بود. این‌طور نبود که ضرورت آن را همه درک کنند. حتی کسانی که فکر می‌کردند ارتش و شیوه کلاسیک جنگیدنش ناکارآمد است، لزوماً معتقد نبودند که باید ده‌ها و صدها هزار نفر از شهروندان را از شهرها به بیابان‌های کشانید و به آن‌ها اسلحه داد؛ بلکه از قضا با ایده جنگ‌های نامنظم و کماندویی، تلاش می‌کردند راندمان تخریبی یک نیروی رزمی را بالا ببرند. به عبارت دیگر عمده مسئولین کشوری و لشگری، کمابیش به اصل این خط‌کشی تخصصی میان نیروهای حرفه‌ای و مردمی معتقد بودند و با رعایت این خط قرمز، ممکن بود نظرات متفاوتی درباره جنگ داشته باشند. صحبت کردن از اینکه باید مردم را به صحنه آورد، آن‌قدر بدیع و البته در وهله اول ناپخته به نظر می‌رسید که ماه‌ها

مذاکره پرفشار میان مسئولان سپاه با مسئولان جنگ لازم داشت تا به کرسی بنشینند.

این ایده می‌توانست هر دو بخش سؤال مذکور در ابتدای یادداشت را با یک عنصر پاسخ دهد: تعداد انبوه سربازان. وقتی صحبت از تعداد انبوه سربازان می‌شود، چه الان و چه همان موقع، اولین اشکالی که ممکن است گرفته شود، این است که مگر «گوشت جلوی توپ» می‌خواهید؟ این چه شیوه جنگیدن است؟ با این حال تجربه واقعی نشان داد که این ایده، از قضا تلفات را در واحد زمان کاهش داد. این دستاوردی جانبی بود که علاوه بر سؤال اصلی، می‌توانست کفایت ایده را نشان دهد. تعداد انبوه چگونه می‌توانست منجر به دفع متجاوز و از آن مهم‌تر، ایجاد یک بازدارندگی پایدار برای کشور کند؟

پاسخ را باید در اثری جست‌وجو کرد که با حضور انبوه مردم در قالب سربازان رزم، در ذهنیت دشمن ایجاد کردیم. تا پیش از حضور نیروهای مردمی در جبهه‌ها، دشمن تصور روشنی از بضاعت رزمی ما داشت. این تصور صرف‌نظر از اینکه به لحاظ عددی، با فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی دقیق می‌شد، اما حتی به صورت کیفی نیز، شیوه جنگیدن ارتش بعثی را روشن می‌ساخت. این بدان معناست که در مواجهه با یک ارتش حرفه‌ای، مهم این است که می‌دانیم نیروی آن «متناهی» است. این درک کیفی از پایان‌پذیر بودن بضاعت ارتش، صرف‌نظر از اینکه «چه زمانی به پایان برسد»، باعث می‌شد تا ارتش عراق با شدت عمل و روحیه‌ای کوبنده وارد عملیات شود. در این درک، تصور این بود که می‌توان بر جمعیتی «قابل شمارش» چیره شد و نهایتاً پیروز گردید. اما حضور مردم، بضاعت رزمی ما را غیرقابل شمارش و شیوه جنگیدن سابق را برای ارتش بعثی غیرممکن ساخت.

این موفقیت، علاوه بر ایجاد توفیقاتی در دفع متجاوز از خاک ایران، باعث شد تا ایران بتواند زمان این نبرد را نیز به اندازه کافی طولانی سازد. در واقع نامتناهی شدن توان رزمی ما، تنها این مزیت را نداشت که در مقیاس مکانی برای ما مزیت ایجاد کند، بلکه در مقیاس زمانی

نیز می‌توانست تاب‌آوری ما را افزایش دهد؛ به‌گونه‌ای که بتوانیم ۸ سال جنگ را تاب بیاوریم و از این مطمئن شویم که متجاوز آن قدر در این جنگ فرسوده شده که هم خودش توان روحی تجاوز مجدد را ندارد و هم تبدیل به آینه عبرتی شده است تا هر کس خیال تجاوز به سرش زد، آن را پیش چشم خود قرار دهد. این تاب‌آوری از آنجایی مهم بود که می‌توانست در برابر طرح‌های وسوسه‌انگیزی که می‌خواست جنگ را به شکل بدقواره‌ای در همان سال‌های ابتدایی به پایان برساند، مقاومت کرد و اجازه نداد صدام و هر متجاوز بالقوه دیگری، بتواند این خیال را در ذهن خود زنده نگه دارد.

امروز ما در صحنه‌ای مشابه قرار داریم. درک این تشابه البته به‌سادگی معلوم نیست. تفاوت‌های این دو جنگ، آن قدر زیاد است که شباهت‌های آن سخت دیده می‌شود. این جنگ، یک جنگ تاریخی است. ابعاد بین‌المللی و ژئوپلیتیک دارد و هزاران مؤلفه تأثیرگذار در سرنوشت آن، آن را به‌کلی از نبرد ایران و عراق متمایز و بزرگ‌تر می‌کند. ضمن آنکه آمادگی فوق‌العاده نیروهای مسلح ما در پاسخ به این تجاوز، آن قدر چشمگیر بوده است که به‌سادگی نمی‌توان سخن از ناکارآمدی نیروهای مسلح و لزوم رجوع به مردم، به میان آورد.

اما از قضا مؤلفه‌های متفاوت این جنگ، شباهت آن را با وضعیت که در دوران دهه ۶۰ تجربه کردیم، به شکل جدیدی، بازتولید می‌کند. این جنگ، یک جنگ وجودی برای دو طرف اصلی آن است. و به همین دلیل، رژیم صهیونیستی نمی‌تواند آن را به‌تنهایی مدیریت کند. نتیجه منطقی این گزاره، آن است که این جنگ می‌تواند طلیعه یک جنگ جهانی باشد که دست‌کم در آن، آمریکا، انگلستان و اروپا به‌خواه‌های اسرائیل وارد نبرد مستقیم با ایران خواهند شد و اصلاً بعید نیست که شاهد تحرکاتی از سوی کشورهای عربی، ترکیه و... برای پیوستن به این ائتلاف باشیم. با این حال، قدرت‌هایی که به نظر می‌رسد در سمت ایران خواهند ایستاد، تردیدهای جدی درباره ضرورت «دشمن‌انگاری» اسرائیل دارند و در نتیجه نمی‌توان روی عزم

آن‌ها برای تشدید حملات به اسرائیل «به‌قصد نابودی» آن، حساب جدی باز کرد. به عبارت دیگر، این کشورها صرفاً به دنبال نجات ایران خواهند بود و این یک ورود ضعیف به نزاع است. همه این اوصاف باعث می‌شود که ایران، در وضعیتی قرار گیرد که می‌بایست در آن، موازنه قدرت‌ش را نه با اسرائیل، بلکه تقریباً با بزرگ‌ترین ارتش‌های دنیا و بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا برقرار کند. این زورآزمایی تقریباً شبیه زورآزمایی با صدامی است که به‌نیابت از ۳۰ کشور می‌جنگید؛ به‌طوری که چشمان بزرگ‌ترین سرویس‌های اطلاعاتی دنیا، چشمانش بود، بال‌های بزرگ‌ترین نیروهای هوایی دنیا، بال‌هایش و جیب‌های بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت، جیب‌هایش.

در چنین شرایطی است که ما دوباره ضعف را دیدار خواهیم کرد و باید به شیوه‌ای از جنگیدن فکر کنیم که بتواند این فاصله را پر کند. این تفکر، طیف وسیعی از راه‌حل‌ها را دربرمی‌گیرد؛ ولی نباید تصور شود که این راه‌حل‌ها صرفاً قرار است تاکتیک رزم نیروهای حرفه‌ای را تغییر دهد؛ چرا که تغییر تاکتیک، همان‌طور که در ایده جنگ‌های نامنظم دیدیم، اصلاً کفایت نمی‌کند. اینجا باید دوباره وضعیت را برای ائتلاف جهانی پیش روی خودمان غیرقابل محاسبه کنیم و این جز با الحاق نیروی مردم به جنگ، میسر نیست.

درست به دلیل تفاوت‌های اساسی این جنگ با جنگ عراق، هیچ تقلیدی از ایده اعزام نیروهای داوطلب به لشکرهای رزم زمینی نمی‌توان کرد؛ ولی این بدین معنا نیست که نیروهای مردمی را می‌بایست در شهرها و درون گوشی‌هایشان رها کرد. آن چیزی که این غیرقابل محاسبه بودن را تمهید می‌کند، قطعاً چیزی بیشتر از صرف اعلام حمایت مردم از نیروهای رسمی در فضای مجازی و حتی واقعی است. حتی به سادگی تمهیداتی که ناظر به تیمار آسیب‌دیدگان جنگ است، ربطی به خود معادلات جنگ پیدا نمی‌کند. کما اینکه دیدیم بسیج پرشور مردم ایران برای حمایت از آسیب‌دیدگان جنگ غزه و لبنان، کوچک‌ترین تأثیری در معادلات آن جنگ نگذاشت؛ آن هم

در حالی که رهبر انقلاب، فراخوان مشخص و صریحی برای بسیج نیروهای مردمی در رابطه با قطع شریان‌های اقتصادی رژیم صهیونیستی صادر کرده بودند.

متأسفانه به‌سیاق سال‌های اخیر، مردم در رسانه و در کار خیریه محبوس شده‌اند و دستورکارهای واقعی در حوزه سیاسی، نظامی و اقتصادی از حضور مردم خالی شده است. این یک خطر بزرگ است. مردم باید در معادلات خود جنگ گنجانده شوند و این، دستور کار فکری ضیقی است که باید از خلال به‌اشتراک گذاشتن اصل پرسش، امید داشت تا راه‌حل‌های خلاقانه‌ای برای آن کشف شود. واضح است که این گزاره که رزم زمینی منتفی است (اگر منتفی باشد)، به‌کلی منتفی‌کننده ایده‌هایی نیست که مردم را به معادلات جنگ متصل می‌کند.

اگر ما نتوانیم غیرقابل محاسبه باشیم، آنگاه به سبک روزهای ابتدایی رزم صدام، با شیوه‌ای از جنگ ابرقدرت‌ها با خودمان مواجه خواهیم شد که بسیار امیدوارانه و با تمام قوا، به دنبال اتمام استقامت نیروهای حرفه‌ای (اعم از لشکری و کشوری) است. در حالی که این جنگ نباید زود به پایان برسد. نقطه ضعف باطل، این است که توان استقامت ندارد. او را تنها در «مداومت در زمان» می‌توان شکست داد. بنابراین باید بتوان مقاومت را نامتناهی کرد. باید بتوان به این ائتلاف، به‌نحو واقعی (نه فقط در رسانه و اعلام‌های رسمی، بلکه در میدان) نشان داد که با یک ارتش ۸۰ میلیون نفری روبه‌رو است. این همان راهبردی است که یمن را در اوج ضعف فناورانه و مالی، در برابر ثروتمندترین کشور جهان و در برابر مجهزترین ناوگان دریایی جهان پیروز کرد. مداومت، مداومت و مداومت. یمن نشان داد که غیرقابل محاسبه است و باطل این حقیقت را تنها در پیوستار زمان می‌فهمد. هر روزی که با این سبک، با حضور حداکثری مردم در معادلات خود جنگ، با دشمن بجنگیم، به وضوح عرق ترس و یاس و نابودی را بر جبین او مشاهده خواهیم کرد.



منطق قهری امنیت در شمال و جنوب خلیج فارس استراتژی «همه یا هیچ»

حمید رضا فرتوک زاده

پرده اول: درک یک استراتژی

برآورد من این است که جنگ به زودی جغرافیای اصلی خود را پیدا خواهد کرد. قاعده‌تاً در گام نخست، دیپلماسی عمومی و عملیات رسانه‌ای گسترده برای مستندسازی چگونگی بهره‌برداری رژیم صهیونیستی از ظرفیت‌های کشورهای همسایه در جنگ با ایران شتاب خواهد گرفت. پرده‌ای از جهاد تبیین. مثلاً مستندات مربوط به پرواز هواپیماهای سوخت‌رسان از پایگاه «العدید» باید همین حالا ویرال شود. همین‌طور مستندات مربوط به رهگیری موشک‌ها و پهپادهای ایرانی

توسط برخی همسایگان، یا حضور پوششی شرکت‌های اسرائیلی در کشورهای همسایه، یا داده‌های مربوط به خط‌لوله‌های گاز و نفت که سوخت ماشین جنگی ارتش اسرائیل را تأمین می‌کنند.

اینجاست که میلیون‌ها ایرانی به صورت «آتش به اختیار» وارد جهاد تبیین خواهند شد: •تبیین ماهیت واقعی این جنگ، •تبیین کارکرد ماشین جنگی آنگلو ساکسونی در منطقه؛ از خلیج فارس تا دیگر همسایه‌های ایران، •تبیینی متکی به شواهد و بینش ژئوپلیتیکی

و کلان‌راهبردی، نه از جنس مطالبه‌گری‌های بی‌پایه برای شلیک موشک‌های دوربرد. جهاد تبیین باید متکی به این درک استراتژیک باشد که جنگ دورایست هواپایه و حملات موشکی و پهپادی ایران به تل‌آویو و حیفا عمدتاً جنبه نمادین دارد و عملیات اصلی دفاعی ایران در همسایگی، به‌ویژه در خلیج فارس، خواهد بود. محدودکردن جنگ به زد و خورد با رژیم صهیونیستی و غفلت از گستره بازیگران جهانی و پشتیبانان منطقه‌ای رژیم، پازلی است که با هدف دورکردن ایرانیان از مزیت‌های دفاعی خود طراحی شده است. البته این الگو تا زمانی

شمال و جنوب خلیج فارس و دریای عمان، به‌عنوان یکی از مناطق اصلی تأمین انرژی در جهان، یک واحد امنیتی به هم پیوسته و غیرقابل تفکیک است. اگر آمریکا دلارهای خلیج فارس را می‌خواهد، باید سهم ایران در تأمین امنیت خلیج فارس را به رسمیت بشناسد. بیش‌فعالی رژیم صهیونی، به‌عنوان سنگ قلاده‌دار غرب در منطقه، می‌تواند همه منافع شرکت‌های چندملیتی در خلیج فارس را به فنا دهد.

معنا دارد که در حد زد و خوردهای محدود باقی بماند؛ اما در صورت شدت یافتن جنگ، مرحله به مرحله، منطق جنگ دوجانبه جای خود را به منطق «همه یا هیچ» خواهد داد. چراکه مزیت اصلی دفاعی ما در محدوده اُردن تا فجیره است و منافع و منابع اصلی آمریکا نیز در همین محدوده قرار دارد. منافع و منابعی که به زودی به اهداف جذابی برای هسته‌های مقاومت مردمی ایرانی تبدیل خواهند شد. آمریکایی‌ها به زودی در خواهند یافت که نسخه‌های صهیونیستی، از قبیل ترور مقامات و فرماندهان ارشد و حمله به زیرساخت‌های ایران، مقدمات فعال شدن هسته‌های مقاومت مردمی را فراهم خواهد ساخت؛ پیامدی که به معنی بازگشت اقتصاد خلیج فارس به دوران قبل از اکتشاف نفت و بی‌معنا شدن بنیان‌های نظم آنگلوساکسونی در این منطقه خواهد بود.

شمال و جنوب خلیج فارس و دریای عمان، به عنوان یکی از مناطق اصلی تأمین انرژی در جهان، یک واحد امنیتی به هم پیوسته و غیرقابل تفکیک است. اگر آمریکا دلارهای خلیج فارس را می‌خواهد، باید سهم ایران در تأمین امنیت خلیج فارس را به رسمیت بشناسد. بیش فعالی رژیم صهیونی، به عنوان سگ قلاده دار غرب در منطقه، می‌تواند همه منافع شرکت‌های چندملیتی در خلیج فارس را به فنا دهد. این بزرگ‌ترین معمای امنیت نظم آنگلوساکسونی از دوران کمپانی هند شرقی تاکنون است. معمایی که می‌تواند همه دستاوردهای سایکس پیکو و برتون وودز و پترو دلارهای آرامکو و فجیره و رؤیاهای نفتی و گازی ترامپ را به پای جاه طلبی‌های نتانیاهو و لابی صهیونیست‌ها در کاخ سفید قربانی کند. مهم‌ترین نقطه کور غرب در این معما، غفلت از چرخشی است که با شدت گرفتن جنگ علیه ایران، در ذهنیت راهبردی ایرانیان ایجاد می‌شود: چرخش از منطق پیش‌بینی‌پذیر جنگ دوجانبه به منطق پیش‌بینی‌ناپذیر «همه یا هیچ».

همچنین روشن است که حتی برای مذاکره و توافق با آمریکا، باید کارت تهدید نظامی معتبر و معناداری در دست تیم مذاکره‌کننده ایرانی باشد. به عبارت دیگر، آمریکا زمانی با شما وارد مذاکره به معنای واقعی کلمه خواهد شد که شما نیازمند به آن نباشید. به همین ترتیب، رابطه همسایگان، به ویژه همسایگان جنوبی، با ایران زمانی توأم با انصاف و احترام واقعی خواهد بود که بدانند توطئه علیه ایران هزینه‌های بسیار سنگینی در پی خواهد داشت.

به تعبیر مارک تواین: «تنها کسانی می‌توانند از یک بانک وام بگیرند که به آن نیاز نداشته باشند.»
The only people that a bank will loan money to is the very people who don't need it

ایجاد آگاهی و بصیرت عمومی نسبت به ماهیت پارادوکسیکال جنگ و مذاکره، از وظایف اصلی جهاد تبیین است.

پرده دوم: بارقه‌ها

اگر نیروهای بی‌نام و نشان مقاومت، مقدمات عملیات آتش به اختیار را در خلیج فارس آغاز کنند و بارقه‌هایی از هزینه‌های فوق‌تصور پرده‌های بعدی جنگ را به رخ کل اردوگاه آنگلوآمریکن بکشند، زمینه‌های مهار رژیم صهیونیستی فراهم خواهد شد. ضامن اصلی امنیت ملی ما در رویارویی با دشمنانمان، همواره نیروهایی بوده‌اند که با ترکیب خلاقانه و شجاعانه تکنیک و تاکتیک و بهره‌برداری هوشمندانه از مزیت‌های سرزمینی، از نقاط پیش‌بینی‌ناپذیر، دشمن را غافلگیر کرده‌اند؛ جنگاوران بی‌نام‌ونشان از جنس نادر مهدوی و ناخدا صمدی که برای دفاع جانانه از مرزهای مقدس این کهن بوم و بر جان بر کف نهاده‌اند. حتی پرواز چند پهپاد ناشناس بر فراز پایگاه‌ها، تأسیسات و پایانه‌های جنوب خلیج فارس می‌تواند معادلات جنگ سیگنال‌ها را به سمت مهار رژیم صهیونیستی تغییر دهد. به همین ترتیب، بروز چند سانحه محدود در خلیج فارس می‌تواند پرده اوهام شرکت‌های چندملیتی ذینفع در اقتصاد خونین خلیج فارس را کنار بزند. حتی ایجاد ترافیک و توقیف شناورهای مشکوک هم می‌تواند به نگرانی بازارها دامن بزند. حتی مطالبات جدی و گسترده مردمی برای حمله به پایگاه‌های نظامی، اطلاعاتی، امنیتی، لجستیکی و اقتصادی دشمن در خلیج فارس می‌تواند در جنگ سیگنال‌ها ایفای نقش کند.

پرده سوم: تاب‌آوری زنجیره‌های تأمین اساسی

موضوع تاب‌آوری زنجیره تأمین اساسی کشور باید به صورت فوق‌العاده در دستور کار قرار گیرد. دوگانه سوز کردن نانوائی‌ها گام بسیار مهمی است که باید در هفته اول انجام شود.

پرده چهارم: احیای بسیج

احیاء و نوسازی ظرفیت‌های بسیج، به عنوان نیروی مقاومت همه مردم ایران، فارغ از هرگونه تعلقات، برای نقش‌آفرینی در همه صحنه‌های جنگ ضروری است؛ از دفاع همه‌جانبه و شناسایی عوامل نفوذی دشمن تا ساماندهی زنجیره‌های تأمین اساسی کشور. مهم‌تر از همه، هسته‌های مقاومت مردمی هستند که بر اساس سناریوهای ازپیش تعریف نشده وارد عمل خواهند شد.

پرده پنجم: میدان و پیامدها

در یک نگاه کلی، دو سناریو برای آینده میدان جنگ قابل تصور است: سناریوی اول این است که آمریکایی‌ها نقطه

کور معمای امنیت منافع خود در خلیج فارس را کشف کنند و پای خود را از جنگ ایران و رژیم صهیونی بیرون بکشند. در این صورت، شعله‌های جنگ فروکش خواهد کرد و منطقه به شرایط عادی برخواهد گشت.

سناریوی دوم این است که آمریکایی‌ها با استفاده از امکانات موجود در کشورهای منطقه و خلیج فارس به یاری رژیم صهیونی بیایند. این سناریو راه را برای چرخش در ذهنیت راهبردی ایرانیان به سمت منطق «همه یا هیچ» هموار خواهد ساخت و مطالبات مردمی در ایران و نیروهای اصیل منطقه برای حمله به منافع آمریکا شدت خواهد گرفت.

احتمالاً در مراحل بعدی، تعدادی از موشک‌هایی که به سمت تل‌آویو می‌روند، به سمت پایگاه‌های کشورهای حامی صهیونیست‌ها منحرف خواهند شد. همزمان، حملاتی از جانب هسته‌های مقاومت بی‌نام‌ونشان منطقه به سمت منافع آمریکا در خلیج فارس انجام خواهد می‌گیرد. ظرف مدت کوتاهی دامنه جنگ به تأسیسات و زیرساخت‌های اقتصادی خلیج فارس کشیده خواهد شد و خط‌لوله‌ها و پایانه‌های انتقال نفت و گاز به اسرائیل و حامیان‌ش آسیب اساسی خواهند دید. بازارهای جهانی و آژانس‌های تحلیل ریسک نیز به زودی سیگنال‌های جدی و تعیین‌کننده را دریافت خواهند کرد. در نتیجه:

- قیمت نفت و هزینه‌های لجستیک در محدوده خلیج فارس و دریای سرخ افزایش چشمگیری خواهد یافت،
- طرح‌های سرمایه‌گذاری با تردیدهای جدی روبه‌رو خواهند شد،
- دومینوی سقوط پی‌درپی بازارهای سهام از نیویورک تا لندن و توکیو آغاز خواهد شد،
- عملاً دستاوردهای سفر ترامپ برای جذب سرمایه‌های شیخ‌نشین‌های خلیج فارس منتفی خواهد شد.

پرده آخر: مذاکره با کارت‌های جدید

درباره پرده پایانی این سناریو در یادداشت‌های بعدی توضیح خواهیم داد.



ساختار اقتصادی ایران می‌تواند در جنگ بازسازی شود

فرصت جنگ

سیدسعید حسین‌زاده

چندروز بیشتر از حمله اسرائیل به ایران نمی‌گذرد. بیشتر افکار متوجه حملات نظامی دشمن، پاسخ‌های ما و استراتژی‌های نظامی و روانی است؛ اما به‌نظر می‌رسد باتوجه به تجربه جنگ هشت سال دفاع مقدس می‌توان برای حل مشکلات اقتصادی امروز کشور چاره‌اندیشی کرد، زیرا مشکلات اقتصادی پاشنه

کاهش بروکراسی اداری و فاصله تدبیر تا عمل برای گرفتن تصمیمات اساسی و فائق آمدن بر مشکلات اقتصاد سیاسی

یکی از معضلات سیاست‌گذاری اقتصادی کشور این است که مسئله‌ای که هم صورت مسئله و هم راه حل آن برای مسئولین و کارشناسان کشور محرز است، به دلیل بروکراسی اداری، مسائل اقتصاد سیاسی یا بازی‌های جناحی، اغلب بر روی زمین می‌ماند. به‌نظر می‌رسد ستاد

آشیل مشکلات امنیتی، سیاسی و نظامی است و پایداری و تاب‌آوری کشور در شرایط جنگی منوط به پایداری در شرایط اقتصادی است. از این رو در این مجال به فرصت‌هایی اشاره می‌کنیم که می‌توان در جنگ برای اصلاح ساختارهای اقتصادی استفاده کرد.

اقتصادی سران قوا به عنوان نهادی که با تصمیم مقام معظم رهبری برای غلبه بر بروکراسی اداری و تحریم‌ها شکل گرفته، می‌تواند در زمان جنگ، بازوی تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی برای کشور باشد. یکی از این تصمیمات در حوزه روابط بین‌الملل است که ایران می‌تواند با چندین ابتکار راهبردی بسیاری از مسائل کلان تحریمی و نیز مسائل مربوط به تنگنای جنگ اقتصادی خود را کاهش دهد. اولین قدم در حوزه امنیت غذایی تجدیدنظر در مبادی واردات کالاهای اساسی، وابستگی به امارات (و درهم امارات) در واردات و متنوع سازی مبادی وارداتی از کشورهای همسو نظیر چین و روسیه و برزیل است. قدم بعدی اتصال خط لوله گوره - جاسک به خط لوله پاکستان برای انتقال نفت به چین از مسیر پاکستان و نیز سپردن سرمایه گذاری چابهار از هند به چین است. با این قدم‌ها ما روابط راهبردی با محور چین - پاکستان ایجاد می‌کنیم. همین‌طور می‌توانیم ائتلافی را با این کشورها در خاورمیانه ایجاد کنیم و در مقابل تحریم‌ها و جنگ اقتصادی مقاومت خود را افزایش دهیم و از این ائتلاف در زمانه پساجنگ نیز استفاده نماییم. در این حوزه می‌توان به ابتکارات راهبردی با روسیه و کشورهای اوراسیا در زمینه فرآوری و صادرات غلات و تکمیل کریدورهای راهبردی شمال- جنوب با روسیه نیز اشاره کرد. در حوزه داخلی نیز اتخاذ تصمیماتی از قبیل اصلاح نظام بانکی، ساختار بودجه و نظام مالیاتی نیز می‌تواند در کوتاه‌مدت و میان‌مدت از فشار هزینه‌های جنگ بر بودجه دولت بکاهد. این تصمیمات اغلب در زمان صلح، با نگاه‌های اقتصاد سیاسی اخذ نشده و در نهایت دود عدم تصمیم‌گیری در این زمینه‌ها در چشم مردم و دولت خواهد رفت. افزایش نقش مردم و گروه‌های مردمی در اقتصاد، امنیت و سیاست، یکی از معضلات اقتصاد ایران تمرکزگرایی تصمیمات در سیستم دولتی و تمرکز بر مدل سرمایه‌گذاری بخش خصوصی است. درحالی‌که در این دو سیستم ظرفیت‌های مختلف مردمی برای نقش‌آفرینی در اقتصاد مورد غفلت واقع می‌شود. تجربه جنگ تعمیلی نشان می‌دهد، جنگ می‌تواند عرصه‌ای برای بروز و ظهور استعدادهای اقشار مختلف جامعه است. تمام اقشار جامعه اعم از زنان، نوجوانان، جوانان، معلمان، پرستاران، مهندسان، کارگران و ... می‌توانند در این عرصه فعال شوند و این ظرفیت تشکلیابی در زمان جنگ می‌تواند در دوران پساجنگ برای شکل‌گیری تشکلهای مردمی مورد استفاده قرار گیرد. همانطور که ظرفیت سازمان‌های مهندسی دوران جنگ برای تشکیلات جهاد سازندگی و جهاد کشاورزی مورد استفاده قرار گرفت، این ظرفیت‌ها هم‌اکنون می‌تواند ایجاد شود. جنگ ما نباید توسط مردم صرفاً در آسمانها و از طریق فضای مجازی دنبال

شود. ما می‌توانیم به تناسب ظرفیت‌های افراد مختلف به آن‌ها نقش‌های مختلفی در حوزه مسائل امنیتی، تبلیغاتی و ... بدهیم. تجربه نشان داده است با توجه به روحیه همبستگی و اتحادی که در دوران جنگ ایجاد می‌شود، هم‌افزایی نیروها و پیوند اقشار مختلف فکری مردم افزایش می‌یابد و می‌توان و باید از این انگیزه‌ها استفاده کرد. جنگ ظرف بسیار مناسبی برای شکوفایی استعدادهای امثال حسن باقری هاست. رهبر انقلاب در ۲۵ آذر ۱۳۹۲ پیرامون تأثیر دفاع مقدس بر کشف استعدادها و معجزه مردمی سازی جنگ می‌فرماید: «این دفاع مقدس وسیله‌ای شد برای اینکه استعدادها مکنون در انسان‌ها، به شکل عجیبی بروز کند. مثلاً شما ملاحظه می‌کنید یک جوانی وارد میدان جنگ می‌شود و در حالی که از مسائل نظامی هیچ اطلاعی ندارد و وارد نیست، در ظرف یک سال، یک سال و نیم، دو سال تبدیل می‌شود به یک استراتژیست نظامی؛ این خیلی مهم است. مثلاً فرض کنید شهید حسن باقری من باب مثال، بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعاً این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است! این خیلی نکته‌ی مهمی است؛ ... مثلاً مهر ماه سال ۵۹ شهید باقری یک چنین حالتی دارد (بدون تخصص‌های جنگ). بعد شما نگاه کنید در عملیات بیت المقدس، در عملیات خیبر، قبل آن در عملیات فتح المبین، این جوان یک فرماندهی زبده نظامی است که می‌تواند یک لشکر را، در بعضی جاها یک قرارگاه را حرکت بدهد و هدایت کند و کار کند. این عجیب نیست؟ این معجزه نیست؟ اینها معجزه انقلاب است.» تشکلیابی ظرفیت‌های مردمی می‌تواند از طریق بسیج‌های محلات، دانشجویی و ... شروع شده و به‌تدریج به تمامی گروه‌های مختلف تسری پیدا کند. شاید جنگ ما محدود باشد و شاید نیز طولانی مدت باشد، اما انگیزه و اثراتی که این جنگ ایجاد می‌کند، می‌تواند اثرات بلندمدتی در جامعه ما داشته باشد. به‌نظر می‌رسد جنگ و به عبارتی دیگر جهاد، بابتی از رحمت خداوند را به روی انسان‌ها باز می‌کند. در زمان جهاد، انسان نزدیک‌ترین حالت را به خداوند دارد، زیرا از مال و جان خودش می‌گذرد، در حالیکه انسان متعارف به فکر حداکثرسازی منافع خویش است. از این انگیزه و روحیه باید استفاده شود. در این زمانه جنگ، بدون نیاز به بودجه برای فرهنگ‌سازی، روحیه جهاد و حماسه در جامعه ایجاد شده و می‌توان و باید از این ظرفیت‌ها استفاده کرد. ابتکارات مختلفی برای افزایش نقش اقتصادی

مردم می‌توان معرفی کرد. از جمله این ابتکارات ایجاد تعاونی‌های مختلف مصرف، تولید و توزیع برای مدیریت کالاهای اساسی است. فاصله گرفتن از مدیریت متمرکز امور و سپردن تصمیمات اساسی به استان‌ها و تشکلهای مردمی از جمله مهمترین امور است. مردم باید جنگ را از خودشان بدانند و بدانند که بخشی از پازل مدیریت جنگ هستند. بخش عمده‌ای از تاب‌آوری ما در جنگ نظامی با توجه به جنگ اقتصادی تعیین می‌شود و افزایش مردمی سازی اقتصاد و غیرمتمرکزسازی امور در تصمیمات اقتصادی و اساسی، تولیدات، مصرف و توزیع، بنگاه‌ها، شهرها و ... کلید افزایش تاب‌آوری کشور در جنگ اقتصادی است. بدیهی است اجرای چنین تصمیمی در حوزه غیرمتمرکزسازی خود مستلزم غلبه بر بروکراسی اداری و اقتصاد سیاسی است که این مسائل نیز در زمانه جنگ، فرصت غلبه بیشتری دارد. با تعطیل شدن ادارات و مراکز دولتی در تهران به دلیل شرایط جنگی و کم شدن فشارهای ذی‌نفعان اقتصاد سیاسی و بروکرات‌های دولتی، فرصت اتخاذ تصمیمات اساسی در دولت و مجلس و حاکمیت جهت واگذاری اختیارات مختلف به شهرها و روستاها و فاصله گرفتن از تصمیم‌گیری متمرکز دولتی فراهم است. از سویی دیگر نقشه راه ایجاد شهرهای جدید از جمله شهرهای ساحلی مکران با مشارکت چین فراهم است تا تلفیقی از شرایط اقتصادی و امنیتی به گذاری پایدار در تراکم جمعیت شهری پایتخت منجر شود. همچنین باید به شدت از تولیدات متمرکز صنایع اساسی که به لحاظ پدافندی دچار خطرات جدی است کاسته شود و به جای آن شرایط تولید غیرمتمرکز صنایع و تولیدات غیرکارخانه‌ای فراهم شود. البته همه این موارد باید در چارچوب شکل‌گیری زنجیره ارزشی ترسیم شود که با توجه به ابتکارات بین‌المللی و با همراهی چین، پاکستان، روسیه و دیگر هم‌پیمانان اقتصادی و امنیتی ایران شکل گرفته است. ایجاد زنجیره‌ای از تعاونی‌های تولید، توزیع و مصرف که بتواند در تشکلهای مختلف یک ساختار خودبسنده ایجاد کند نیز می‌تواند از جمله ابتکارات دیگر در این زمینه قلمداد شود.

لحظه درگیری پدافند اسرائیل با موشک های
ایران خارج از جو

تغییر استراتژی نظامی ایران از شلیک انبوه به شلیک مؤثر ضربه مؤثر

مشاهده تحولات اخیر در صحنه رویارویی نظامی، پرسشی بنیادین را به میان می‌آورد: چرا تعداد موشک‌هایی که ایران شلیک می‌کند، روندی نزولی به خود گرفته است؟ پاسخ به این پرسش، دو روایت تحلیلی متمایز و در عین حال مرتبط را پیش روی ما قرار می‌دهد.

روایت نخست، که عمدتاً بر ادعاهای طرف مقابل استوار است، معتقد است که پدافند ایران سرکوب شده و اسرائیل با موفقیت توانسته است پرتابگرها (لانچرها) را هدف قرار دهد. بر اساس این دیدگاه، کاهش توان آفندی ایران یک امر اجباری و ناشی از ضعف است و این روند، خطر از میان رفتن کامل قدرت تهاجمی کشور را در پی دارد.

اما روایت دوم، که شواهد میدانی بیشتری آن را تأیید می‌کند، از یک تغییر تاکتیک عامدانه سخن می‌گوید. بر مبنای این تحلیل، ایران به دلیل آسیب‌پذیری پرتابگرها در برابر حملات پیش‌دستانه، استراتژی خود را از «شلیک انبوه» به «شلیک مؤثر» تغییر داده است. این دو رویکرد، ماهیتی کاملاً متفاوت دارند. شلیک انبوه با هدف تخریب گسترده و تسلیم مستقیم دشمن صورت می‌گیرد و کنشی ذاتاً نظامی است. در مقابل، شلیک مؤثر یا گزیده، کیفیتی سیاسی می‌یابد و اهداف خود را هوشمندانه انتخاب می‌کند. این اهداف می‌توانند زیرساخت‌های حیاتی (مانند شبکه برق)، مراکز اطلاعاتی و امنیتی (مانند مقر موساد) یا مهم‌تر از همه، اهداف سیاسی باشند.

یک شلیک، زمانی که کیفی و سیاسی می‌شود، دیگر تنها ابزاری برای تخریب نیست، بلکه حامل «پیام‌های دیپلماتیک» است. این تغییر ماهیت، به معنای ورود ایران به مرحله‌ای جدید از مدیریت جنگ است؛ مرحله‌ای که در آن، پاسخ به تحرکات نظامی دشمن، در قالبی دیپلماتیک و از طریق کنش‌های حساب‌شده میدانی داده می‌شود. این رویکرد را نمی‌توان صرفاً از سرناچاری دانست؛ بلکه نوعی «تطبیق هوشمندانه» با شرایط جدید

نبرد است. ایران با درک این واقعیت که در الگوی جنگ فرسایشی و شلیک انبوه، پرتابگرهای خود را به سرعت از دست می‌دهد، خود را با شرایط جدید تطبیق داده و الگوی کنش خود را بازتعریف کرده است.

شواهد این تغییر راهبرد را می‌توان در چند رویداد کلیدی مشاهده کرد:

۱. نمایش موشک عمودپرواز: شلیک اخیر یک موشک با قابلیت پرواز عمودی، صرفاً یک عملیات نظامی نبود. موشک‌های قاره‌پیما برای خروج از جو، مسیری عمودی را طی می‌کنند. این اقدام، حتی اگر هدف آن اصابت به خاک اسرائیل نبوده باشد، یک سیگنال استراتژیک به ایالات متحده بود با این پیام که ورود مستقیم به جنگ، ایران را به سمت استفاده از قابلیت‌هایی سوق خواهد داد که تهدیدی مستقیم برای منافع جهانی آمریکاست. چنین موشکی که حمل آن تا قاره‌ای دیگر توجیه اقتصادی ندارد، مگر آنکه حامل کلاهک هسته‌ای باشد، می‌تواند نوعی «تهدید هسته‌ای» ضمنی برای بازدارندگی تلقی شود.

۲. هدف قرار گرفتن کشتی‌ها در خلیج فارس: آتش‌سوزی در سه کشتی در نزدیکی سواحل امارات و تأکید مداوم مقامات ایرانی بر «سیگنال خلیج فارس»، یک پیام سیاسی چندوجهی است. تکرار کلمه «جنگ در خلیج فارس» به‌طور همزمان بر فروشندگان و خریداران نفت فشار وارد می‌کند. این فشار از یک سو با افزایش قیمت نفت به ضرر اقتصاد آمریکا تمام می‌شود و از سوی دیگر، مشتریان مستقیم انرژی مانند چین را هدف قرار می‌دهد. حرف زدن از خلیج فارس، در واقع تذکری به چین است تا برای مهار جنگ، نقش فعال‌تری ایفا کند و بداند که هرچه تعلل کند، ایران برای برآورده شدن انتظاراتش، بیشتر به صحنه خلیج فارس وارد خواهد شد.

این دو استراتژی، یعنی «میدان در خدمت

دیپلماسی» (رویکرد ایران) و «میدان پیش‌قراول دیپلماسی» (رویکرد اسرائیل)، تفاوت بنیادین دو منطق بازی را آشکار می‌سازد. اسرائیل ابتدا ضربه را وارد می‌کند تا واقعیتی جدید بر روی زمین بسازد و سپس طرف مقابل را بر سر آن واقعیت به پای میز مذاکره بکشاند (می‌زند و می‌گوید: «خوردی، حالا معامله می‌کنی؟»). اما ایران، همواره میدان را به عنوان ابزاری بالقوه و برگی برای چانه‌زنی دیپلماتیک به کار گرفته است (نمی‌زند و می‌گوید: «ببین، می‌زنم!»). در این منطق، میدان برای آنکه یک ابزار چانه‌زنی باقی بماند، نباید فعلیت کامل پیدا کند و همواره باید در حالت «بالقوه» باقی بماند.

این رویکرد، به‌خصوص در یک سال اخیر، تجربه‌های قابل تأملی پیش روی ما می‌گذارد. این امید که دیپلماسی بتواند کار را به سرانجام برساند، در بسیاری از مواقع موجب از دست رفتن میدان شده است.

اکنون پرسش مهم این است: آیا تصمیم کنونی برای حرکت به سمت «شلیک مؤثر»، یک تصمیم آگاهانه و برگرفته از تجارب گذشته است که می‌خواهد زمین بازی را پشتوانه دیپلماسی نگه دارد یا تکرار همان منطقی است که پیش از این، جنگ را تنها مدیریت کرده و نه به پیروزی رسانده است؟ این یادداشت قصد ندارد به این پرسش پاسخی قطعی بدهد، بلکه می‌خواهد قابی تحلیلی برای فهم تحولات ارائه کند و تذکری باشد برای کسانی که گمان می‌کنند کاهش تعداد شلیک‌ها نشانه ناپودی توان تهاجمی ماست. آن‌ها از ورود ایران به یک بازی پیچیده‌تر و هوشمندانه‌تر غافل‌اند. تحلیل این بازی، هم برای مخاطب داخلی که نگران توان دفاعی کشور است و هم برای ناظران بیرونی، این پیام را دارد که صحنه نبرد، ابعادی عمیق‌تر از آمار و ارقام پیدا کرده است.

اکنون پرسش مهم این است: آیا تصمیم کنونی برای حرکت به سمت «شلیک مؤثر»، یک تصمیم آگاهانه و برگرفته از تجارب گذشته است که می‌خواهد زمین بازی را پشتوانه دیپلماسی نگه دارد یا تکرار همان منطقی است که پیش از این، جنگ را تنها مدیریت کرده و نه به پیروزی رسانده است؟



مقاومت

آخرین فرصت بودن

- آخرین فرصت بودن
- اعلام العدو
- پاشنه آشیل
- بمب ساعتی در قلب حیفنا
- چشم و دندان شیطان
- گلوگاه
- جنگ و اقتصاد
- تیغ عراقی زیر گلوی ترامپ

سخنرانی سید عبدالملک بدرالدین الحوثی در بازه جنگ ایران و رژیم صهیونیستی

آخرین فرصت بودن

اشاره

در آن ساعات طوفانی که حملات پی‌درپی و برق‌آسای رژیم صهیونیستی، بدون اندکی مجال و قوت وقت، جان فرماندهان نظامی، دانشمندان هسته‌ای و زیرساخت‌های علمی و دفاعی کشور را در کنار شهروندان عادی هدف قرار می‌داد، ملت یمن چشم انتظار بودند تا روایت این نبرد تازه آغاز شده را از زبان رهبرشان بشنوند. صناع کوش بود و رهبر انصارالله با تکاندن غبار اخبار از روی شانه جنگ، جان قصه را در یک خطبه راهگشا تبیین کرد.

برای سید، جزئیات توانمندی‌های نظامی و اطلاعاتی طرفین یا آخرین اخبار ضربه‌های متقابل جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی بی‌اهمیت می‌نمود. آواز طرح‌هایی در منطقه حرف زد. طرح‌هایی که یک سوی آن تسلیم و تطبیع و سوی دیگر آن استقلال و عزت بود.

به بیان دیگر، نبرد ایران و اسرائیل صرفاً کشاکشی میان دو قدرت منطقه‌ای برای حفظ نفوذ در آسیای جنوب غربی نیست. حتی نمی‌تواند یک دعوای ایدئولوژیک کور برای حذف دیگری لقب بگیرد. رژیم صهیونیستی در واقع نیروی نیابتی تمدنی است که در حال حاضر یک نقشه عملیاتی را در منطقه ما به پیش می‌برد؛ "تغییر چهره خاورمیانه" یعنی قدرت‌های غربی و در راس آن‌ها آمریکا، دیگر میلی به ادامه نظم پیشین خاورمیانه ندارند و به دنبال شکل جدیدی از نظام قدرت در این جغرافیا هستند. ذیل این طرح تمام حکومت‌های منطقه چه از راه تطمیع و چه از راه سرکوب، باید در برابر نظام سلطه تسلیم باشند. این نظم با محوریت امنیتی و اقتصادی اسرائیل، طرح غلبه را در ابتدا از طریق حل مسئله فلسطین پی‌جویی می‌کند. پس از طوفان الاقصی، دشمن صهیونیستی در تلاش است تا به انحاء مختلف و با شکست مقاومت فلسطین، اولین و بزرگ‌ترین گام خود را برای تغییر چهره خاورمیانه بردارد.

اما این تمام ماجرا نیست. تمام الگوهای مستقل و آزاد منطقه باید از بین بروند؛ نه تنها مقاومت فلسطین بلکه حزب‌الله، انصارالله و جمهوری اسلامی ایران به عنوان اصلی‌ترین پشتیبان محور مقاومت نیز تحت هدف رژیم صهیونیستی و آمریکا هستند. شکست این الگوها به اصلی برای دشمن بدل شد و حوادث طوفان الاقصی کار را به نقطه‌ای رساند که تل‌آویو خود را برای حمله به ایران حریص بیابد. اگر این الگوها شکست بخورند، طرح مقاومت در منطقه شکست خورده است و سپس

چهره خاورمیانه به معنای واقعی تغییر خواهد کرد. پس مسئله فلسطین نه در حال حاضر و نه در هیچ نقطه‌ای از تاریخ خود، تنها به فلسطین محدود نبوده است. همانگونه که امروز نیز جنگ با جمهوری اسلامی، فراتر از مرزهای ایران تعریف می‌شود. در واقع ایستادگی واحدهای مقاومت در منطقه، آخرین دیوارهای دفاعی تمامی ملت‌های اسلامی و عربی در برابر سیل تهاجم نظام سلطه هستند. مقاومت ایران نه تنها ضامن حفظ استقلال خود در برابر غرب و اسرائیل است، بلکه ضامن باقی ماندن استعداد استقلال و آزادی سایر ملل منطقه نیز هست. بدین ترتیب پیروزی جمهوری اسلامی ایران نیز پیروزی تمام منطقه و شکست آن به معنای شکست همه خواهد بود. اگر ایران موفق شود، ملت‌های منطقه فرصتی برای ملت بودن خواهند یافت و اگر درهم بشکند، راهی جز تسلیم باقی نخواهد ماند. البته که کیفیت وقوع این سرنوشت برای هر یک از کشورها به نقش‌آفرینی آنان در قبال مقاومت منوط خواهد بود.

رهبر انصارالله با آشکار نمودن این طرح‌ها و بازگو کردن قصه مقاومت، نزاع اصیل ما را نمایان ساخت. در ادامه گزیده‌ای از این سخنرانی مهم آمده است:

تصفیه مسئله فلسطین و جنایات غزه

[دشمنان] عملاً در این مرحله به دنبال دستیابی به گام‌های پیشرفته‌ای در سلطه‌گری هستند؛ به همین دلیل تلاش می‌کنند تا مسئله فلسطین را به‌طور نهایی حل و فصل کنند. نسل‌کشی‌ای که علیه مردم فلسطین مرتکب می‌شوند نیز در همین راستا است. آنها می‌خواهند مسئله فلسطین را یکسره کنند و پس از آن، به سراغ دیگر مسائل بروند؛ زیرا این موضوع تنها به فلسطین محدود نمی‌شود. آنها می‌کوشند تا هر مانعی را از سر راه خود بردارند؛ چه مانع در فلسطین باشد و چه فراتر از آن.

دیدگاه تمامی فرزندان امت اسلامی نسبت به دشمنان در باب شناخت جهت‌گیری‌شان در قبال امت ما باید بر اساس موارد ذیل باشد؛

۱. حقایق قرآنی که خداوند در قرآن کریم درباره آنها ذکر کرده است و مصادیق آن در واقعیت زندگی آنها کاملاً روشن و واضح است.

۲. طرح صهیونیستی آن‌ها یعنی برنامه‌ای که بر مبنایش حرکت می‌کنند و به آن پایبندند. آن‌ها بر ارتباط خود با این طرح تأکید دارند، آن را به درستی

پذیرفته‌اند و انکارش نمی‌کنند؛ در واقع، اقدامات عملی‌شان برای اجرای همین طرح است. همراه با این طرح، عنوانی نیز وجود دارد که رهبران‌شان در بالاترین سطوح، پیوسته آن را تکرار می‌کنند: "تغییر چهره خاورمیانه". آیا آن‌ها از تغییر چهره خاورمیانه سخن نمی‌گویند؟ این تعبیر به چه معناست؟ معنای آن، تغییر این منطقه با تمامی مردمش به سمت تسلیم شدن در برابر سلطه آن‌ها، خضوع در برابرشان، کنترل کامل منطقه و حاکمیت مطلق در تمامی زمینه‌ها است.

۳. شناخت آن‌ها همچنین باید از طریق جنایاتشان باشد: حجم جنایاتی که در نوار غزه اتفاق می‌افتد، تنها نباید موجب موضع‌گیری روحی و عاطفی ما شود. البته برای هر انسان باوجدانی ضروری است که از یهود خشمگین شود، از آنان متنفر شود و برای مردم فلسطین به خاطر ظلم و ستمی که متحمل می‌شوند، هنگامی که فجایع را مشاهده می‌کند، غمگین و متأثر گردد. اما با این وجود، دیدگاه، اندیشه و بینش اهمیت دارد؛ اینکه بدانی آن‌ها این‌گونه هستند، یهودیان صهیونیست با این حجم از جنایت، بسیار بد، بسیار جنایت‌کار و خطری برای تمامی جوامع هستند. آنها دیگر انسان‌ها را "اغیار" نمی‌نامند و آن‌ها را انسان به حساب نمی‌آورند.

۴. به فرهنگشان نگاه کنید فرهنگ آنها چیست؟ محتویات و مضامین تلمود چیست؟ همان کتابی که به عنوان منبع اصلی خود بر آن تکیه دارند و حاوی فرهنگ، دیدگاه و اعتقادات مقدس یهودی است؛ همان چیزی که به آن ایمان دارند، آن را باور کرده‌اند و از طریق آن به دیگران می‌نگرند و بر اساس آن عمل می‌کنند.

این چیزی است که باید دیدگاه و بینش ما بر اساس آن شکل گیرد و موضع‌گیری بر پایه آن بنا شود، نه اینکه انسان خود را قریب دهد، با قرآن و واقعیت مخالفت کند و دیدگاهی ساده‌لوحانه، احمقانه، جاهلانه و تاریک‌پرستانه را بپذیرد که در آن، صهیونیست‌ها را گروهی می‌بیند که می‌توان با آن‌ها صلح کرد، تفاهم کرد، همزیستی کرد، عادی‌سازی کرد و رابطه برقرار نمود.

دو راهی امت در مواجهه با دشمنان

ما در مرحله‌ای مهم و بسیار حساس در درگیری با دشمن قرار داریم. این درگیری بین امت ما و آن‌ها، به طور خاص، مرحله‌ای حیاتی است و تنها یکی از دو گزینه پیش رو را می‌توان انتخاب نمود:

یا تسلیم شدن در برابر صهیونیست‌ها، خضوع

در مقابلشان، پذیرش آن‌ها به عنوان دوست و تن دادن به ولایت، سلطه، کنترل و دستوراتشان؛ که در این صورت، زیان دنیا و آخرت، بدبختی، خواری و رسوایی را به همراه خواهد داشت. در این مسیر، کرامت انسانی، عزت ایمانی، استقلال، آزادی و هر چیز دیگری از دست می‌رود و آنان بر همه چیز مسلط می‌شوند. در این حالت، برای امت نه امنیت، نه استقلال، نه کرامت، نه آزادی و نه هیچ چیزی باقی نمی‌ماند و آینده اخروی‌اش نیز تباه می‌گردد. این فاجعه‌ای بسیار عظیم است. هر انسانی که این گزینه را انتخاب کند، به تمام معنا بدبخت، گمراه، سرگردان و احمق است؛ احمق‌ترین احمقان، حتی گمراه‌تر از خر خانه‌اش! او در وضعیتی وحشتناک از حماقت قرار دارد؛ زیرا چنین انتخابی هیچ خیری برای انسان در پی ندارد. یعنی حتی اگر انسان انجام چنین فداکاری‌ای را بپذیرد، برای هر کسی خواهد بود؟ برای جنایتکارانی که بدترین آفریدگان خدا و شریرترین مردم هستند. پس برای آن‌ها همه چیز را از دست خواهی داد...

گزینه دیگر این است که ولایت آنها را نپذیری، تسلیم نشوی، با آن‌ها همراهی نکنی، آنها را تأیید نکنی و نپذیری که بر امت مسلط شوند و بر آن سیطره بایند. نپذیری که این امت را خاضع و تحت کنترل خود درآورند، در حالی که تو جزئی از این امتی. همچنین، جهت‌گیری دیگر باید مقابله با توطئه‌ها، شرارت‌ها، طغیان، جنایت، گمراهی و فساد دشمن در تمامی زمینه‌ها باشد. این مقابله باید بر اساس آگاهی، بصیرت و احساس مسئولیت صورت گیرد و در چارچوب جایگاهی که خداوند برای ما خواسته است، حرکت کنیم؛ تا امت خیر باشیم در برابر شرارت آن‌ها و امت حق و عدل باشیم، در برابر ظلم و جنایت آن‌ها و امت ارزش‌ها و اخلاق عظیم فطری و الهی باشیم در مقابله با فساد آن‌ها و به همین ترتیب، در جایگاهی باشیم که خداوند برای ما خواسته است و در آن تمامی حقوق ما، میهن ما، اموال ما و هر چیز دیگری حفظ می‌شود...

نمونه ایران و پاسخ به تجاوز اسرائیل

این مرحله همان‌طور که گفتیم مرحله‌ای است که دشمنان به دنبال از بین بردن هر مانعی در برابر خود در این امت هستند؛ زیرا می‌خواهند این سلطه را محکم کنند. در همین راستا، تجاوز اسرائیل به جمهوری اسلامی ایران نیز رخ داد؛ زیرا دشمن اسرائیلی، و پشت سر او غرب، آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان و هم‌پیمانانشان، در جمهوری اسلامی ایران یک الگوی مستقل، آزاد و اسلامی می‌بینند که حامی مسئله فلسطین، حامی مسائل امت و یاور مظلومان و مستضعفان است. آنها همچنین جمهوری اسلامی را کشوری می‌بینند که یک نهضت تمدنی را بنیان می‌گذارد و یک قدرت اسلامی است. همه این‌ها چیزهایی است که اسرائیلی‌ها، آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و هم‌پیمانانشان هرگز نمی‌خواهند در میان مسلمانان یا در واقعیت جهان اسلام، وجود داشته باشد؛ دولتی مستقل باشد، تسلیم نشود، خضوع نکند، تبعیت از آن‌ها را در جهت‌گیری‌های سیاسی و مواضعش در امور اقتصادی را نپذیرد. آزاد، مستقل، عزیز، حامی مسئله فلسطین و حامی مسائل مظلومان و مستضعفان باشد و یک نهضت تمدنی اسلامی را بنا کند. این‌ها مسائل بسیار حساسی هستند و در عین حال، مسائل مهمی هستند که می‌توانند تمامی امور امت را، در رابطه با دین و منافع واقعی آن، حفظ کنند. بنابراین، دشمنان با هرگونه جهت‌گیری بر این اساس در بین مسلمانان مبارزه می‌کنند.

تجاوز آشکار اسرائیل و موضع‌گیری‌ها

تجاوز اسرائیل به ایران، تجاوزی آشکار، واضح، قلدزمانه و بی‌شرمانه است که هیچ ملاحظه‌ای، حتی قوانین بین‌المللی و معاهدات سازمان ملل و... را رعایت نمی‌کند. این تجاوز به یک کشور دارای حاکمیت مستقل بوده و در عین حال، تجاوزی ظالمانه و جنایتکارانه است.

[دشمن] رهبران نظامی ایرانی و دانشمندان هسته‌ای را هدف قرار داد. همچنین مردم ایران را هدف قرار داد و در آنان نیز شهید و مجروح وجود دارد. به تأسیسات نظامی متنوعی حمله کرد و در اقدامی تجاوزکارانه و بسیار خطرناک، یک تأسیسات هسته‌ای را هدف قرار داد. این بدان معناست که هیچ اهمیتی به آلودگی هسته‌ای و خطرات گسترده‌ای که می‌توانست در نتیجه آن رخ دهد، نمی‌داد. یعنی هیچ ابایی از ارتکاب جنایت بسیار بزرگی نداشت که ممکن بود پیامدها، آثار و خطرات بزرگی داشته باشد. اگر تأسیسات زیرزمینی بزرگی در آن سایت هسته‌ای وجود نداشت، شاید نتایج تجاوز آن‌ها بسیار خطرناک‌تر می‌بود. بنابراین او در ارتکاب جنایتی بسیار فجیع، حریص و پیشتاز است.

دشمن اسرائیلی هیچ توجیه صحیحی برای تجاوز خود به جمهوری اسلامی ایران ندارد؛ هرچه اتهام، بهانه و توجیه مطرح می‌کند، بسیار بسیار پوچ است.

همبستگی با ایران و مقابله با اسرائیل

کشورهای عربی و اسلامی، همگی بر محکومیت تجاوز اسرائیل به ایران اجماع دارند و این چیز خوب و مثبتی است. این انتظار از تمامی مسلمانان در کشورهای عربی و دیگر کشورها وجود دارد که موضع آنها در سطح سیاسی، رسانه‌ای و تمامی سطوح، پشتیبانی از جمهوری اسلامی باشد؛ به این علت که مورد تجاوز قرار گرفته و مظلوم است. دشمن اسرائیلی در حال صورت دادن تجاوزی وحشیانه و جنایتکارانه است که خطرات آن حتی کل منطقه را دربر می‌گیرد.

مسئله مهم برای همگان، برای تمامی نظام‌های عربی و اسلامی، این است که بر موضع خود در محکومیت تجاوز اسرائیل ثابت قدم باشند و بر آن استمرار ورزند؛ به گونه‌ای که موضع سیاسی و رسانه‌ای‌شان در تمامی سطوح، حمایت‌کننده موضع ایران باشد و در اتخاذ موضعی متفاوت به صورت مخفیانه یا علنی، تسلیم دستورات آمریکا و غرب نشوند.

غرب، به وضوح، جانب‌دار اسرائیل است. آنچه آمریکا، انگلستان، فرانسه و جامعه غربی به طور کلی به دنبال آن هستند، مهار پاسخ ایران است. چیزی که بر آن تمرکز می‌کنند، همین است و اگر نتوانستند آن را با فشار سیاسی مهار کنند، تلاش برای همکاری با دشمن اسرائیلی در مقابله با پاسخ ایران در دستور کار خواهد بود...

پیروزی ایران، پیروزی فلسطین و منطقه

موضع ایران، چه رسمی و چه مردمی، قوی و منسجم است و مؤلفه‌های لازم برای اقتدار را در اختیار دارد. پاسخ عملاً با عملیات وعده صادق ۳ آغاز شد و دشمن اسرائیلی را با موشک‌های ویران‌گر، کشته و برقدرت، هدف قرار داد. وضعیت جمهوری اسلامی ایران مستحکم و

منسجم است؛ نظامی، اقتصادی، اجتماعی، مردمی، رسمی و در سطح رهبری. ساختار نظام اسلامی ساختاری قوی و منسجم است و دشمن اسرائیلی در تجاوز خود به جمهوری اسلامی دچار دردسر می‌شود. این تجاوز، جمهوری اسلامی را به سمت فروپاشی و ضعف سوق نخواهد داد بلکه فرصتی برای آن است؛ [فرصتی] برای وارد آوردن شکست‌های بزرگ به دشمن اسرائیلی و تنبیه او. همچنین بازگرداندن اعتبار به جمهوری اسلامی و به تمامی این امت در برابر قلدری، زورگویی، وحشی‌گری، جنایت و طغیان دشمن صهیونیستی.

پیروزی جمهوری اسلامی در این رویارویی به نفع مسئله فلسطین است. اولین ذینفع پاسخ ایران علیه دشمن اسرائیلی مردم مظلوم فلسطین‌اند که مورد رنج و ستم قرار گرفته‌اند. آنها بدون امکانات، بدون حمایت و پشتیبانی از سوی کشورهای مختلف عربی و اسلامی، با تجاوز اسرائیل مقابله می‌کنند. در حالی که اکثر اعراب و اکثر مسلمانان، در حال تماشا هستند. مردم فلسطین با تمامی وحشی‌گری و جنایت صهیونیست‌ها، بدون هیچ امکاناتی مگر امکانات بسیار ساده و محدود مقابله می‌کنند، آن هم زمانی که تحت محاصره قرار گرفته‌اند؛ محاصره‌ای کشورهای اسلامی و عربی نیز در آن سهیم‌اند.

یکی از بزرگترین چیزهایی که دشمنان را از جمهوری اسلامی عصبانی می‌کند، این است که با وجود سستی و وادادگی سایر کشورهای عربی و اسلامی، موضعی ممتاز در یاری مردم فلسطین و حمایت از آن‌ها اتخاذ کرده‌است.

پیروزی ایران نیز به نفع تمامی کشورهای منطقه است؛ زیرا اسرائیل برای همه آن‌ها خطرناک است؛ برای کشورهای عربی در خط مقدم و سپس برای باقی کشورهای منطقه. به همین دلیل برای تمام منطقه مهم است که از موضع ایران و از پاسخ ایران شادمان باشند، این پاسخ را تأیید کنند و متوجه باشند که به نفع همه آن‌هاست؛ زیرا تمامی ملت‌ها در منطقه به بازدارندگی در برابر دشمن اسرائیلی نیاز دارند و مسئله بازدارندگی، جلوگیری از قلدری دشمن اسرائیلی و تحمیل معادله استیباحه (عادی‌سازی تجاوزگری)، مسئله‌ای مهم برای همگان و به نفع همگان است.

دشمن اسرائیلی با حمایت آمریکا و حمایت فرانسه، انگلستان، آلمان و برخی کشورهای اروپایی و غربی، به دنبال تحمیل معادله استیباحه بر این امت، بر ملت‌ها، کشورها و نظام‌هاست؛ بگونه‌ای که دستش باز باشد تا هرچه می‌خواهد علیه هر کشور عربی و مسلمان منطقه انجام دهد. او آنچه را که به نفع خود می‌بیند، حتی اگر نقض حقوق دیگران، ظلم به دیگران، تجاوز به دیگران و جنایت در حق دیگران باشد، انجام می‌دهد.

و خطرناک‌ترین چیز برای مسلمانان، برای امت ما و برای مردم ما در این منطقه و همچنین برای دولت‌ها و نظام‌هایشان بدون استثنا، پذیرش معادله استیباحه به نفع اسرائیل و آمریکا است. این مسئله بسیار خطرناکی است. این به معنای چشم‌پوشی از کرامت انسانی، از عزت، از استقلال، از آزادی و از هر چیز دیگری است. مسئله‌ای بی‌نهایت خطرناک؛ زیرا دشمن اسرائیلی دشمنی جنایتکار، کینه‌توز و حریص در ریختن خون است. اگر دستش برای هر کاری در این منطقه باز شود، او بدترین کارها، زشت‌ترین کارها، شدیدترین ظلم‌ها و جنایات را مرتکب خواهد شد و امت بدین ترتیب قربانی می‌شود. هیچ توجیهی برای پذیرش این امر وجود ندارد. او دشمنی بی‌پروت است و بدون بازدارندگی از جنایت باز نخواهد ایستاد...



جنگ ایران و رژیم صهیونیستی از منظر اندیشکده‌های آمریکایی

اعلام العدو

گزیده‌ای از پرونده ویژه اتاق وضعیت معاونت فضای مجازی صداوسیما

عناوین (گزاره‌های راهبردی) گزارش حاضر، مرتبط با جنگ جاری بین ایران و رژیم صهیونیستی، از بین گزارش‌ها و تحلیل‌های منتشر شده در اندیشکده‌های «موسسه بروکینگز»، «بنیاد دفاع از دموکراسی»، «شورای آتلانتیک»، «موقوفه کارنگی برای صلح بین الملل»، «بنیاد هریتیج»، «اندیشکده هادسون»، «شورای روابط خارجی آمریکا»، «موسسه واشنگتن»، «انستیتو خاورمیانه»، «مرکز ویلسون»، «اندیشکده کوئینسی»، «نشال اینترست»، «موسسه خدمت‌رسانی متحد سلطنتی انگلیس» و... انتخاب شده است.

۱. نیروهای دفاعی اسرائیل، به برنامه هسته‌ای ایران حمله کردند. بنا به گزارش‌ها چهره‌های عالی رتبه ایرانی هدف قرار گرفتند. نتایج و مجموعه‌ای جامع از اهداف حمله را اینچنین توصیف کرد: قلب برنامه هسته‌ای تسلیحاتی ایران؛ تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز؛ دانشمندان هسته‌ای و برجسته ایران که روی بمب ایرانی کار می‌کردند؛ قلب برنامه موشک‌های بالستیک ایران.

۲. این حمله، نمی‌توانست بدون هماهنگی کامل بین ایالات متحده و اسرائیل اتفاق بیفتد. روزهای پیش رو خطر واقعی را به همراه دارد؛ اما هزینه انفعال بسیار بیشتر بود. اسرائیل کاری را که باید انجام می‌داد، انجام داد: دفاع از خود، غرب و در نهایت مردم ایران، در برابر جاه‌طلبی‌های نسل‌کشانه جمهوری اسلامی. مذاکرات هسته‌ای، به دلیل سرپیچی تهران، در حال فروپاشی بود و تحریم‌ها به تنهایی نمی‌توانستند مانع از حرکت ایران به سمت سلاح هسته‌ای شوند.

۳. واکنش ایران ممکن است تنها از جانب تهران نباشد. شبکه نیروهای نیابتی و متحدان منطقه‌ای ایران، از جمله حزب الله، شبه‌نظامیان عراقی و حوثی‌ها، می‌توانند برنامه یک انتقام چندجانبه را طراحی و هماهنگ کنند. یکی از موثرترین تاکتیک‌های ایران برای وارد کردن حداکثر خسارت به جبهه داخلی اسرائیل، از کار انداختن سیستم‌های دفاعی هوایی آن است. اسرائیل در حالت آماده‌باش کامل باقی خواهد ماند. فرصت کوتاهی برای شناسایی، ارزیابی و پاسخ به تهدید قریب الوقوع ایران وجود دارد.

۴. دولت اسرائیل نه تنها در دفاع از خود عمل کرد، بلکه با از بین بردن یک تهدید کلیدی برای صلح (برنامه تسلیحات هسته‌ای جمهوری اسلامی)، خدمتی بی‌شائبه به مردم منطقه و جهان کرده است. وقتی گرد و غبار تنش‌ها فروکش کند، همانطور که جهان از اورشلیم به خاطر متوقف کردن برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای سوریه و عراق تشکر کرد، از رفع تهدید اتمی و دوده‌ای تهران نیز سپاسگزاری خواهد کرد.

۵. اسرائیل در حال تجربه ترکیبی از سرخوشی جنگ شش روزه و اضطراب جنگ یوم کیپور است. پس از ۷ اکتبر، اسرائیلی‌ها آنقدر خوش بین نیستند که باور کنند، بدون آسیب، از مخصصه ایران خارج خواهند شد. این موضوع، برای مردم و کشوری که دائماً در معرض تهدید وجودی هستند، بسیار حیاتی است.

۶. با حمله اسرائیل به برنامه هسته‌ای ایران، تأسیسات موشک‌های بالستیک و افسران و دانشمندان ارشد، عصر عدم اشاعه دیپلماتیک به پایان رسید؛ عصری که از زمان هسته‌ای شدن کره شمالی، در سال ۲۰۰۶، به سر آمده بود. مذاکرات با تهران برای این بود که امیدها برای جلوگیری از توسعه سلاح‌های اتمی، زنده نگاه داشته شود. بر همگان ثابت شده است که با ابزارهای دیپلماسی (مذاکره)، تحریم یا جذابیت تجارت، نمی‌توان جمهوری اسلامی را از پیگیری اهداف استراتژیکش منصرف کرد.

۷. ایران گزینه‌های محدودی برای پاسخ مستقیم دارد. با این حال، بدترین واکنش ممکن ایران، ممکن است محتمل‌ترین واکنش نیز باشد؛ تصمیم به خروج از تعهدات کنترل تسلیحاتی و ساخت سلاح‌های هسته‌ای. مهار خشم ایران در درازمدت، چالش واقعی اسرائیل و ایالات متحده خواهد بود. قمار استراتژیک اسرائیل، در حمله به ایران، می‌تواند به جای جلوگیری از ظهور یک ایران هسته‌ای، سرعت آن را برای دستیابی به سلاح بیشتر کند.

۸. حزب الله امروز، حزب الله دیروز نیست. همان‌گونه که از بیانیه‌اش برمی‌آید، به سازمانی تضعیف‌شده و بسیار محتاط‌تر تبدیل شده است. هم حزب الله و هم ایران، بر بقای این گروه متمرکز هستند. شعله‌ور کردن یک جنگ تمام‌عیار دیگر با اسرائیل، این هدف را

به مخاطره می‌اندازد. با وجود این، دیگر متحد سرسخت ایران، حوثی‌های یمن، عملاً پای در کارزار راهبردی جاری گذاشت؛ همان تحولی که معادلات را تغییر خواهد داد.

۹. تهران، عمیقاً نگران خطر اعتراضات مجدد، ناشی از خشم عمومی نسبت به شکست‌های امنیت ملی و ناتوانی‌های ادراک‌شده است. احتمالاً اسرائیل شکنندگی داخلی ایران را در محاسبات خود لحاظ کرده است؛ به طوری که نه تنها قصد دارد قابلیت‌های نظامی ایران را تضعیف کند، بلکه به عمیق‌تر شدن بحران داخلی این کشور نیز دامن بزند.

۱۰. در بلندمدت، یک ایران ضعیف و بی‌قدرت، چالش‌های جدیدی را برای بسیاری از کشورهای خاورمیانه و مطمئناً برای بخش بزرگی از جهان عرب ایجاد می‌کند. با کاهش نفوذ ایران، نگرانی در میان قدرت‌های کلیدی منطقه‌ای مانند ترکیه و عربستان سعودی، در خصوص چشم‌انداز ظهور اسرائیل به عنوان هژمون بلامنازع خاورمیانه افزایش خواهد یافت.

۱۱. حملات خیره‌کننده اسرائیل به ایران بزرگ‌تر، جسورانه‌تر و استراتژیک‌تر از حملات قبلی بود، چیزی فراتر از یک واکنش نظامی به یک تهدید هسته‌ای بالقوه است. اسرائیل حملاتش را با این چشم‌انداز راهبردی آغاز کرد: هدف قراردادن بزرگ‌ترین مانع خاورمیانه برای صلح، امنیت و رفاه پایدار. در واقع، هدف نتایج و آمریکا، ایجاد فرصتی برای بازآرایی نظم منطقه‌ای است. اگرچه برای منتقدان اسرائیل، پذیرفتن این موضوع دشوار خواهد آمد؛ اما نتایج در تلاش است تا مبتنی بر ایده‌های عادی‌سازی و ادغام، این نبرد را به نقطه عطفی برای تغییر شکل نظم منطقه‌ای تبدیل کند.

۱۲. حملات اخیر اسرائیل، فقط برای دفاع از مرزها و تضمین موجودیتش نیست؛ بلکه برای از بین بردن تمام قابلیت‌های راهبردی ایران است؛ قابلیت‌هایی که مدت‌هاست برای مختل کردن آشتی اعراب و اسرائیل به کار گرفته می‌شوند. طی دهه‌های گذشته، به تهران اجازه داده شد تا در فرایندهای صلح، از توافق کمپ دیوید گرفته تا توافق ابراهیم، نقش آتش‌بیار معرکه را بازی کند. تصادفی نبود که حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، درست زمانی که مذاکرات عادی‌سازی عربستان و اسرائیل نزدیک به اتمام بود، به اسرائیل حمله

اکنون اسرائیل با دو چالش اساسی روبرو است: اول، جلب رضایت آمریکا برای ورود به جنگ. دوم، همان‌طور که همگان می‌دانند، ترامپ برنده‌ها را دوست دارد، بنابراین، درخواست اسرائیل برای مداخله، به او نشان می‌دهد که نتایج در حال تجربه شکست است.

کرد.

۱۳. احتمال می‌رود که در پی تحولات مرتبط با جنگ ایران و اسرائیل، اتحادی که بین تعدادی از کشورهای آینده‌نگر منطقه در حال شکل‌گیری بود، پیش برود. این کشورها مزایای عظیم ادغام منطقه‌ای را درک می‌کنند و می‌دانند که اسرائیل باید در این ادغام گنجانده شود. ما در شورای آتلانتیک این گروه را NY می‌نامیم؛ گروهی که مشتمل است بر کشورهای اسرائیل، مصر، اردن، امارات متحده عربی، بحرین، مراکش و سودان (قبل از جنگ داخلی). این ترکیب، از کشورهای توافق ابراهیم و کشورهایی که قبلاً روابط خود را با اسرائیل عادی‌سازی کرده بودند، تشکیل شده است.

۱۴. اسرائیل در مسیر پیروزی نیست. ترامپ نباید تسلیم درخواست‌های جدید برای کمک شود. آمریکا باید از درگیری در یک جنگ بی‌پایان دیگر اجتناب کند و به سوی دیپلماسی نیرومند، در جست‌وجوی صلح بین‌المللی حرکت کند. موج اول حمله اسرائیل، بدون شک، نه یک دستاورد راهبردی که یک موفقیت تاکتیکی بود. رهبران ایران با این فرض که اسرائیل قبل از دور ششم مذاکرات هسته‌ای اقدامی نخواهد کرد، غافلگیر شدند و هیچ اقدام احتیاطی انجام ندادند.

۱۵. اسرائیل قصد داشت، تا حد امکان، فرماندهان ایرانی را از بین ببرد تا ساختار فرماندهی و کنترل ایران را مختل و واکنش نظامی آن را عملاً فلج کند. ترامپ که تحت تأثیر موفقیت اولیه اسرائیل قرار گرفته بود، تلاش کرد تا اعتبار این عملیات را مال خود کند؛ اما ایران ظرف ۴۸ ساعت سلسله‌مراتب فرماندهی را ترمیم و پدافند هوایی خود را فعال کرد. از همه مهم‌تر، موشک‌باران اسرائیل شروع شد. بسیاری از موشک‌های ایرانی از سد دفاعی و چندلایه اسرائیل عبور کردند با برخورد به اهداف خود، از جمله اصابت به وزارت دفاع اسرائیل، افق جدیدی را از نبرد جاری پیش رو نهادند.

۱۶. برای واشنگتن آشکار شده است که جنگ مدنظر اسرائیل، به هیچ‌وجه موفقیت‌آمیز نبوده است و ممکن است اهداف اعلامی آن، هرگز محقق نشوند. اگرچه ظاهراً اسرائیل دست برتر را در مدیریت تنش‌ها دارد، با یک نقطه ضعف اساسی روبرو است؛ تعداد رهگیرهای دفاع هوایی آن کمتر از موشک‌های دوربرد ایران است. اسرائیل به یک پیروزی سریع و قاطع نیاز دارد؛ چرا که یک جنگ فرسایشی و طولانی‌مدت، به نفع ایران است. به نظر می‌رسد، دست‌کم در شرایط فعلی، دستیابی به چنین پیروزی (پیروزی سریع و قاطع) دور از دسترس اسرائیل است.

۱۷. در صورت ورود به جنگ، منابع نظامی و مواضع دیپلماتیک ایالات متحده، در سراسر منطقه، به بانک اهداف ایران اضافه خواهند شد. چنانچه واشنگتن چالش امنیتی جدیدی ایجاد کند، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، برای

حمله به منافع ایالات متحده هیچ ملاحظه‌ای نخواهد کرد. سابقه نشان می‌دهد که ایران، با هدف اعمال فشار بازدارنده بر اسرائیل، به آمریکایی‌ها، به عنوان اهداف ساده خود نگاه می‌کند. اگرچه نگرانی‌هایی درباره خلیج فارس وجود دارد، تهدیدات جدی در عراق و سوریه نهفته است؛ آن جایی که هزاران سرباز آمریکایی، در تیررس موشک‌های گروه‌های نیابتی ایران قرار دارند. از سرگیری حمله به کشتی‌های آمریکایی توسط حوثی‌ها، دیگر دستورکار ایران و متحدانش خواهد بود.

۱۸. درخواست‌ها برای خویشتن‌داری، مثل همیشه، از راه خواهند رسید. همزمان با افزایش موفقیت‌های نظامی اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران، صداها بین‌المللی از اورشلیم خواهند خواست که "پیروزی را از آن خود کند." و به دنبال یک راه حل دیپلماتیک برای خروج باشد. آن‌ها با لحنی نخ‌نما از اسرائیل خواهند خواست که پیروزی خود را از موضع قدرت تثبیت کند. این یک پیشنهاد وسوسه‌انگیز و در عین حال یک اشتباه فاجعه‌بار است. برای اسرائیل، این یک درگیری متعارف نیست که بتوان آن را با آتش‌بس و معاهده به پایان برد.

۱۹. بنا به گزارش‌ها، اسرائیل دولت ایالات متحده را از حمله قریب‌الوقوع به ایران مطلع کرده. اگرچه دولت ترامپ تلاش کرد تا حملات ۱۳ ژوئن را به عنوان یک تاکتیک مذاکراتی جا بیندازد، در ادامه، نتوانست یا نخواست که آن را متوقف کند. در هر صورت، ایران مطمئن است که حمله اسرائیل، با چراغ سبز ترامپ انجام شده است. اگر رئیس‌جمهور ایالات متحده امیدوار است که عملیات اسرائیل، دست او را در مذاکرات احتمالی پر می‌کند، قمار بزرگی انجام داده است؛ قماری که همه پیامدهای آن برای طرفین نامشخص است.

۲۰. علی‌رغم وارد آوردن خسارات زیاد به سایت هسته‌ای نطنز، اسرائیل نتوانسته است به تاسیسات حیاتی‌تر و مستحکم‌تر فردو نفوذ کند، در نتیجه، تأثیر واقعی این حملات بر برنامه هسته‌ای ایران، محدود بوده است. مقامات اسرائیلی و متحدان آن‌ها در واشنگتن، از جمله گروه‌هایی مانند بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها، لابی‌های خود را برای کشاندن پای ایالات متحده به جنگ آغاز کرده‌اند. دولت نتانیاهو و متحدان او، با آگاهی از اکراه ترامپ برای راه‌اندازی یک جنگ دیگر در خاورمیانه، طرح خود را این‌گونه شروع کردند؛ گرفتن چراغ سبز از آمریکا برای اقدامات علیه ایران و در ادامه، اقناع واشنگتن برای ورود به جنگ.

۲۱. تنها ۲۴ ساعت پس از شروع جنگ، اسرائیل به واشنگتن رو آورد و با بیان خواسته‌های جدید، در خانه ترامپ را کوبید. نتانیاهو عبارت «اسرائیل، به‌خاطر آمریکا، ایران را بمباران خواهد کرد» را کنار گذاشت و آن را با «عجله کن آمریکا و ایران را بخاطر اسرائیل بمباران کن!» جایگزین

کرد. اکنون اسرائیل با دو چالش اساسی روبرو است؛ اول، جلب رضایت آمریکا برای ورود به جنگ. دوم، همان‌طور که همگان می‌دانند، ترامپ برنده‌ها را دوست دارد، بنابراین، درخواست اسرائیل برای مداخله، به اون نشان می‌دهد که نتانیاهو در حال تجربه شکست است. اسرائیل نتوانسته است ساختار سیاسی ایران را سرنگون و برنامه هسته‌ای آن را نابود کند؛ در عوض، ضربات غیرمنتظره‌ای را متحمل شده است (ایران بارش موشک‌هایش را از شب، به روز منتقل کرده است).

۲۲. ترامپ به جای پیوستن به جنگ، باید اسرائیل را مجبور کند تا به آن پایان دهد. اسرائیل با جنگ بی‌دلیل خود، موقعیت مذاکراتی ترامپ را تضعیف کرده است. در شرایطی قرار گرفته‌ایم که جامعه مردمی و نخبگانی ایران، در واکنش به بمباران‌های اسرائیل، بیش از پیش، از دستیابی به سلاح هسته‌ای حمایت می‌کنند. این امر، هزینه سیاسی موافقت با محدود کردن غنی‌سازی به سطوح غیرنظامی را برای تهران افزایش داده و دستیابی به توافق را دشوارتر کرده است.

۲۳. اسرائیل امیدوار بود که با تحمیل درد و رنج به مردم عادی ایران، تغییر رژیم، کودتای نظامی، قیام مردمی، یا ترکیبی از آن‌ها را رقم بزند؛ اما در عمل، دستاوردی در این حوزه نداشت. از طرفی، ارتش اسرائیل هنوز موفق نشده به تأسیسات غنی‌سازی و مستحکم فردو حمله کند؛ تأسیساتی که بقای آن، مسیر سریع و دست‌نخورده‌ای را برای دستیابی ایران به اورانیوم، با درجه تسلیحاتی فراه می‌کند. اسرائیلی‌ها امیدوارند که ایالات متحده، با یک حمله هوایی و با استفاده از بمب سنگرشکن، در نابودی تأسیسات فردو به آنها کمک کند.

۲۴. اسرائیلی‌ها توانایی کمی در تبدیل قدرت نظامی خود به واقعیت‌های سیاسی دارند؛ واقعیت‌هایی که در صورت وجود، امنیت آن‌ها را در درازمدت تضمین می‌کند. تعداد کمی از احزاب و گروه‌های محلی منطقه، اعم از دولتی و غیردولتی، مایل به اتحاد با آن‌ها هستند. اسرائیلی‌ها در کشورهای دیگر، نیروهای نیابتی و متحد ندارند؛ مدلی که ایران را برای دهه‌ها، به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل کرد.

۲۵. یک ایران ضعیف‌تر، لزوماً به این معنی نیست که کشورهای عربی مانند عربستان سعودی، اسرائیل را به عنوان یک شریک بالقوه می‌پذیرند؛ بلکه بیشتر احتمال دارد که به آن، به مثابه تهدیدی برای صلح و ثبات منطقه نگاه کنند. موضوعی که پروژه عادی‌سازی روابط عربستان و اسرائیل را که هم بایدن و هم ترامپ به دنبال آن بودند، به محاق خواهد برد.



آسیب‌پذیری راهبردی تأسیسات انرژی رژیم صهیونیستی در برابر توان تهاجمی ایران

پاشنه آشیل

در پارادایم نبردهای مدرن، قدرت نظامی یک کشور تنها با توانمندی‌های کلاسیک ارتش آن سنجیده نمی‌شود؛ بلکه توانایی آن در حفاظت از شریان‌های حیاتی اقتصادی و اجتماعی، یک معیار اساسی برای حفظ قدرت و تاب‌آوری ملی است. در موازنه قوای پیچیده میان ایران و اسرائیل، بخش انرژی رژیم به عنوان یک پاشنه آشیل استراتژیک عمل می‌کند که با وجود پیشرفت‌های فناورانه، به شکلی نامتقارن در برابر دگترین تهاجمی چندلایه ایران، آسیب‌پذیر است.

ضعف بنیادین اسرائیل در بخش انرژی از دو عامل نشأت می‌گیرد؛ تمرکز جغرافیایی و وابستگی شدید اقتصادی به تعداد محدود از این تأسیسات. اسرائیل کشوری با مساحت کم و خط ساحلی محدود است که بخش عمده‌ای از زیرساخت‌های انرژی آن در همین نوار ساحلی متمرکز شده‌اند. این تمرکز بالا، کار را برای یک نیروی مهاجم آسان‌تر می‌کند، چراکه با هدف قرار دادن تعداد محدودی از تأسیسات کلیدی می‌توان یک فروپاشی زنجیره‌ای در شبکه انرژی ایجاد کرد.

مهم‌ترین این اهداف عبارتند از:

۱. سکوهای گازی فراساحلی: سکوهای گازی «تامار»، «لویاتان» و «گاریش» در دریای مدیترانه، قلب تپنده امنیت انرژی اسرائیل هستند. این سکوها اهدافی بزرگ، ثابت و غیرقابل دفاع در برابر حملات دقیق موشکی یا پهپادی محسوب می‌شوند. هرگونه آسیب جدی به این تأسیسات نه تنها تولید برق را مختل می‌کند، بلکه یک منبع درآمد صادراتی مهم را نیز قطع خواهد کرد.
۲. پایانه‌های دریافت و پالایش: گاز استخراج شده از دریا باید در پایانه‌هایی مانند «اشدود» به شبکه سراسری تزریق شود. این پایانه‌ها و نیروگاه‌های برق بزرگ مانند «اوروت رابین» در الخضیره و «روتنبرگ» در اشکلون، اهدافی مشخص و حیاتی در خشکی هستند.

۳. بنادر و خطوط لوله: بنادر حیفا و اشکلون به عنوان دروازه‌های واردات انرژی و دیگر کالاها، و خطوط لوله انتقال سوخت، دیگر نقاط آسیب‌پذیر این شبکه متمرکز به شمار می‌روند.

ابزارهای ایران: زرادخانه‌ای متنوع برای یک حمله چندوجهی

دست بالای ایران در این معادله، ناشی از توانایی آن برای اجرای یک حمله اشباع‌کننده، چندوجهی و چندجانبه است که دفاع در برابر آن بسیار دشوار و

پرهزینه است.

• موشک‌های نقطه‌زن: نسل جدید موشک‌های بالستیک ایران مانند «خبرشکن» و «فاتح»، با خطای بسیار پایین، دیگر نیازی به کلاهک‌های سنگین برای تخریب گسترده ندارند. یک موشک دقیق می‌تواند یک توربین خاص، یک مخزن ذخیره‌سازی یا یک ایستگاه پمپاژ را هدف قرار دهد و با کمترین هزینه، بیشترین آسیب عملکردی را وارد کند.

• پهپادهای تهاجمی (حملات پرتراکم): ایران با استفاده از پهپادهای ارزان‌قیمتی مانند «شاهد-۱۳۶» می‌تواند یک حمله پرتراکم (Swarm Attack) را ترتیب دهد. کارکرد اصلی این پهپادها لزوماً انهدام هدف نهایی نیست، بلکه درگیر کردن و اشباع سامانه‌های پدافندی گران‌قیمت

اسرائیل مانند گنبد آهنین و فلاخن داوود کارویژه آن‌ها خواهد بود. این استراتژی، معادله هزینه-فایده را کاملاً به نفع ایران تغییر می‌دهد و راه را برای اصابت موج دوم حملات، یعنی موشک‌های دقیق‌تر، باز می‌کند.

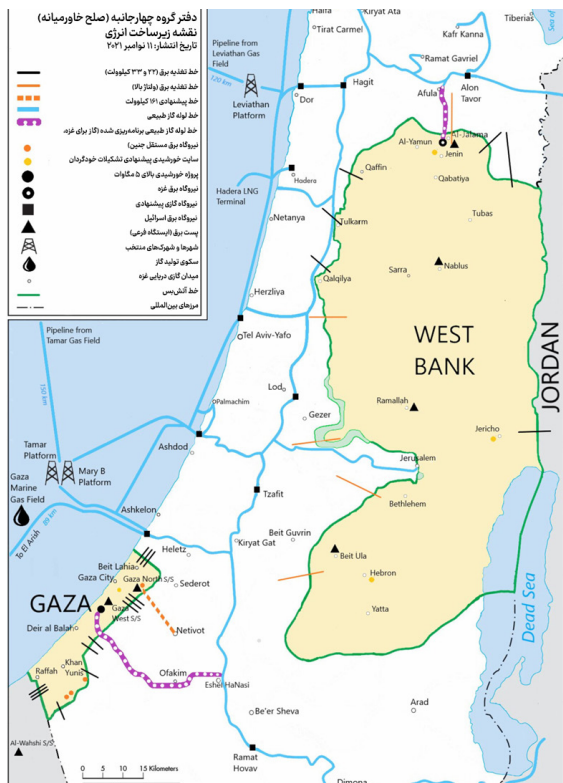
• حلقه آتش نیروهای نیابتی: بزرگترین مزیت نامتقارن ایران، شبکه متحدان منطقه‌ای آن است. تهدید تنها از فاصله ۱۵۰۰ کیلومتری ایران نیست؛ حزب‌الله لبنان با ده‌ها هزار راکت و موشک کوتاه برد، می‌تواند شمال اسرائیل و تأسیسات حیفا را به طور مداوم هدف قرار دهد. همزمان، نیروهای مقاومت در یمن نیز می‌توانند جبهه‌های جدیدی را باز کرده و پدافند اسرائیل را در یک گستره ۳۶۰ درجه‌ای رو به تحلیل ببرند.

• تهدیدات دریایی و سایبری: نباید از توانایی ایران برای اجرای عملیات‌های خرابکارانه دریایی علیه خطوط لوله یا سکوها و همچنین حملات سایبری به سیستم‌های کنترل شبکه برق (SCADA) غافل شد که می‌تواند بدون شلیک حتی یک گلوله، شبکه را فلج کند.

دفاع از زیرساخت‌های انرژی در برابر چنین تهدیدات متنوعی، اگر غیرممکن نباشد، فوق‌العاده دشوار

است. حتی پیشرفته‌ترین سامانه‌های پدافندی نیز در برابر یک حمله اشباع و هماهنگ از چندین جبهه و در ارتفاع‌های مختلف (موشک‌های بالستیک از بالا، پهپادها و کروز از ارتفاع پایین) شکنده خواهند بود.

در نهایت، قدرت ایران در این حوزه به معنای توانایی آن برای تحمل یک فشار اقتصادی و روانی جدی به رژیم صهیونیستی است. ایران می‌تواند با هدف قرار دادن بخش انرژی، نه تنها چرخ اقتصاد فناورانه اسرائیل را از کار بیندازد، بلکه با ایجاد خاموشی‌های سراسری، زندگی روزمره شهروندان را مختل کرده و فشار اجتماعی و سیاسی بر دولت تل‌آویو را به اوج برساند.



همه چیز تا اطلاع ثانوی تعطیل است!
اعتراف شرکت بازان به ضربه کاری ایران و اعلام توقف فعالیت‌های مجتمع پالایشگاهی حیفا

کمبود انرژی کوچک‌ترین اثر حمله ایران به

پالایشگاه حیفاست

بمب ساعتی در قلب حیفا

Maariv

مدیرعامل سازمان «مگاما یروکا» (جنبش محیط‌زیستی اسرائیلی) هشدار نگران‌کننده‌ای درباره مجتمع «بازان» در حیفا داده است؛ مجتمعی که ممکن است هدف حمله ایران قرار گیرد؛ «تأسیسات بزرگ‌ترین شرکت نفتی اسرائیل در قلب کلانشهری با صدها هزار نفر جمعیت قرار دارد و این یک هدف راهبردی به تمام معناست».

در واکنش به حمله موشکی ایران به تأسیسات پالایشگاهی حیفا در شامگاه شنبه، «العاد هوخمان»، مدیرعامل سازمان محیط‌زیستی «مگاما یروکا» گفت: «مجتمع بازان مانند یک فاجعه بالقوه و در انتظار انفجار است. تأسیسات این شرکت نفتی بزرگ در قلب منطقه‌ای متراکم از جمعیت قرار دارد — در نزدیکی خانه‌ها، بیمارستان‌ها و مؤسسات آموزشی. این یک هدف استراتژیک تمام عیار است، نه کمتر از یک پایگاه نظامی یا فرودگاه — و بنابراین باید فوراً تخلیه شود».

هوخمان یادآوری کرد که سازمان‌های محیط‌زیستی سال‌ها هشدار داده‌اند که ملاحظات اقتصادی نباید بر امنیت عمومی غلبه کند. «اما به جای اقدام، دولت‌ها ترجیح دادند که خطر را نادیده بگیرند، تعلل کنند و وعده‌های پوچ دهند. در این میان، صدها هزار نفر همچنان زیر سایه یک بمب ساعتی غیرنظامی زندگی می‌کنند».

او افزود: «آسیب وارد شده به این مجموعه دیگر تنها یک هشدار ساده نیست، بلکه آژیر خطر روشن و واضحی است. فاجعه بعدی یک احتمال فرضی نیست، بلکه تنها مسئله زمان است. بازان باید همین حالا تخلیه شود، پیش از آن‌که مجبور شویم توضیح دهیم چرا کاری نکردیم. دولت، نهادهای برنامه‌ریزی و شهرداری‌ها باید روند تخلیه را تسریع کنند، پیش از آنکه فاجعه بعدی رخ دهد».

وزیر حفاظت از محیط زیست، عیدیت سیل‌مان، گفت: «وزارت محیط زیست به صورت لحظه‌به‌لحظه از این رویداد مطلع شد و به‌عنوان نهاد راهبری ملی در امور مربوط به مواد خطرناک، به‌صورت حرفه‌ای نیروهای اورژانس فرماندهی جبهه داخلی را همراهی کرد. در جریان این حادثه، هیچ خطری متوجه ساکنان منطقه خلیج حیفا نبود».

رامی روزن، مدیرکل وزارتخانه، نیز افزود: «وزارت خانه به‌طور پیوسته با همه نهادهای مرتبط از جمله مدیریت گروه بازان در تماس است و اطمینان حاصل می‌کند که آن‌ها همچنان طبق مقررات و دستورالعمل‌های شرایط اضطراری عمل می‌کنند، تا سلامت عمومی و محیط زیست حتی در شرایط پیچیده حفظ شود».

در مؤسسه علمی وایزمن نیز اعلام شد: «در پی شلیک‌های بامدادی، چند اصابت به ساختمان‌های پردیس مؤسسه ثبت شد اما هیچ تلفاتی گزارش نشده است. مؤسسه با نهادهای امنیتی و اضطراری مربوطه در ارتباط است و همه اقدامات لازم برای اطمینان از سلامت کارکنان را انجام می‌دهد».

در یکی از مؤثرترین ضربات به زیرساخت‌های رژیم صهیونیستی پس از آغاز جنگ، حمله موشکی شامگاه شنبه موجب توقف کامل فعالیت در مجتمع پالایشگاهی حیفا (بازان) شد. این ضربه که با دقتی چشمگیر به قلب تأسیسات انرژی اسرائیل وارد آمد، نه تنها عملکرد حیاتی‌ترین پالایشگاه این رژیم را فلج کرد، بلکه به روشنی نشان داد که دوره مصونیت زیرساخت‌های حیاتی برای تل‌آویو به پایان رسیده است.

در نامه رسمی که شرکت بازان به بورس تل‌آویو و ناظر رسمی مالی ارسال کرده، آمده است که یکی از ایستگاه‌های تولید برق این مجموعه که نقش حیاتی در تأمین بخار و برق برای فرآیندهای پالایش نفت ایفا می‌کند، مستقیماً مورد اصابت قرار گرفته و از کار افتاده است. به دنبال این حمله، تمامی تأسیسات پالایشگاهی و شرکت‌های وابسته متوقف شده‌اند.

در این سند رسمی، بازان اعتراف می‌کند که کل فعالیت‌های خود را به حال تعلیق درآورده و اکنون با همکاری اضطراری شرکت برق، تنها تلاش می‌کند شرایط را «آرزیابی» کند. آن‌چه این حمله را تاریخی می‌سازد، نه فقط حجم آسیب، بلکه سرعت، دقت و تأثیر روانی و اقتصادی آن بر رژیم صهیونیستی است.

در سال‌های اخیر، صدای اعتراض کارشناسان محیط زیست و امنیت شهری اسرائیل نسبت به موقعیت جغرافیایی پالایشگاه بازان که در قلب کلان‌شهر حیفا و در نزدیکی مناطق مسکونی، مدارس و بیمارستان‌ها قرار دارد بالا گرفته بود. اما حاکمیت صهیونیستی همواره ترجیح داد منافع مالی و لابی‌های نفتی را بر امنیت شهرک‌نشینان مقدم بدارد.

اکنون، با تحقق سناریویی که سال‌ها از آن هراس داشتند، همان مجموعه صنعتی به یک نقطه آسیب‌پذیر و مرگبار برای رژیم تبدیل شده است. آتش نه از بیرون، بلکه می‌تواند از قلب حیفا زبانه بکشد.

بازان در گزارش خود تأیید کرده که در اثر حمله، سه نفر از کارکنانش کشته شده‌اند. در عین حال، هیچ عدد رسمی درباره میزان خسارت مالی ارائه نشده است. این خود، گویای آن است که حجم خسارات فراتر از انتظار بوده است و احتمالاً در آینده به شکل فزاینده‌ای بیشتر خواهد شد. شرکت صرفاً به این بسنده کرده که در حال «بررسی تأثیرات بر عملکرد مالی و حقوقی» خود است و ممکن است بخشی از خسارات را از طریق صندوق‌های اضطراری جنگی یا بیمه‌های ضد تروریسم جبران کند.

این حمله، فراتر از یک عملیات محدود، حامل پیامی راهبردی است؛ دوران برتری بی‌چالش اسرائیل در عمق جغرافیای خودش به پایان رسیده است و موشک‌هایی که از فرسنگ‌ها دورتر به قلب یک پالایشگاه در بندر حیفا می‌رسند، نشان می‌دهند از بین رفتن امنیت انرژی رژیم صهیونیستی، تنها به تصمیمی از سوی تهران بستگی خواهد داشت. تصور رژیم حاکم بر خاک فلسطین اشغالی این بود که با ضربات برق آسا و کوبنده، توان آفندی ایران را دچار مشکل خواهد کرد اما نقطه‌زنی موشک‌های بالستیک، اسرائیل را در معرض یک بحران امنیتی تازه قرار داده است.



نقش تنگه هرمز در تأمین انرژی جهان گلوگاه

Maariv

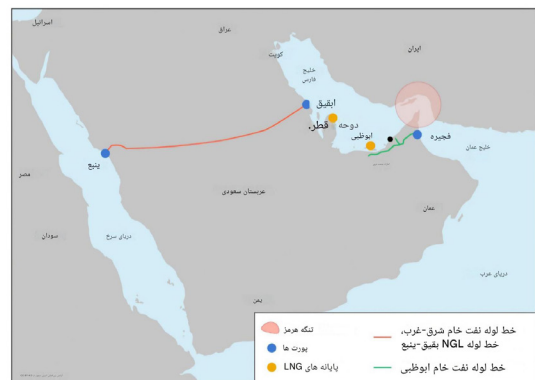
نمای کلی

• نفت: روزانه ۲۱ میلیون بشکه نفت، معادل حدود ۳ درصد از کل تجارت جهانی نفت، از تنگه هرمز عبور می‌کند که ۷۰ درصد آن به مقصد شرق آسیا است. برای هدایت جریان نفت خام و دور زدن این تنگه، ظرفیتی معادل ۴۰۲ میلیون بشکه در روز از طریق خط لوله در دسترس است. اختلالات پایدار در این مسیر بعید به نظر می‌رسد، اما حتی یک توقف کوتاه مدت نیز تأثیرات عظیمی بر بازارهای نفت خواهد داشت.

• گاز طبیعی: تمام صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) از قطر و امارات متحده عربی، که ۲۰ درصد از تجارت جهانی LNG را تشکیل می‌دهد، از تنگه هرمز عبور می‌کند. هیچ مسیر جایگزینی برای رساندن این حجم از گاز به بازار وجود ندارد.

تنگه هرمز یک گذرگاه دریایی باریک است که بین عمان و ایران قرار دارد و تولیدکنندگان نفت و گاز خلیج فارس را به بازارهای صادراتی جهانی متصل می‌کند. در تنگترین نقطه، عرض این تنگه تنها ۲۹ مایل دریایی (۵۴ کیلومتر) است. این تنگه شامل دو کانال کشتیرانی به عرض ۲ مایل (۳ کیلومتر) برای ورود و خروج کشتی‌ها و یک منطقه حائل به عرض ۲ مایل است.

تنگه هرمز یک گلوگاه حیاتی برای ترانزیت نفت محسوب می‌شود. در ده ماهه نخست سال ۲۰۲۵، به طور متوسط روزانه ۲۱ میلیون بشکه نفت از این مسیر حمل شده است. با توجه به اینکه نزدیک به ۳۰ درصد از تجارت دریایی نفت جهان از این تنگه عبور می‌کند و گزینه‌های محدودی برای دور زدن آن وجود دارد، هرگونه اختلال در جریان عبور از این تنگه، پیامدهای عظیمی برای بازارهای جهانی نفت خواهد داشت.



داشت. بسته شدن تنگه هرمز همچنین تأثیرات قابل توجهی بر تجارت جهانی گاز خواهد گذاشت و صادرات LNG از قطر و امارات متحده عربی، که مجموعاً ۲۰ درصد از صادرات جهانی LNG را تشکیل می‌دهند، بدون هیچ مسیر جایگزینی به بازارهای صادراتی، متوقف خواهد شد.

نفت
تنگه هرمز مسیر اصلی صادرات نفت تولید شده توسط عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، قطر، عراق و ایران است. هر بحران طولانی مدت در این تنگه،

علاوه بر ایجاد اختلال فیزیکی در حمل نفت از این کشورها، می‌تواند اکثریت قاطع ظرفیت مازاد تولید نفت جهان را نیز که عمدتاً در اختیار عربستان سعودی است، از دسترس خارج کند. بخش عمده نفتی که از تنگه هرمز خارج می‌شود به کشورهای آسیایی، به ویژه چین، هند و ژاپن می‌رود.

در صورت بروز اختلال، روزانه ۶۰ میلیون بشکه نفت خام می‌تواند از طریق مسیرهای جایگزین، از جمله خط لوله عربستان به دریای سرخ و خط لوله امارات به بندر فجیره، صادر شود. برخلاف عربستان، امارات و عراق که همگی مسیرهای صادراتی خارج از تنگه هرمز دارند، ایران برای صادرات به بازارهای خارج از منطقه خزر، منحصراً به پایانه‌های خود در خلیج فارس متکی است. تقریباً تمام نفت ایران، برخلاف تحریم‌های آمریکا، به چین صادر می‌شود.

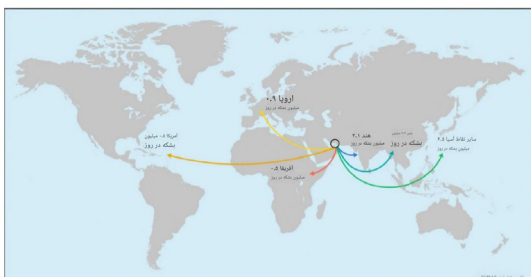
صادرات نفت خام

صادرات از طریق تنگه هرمز (میلیون بشکه در روز)، بین ژانویه و اکتبر ۲۰۲۲

مجموع	محصولات	نفت خام (میلیون گالون)
0.18	0.18	بحرین
1.83	0.56	ایران
3.65	0.32	عراق
2.43	0.86	کویت
1.47	0.65	کاتار
7.11	0.80	عربستان سعودی
3.38	1.30	عمان
0.28	0.28	منطقه بی‌طرف عربستان-کویت
20.33	4.68	کل هرمز

منبع: تحلیل آژانس بین‌المللی انرژی بر اساس داده‌های کپرا

در سال ۲۰۲۵، روزانه بیش از ۲۱ میلیون بشکه نفت خام، معادل نزدیک به ۳۳ درصد از تجارت جهانی نفت خام، از تنگه هرمز عبور کرده است. هند و چین بخش عمده این حجم را به خود اختصاص داده‌اند، در حالی که کشورهای عضو آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) حدود ۳۰ درصد از نفت خام عبوری از تنگه را وارد می‌کنند. ژاپن و کره نیز به شدت به جریان نفت از خلیج فارس وابسته‌اند. پس از تهاجم روسیه به اوکراین، خریداران اروپایی برای جبران نفت تحریم شده روسیه، سهم رو به رشدی از صادرات نفت خام این منطقه را به خود اختصاص داده‌اند. اکنون حدود ۹۰۰ هزار بشکه در روز یاکمی بیش از ۵ درصد از جریان نفت خام منطقه به اروپا هدایت می‌شود، در حالی که این رقم پیش از تهاجم روسیه در اوایل سال ۲۰۲۲، ۷۰۰ هزار بشکه در روز بود.

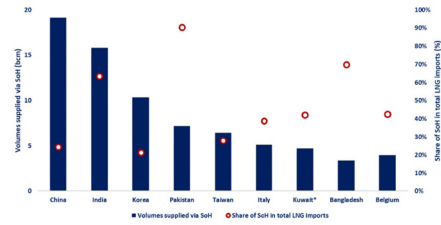


کل صادرات با مجموع مقاصد جداگانه مطابقت ندارد زیرا مقصد برخی از صادرات ناشناخته است.

منبع: تحلیل آژانس بین‌المللی انرژی بر اساس کپرا

گاز طبیعی

Largest LNG import markets relying on SoH and the share of SoH transit in their total LNG imports (10 months of 2023)



*In the case of Kuwait, non-Qatari and non-UAE imports are accounted which need to transit via SoH.
Source: ICIS (2023), LNG Edge.

صادرات

به استثنای تحویل گاز به کویت، تمام صادرات LNG از قطر و امارات متحده عربی از تنگه هرمز عبور می‌کند. قطر در حال حاضر دومین صادرکننده بزرگ LNG در جهان است و کل صادرات آن در ده ماهه نخست سال ۲۰۲۵ به نزدیک ۹۰ میلیارد متر مکعب رسیده، در حالی که امارات صادرات ۹۰ میلیارد متر مکعبی داشته است. حجم کل LNG عبوری از تنگه هرمز در این دوره ۹۰ میلیارد متر مکعب بوده که معادل ۲۰ درصد از تجارت جهانی LNG است.

هیچ مسیر جایگزین مناسبی برای عرضه گاز طبیعی از قطر یا امارات به بازار جهانی LNG وجود ندارد. قطر از طریق خط لوله دلفین به امارات و عمان گاز لوله‌ای عرضه می‌کند (حدود ۴۰ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۲۲)، اما این خط لوله ظرفیت مازاد محدودی دارد، در حالی که پایانه‌های صادرات LNG عمان با نرخ بهره‌برداری نزدیک به ۱۰۰ درصد کار می‌کنند.

بازارهای آسیایی مقصد اصلی LNG از قطر و امارات در سال ۲۰۲۵ بوده‌اند. حدود ۸۰ درصد از کل حجم صادر شده از طریق تنگه هرمز به مقصد بازار آسیا بوده، در حالی که سهم اروپا تقریباً ۲۰ درصد بوده است. LNG تحویلی از طریق این تنگه، تقریباً ۲۵ درصد از کل واردات LNG آسیا و ۱۳ درصد از کل ورودی LNG اروپا در این دوره تشکیل داده است.

تأثیر احتمالی بر بازار

اختلال در جریان LNG عبوری از تنگه هرمز، با توجه به نقش محوری قطر در تجارت جهانی LNG و عدم امکان رساندن این حجم از LNG به بازار از طریق مسیرهای جایگزین، یک شوک عرضه بزرگ به بازار جهانی گاز وارد خواهد کرد. عرضه جهانی LNG روزانه حدود ۲۹۵ میلیون متر مکعب کاهش خواهد یافت که تقریباً دو برابر میانگین عرضه گاز از طریق خط لوله نورد استریم در سال ۲۰۲۱ است. با توجه به اینکه کارخانه‌های مایع‌سازی LNG در دیگر بازارهای صادراتی نزدیک به ظرفیت اسمی خود کار می‌کنند، جایگزینی این حجم از دست رفته غیرممکن خواهد بود.

از دست رفتن نزدیک به ۲۰ درصد از عرضه جهانی LNG، به نوسانات قیمت دامن زده و نیازمند تعدیل بیشتر در سمت تقاضا در بازارهای کلیدی وارداتی آسیا و اروپا خواهد بود. کشورهایی که وابستگی شدیدی به LNG از قطر و امارات دارند - چه از طریق قرارداد‌های بلندمدت و چه خریدهای کوتاه‌مدت - به شدت تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. بنگلادش، هند و پاکستان تقریباً ۲۰ درصد از کل LNG مورد نیاز خود را از طریق تنگه هرمز وارد می‌کنند که آنها را به ویژه در برابر اختلالات احتمالی آسیب‌پذیر می‌سازد. علاوه بر این، گاز طبیعی بخش غالب تولید برق در بنگلادش و پاکستان است و تولید برق با گاز به ترتیب ۶۰ و ۳۵ درصد از ترکیب تأمین برق آنها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، عرضه ناکافی LNG به وخامت امنیت تأمین برق در این بازارهای حساس به قیمت منجر شده و می‌تواند به کاهش تولید در صنایع گازبر آنها (از جمله کود شیمیایی) بیانجامد.

اثرات این شوک عرضه بسیار فراتر از بازارهایی خواهد بود که مستقیماً به LNG قطر و امارات متکی هستند. کمبود این عرضه به طور طبیعی رقابت برای حجم‌های LNG در بازار نقدی (spot) را تشدید کرده و فشار صعودی شدیدی بر قیمت‌های نقدی LNG هم در آسیا و هم در اروپا وارد خواهد کرد. یک شوک عرضه با این بزرگی، در نهایت نیازمند تعدیل در سمت تقاضا خواهد بود، از جمله به حداقل رساندن تولید برق با گاز، صرفه‌جویی در مصرف در ساختمان‌های عمومی و کاهش تولید در بخش‌های صنعتی پرمصرف انرژی.

صادرات فرآورده‌های نفتی

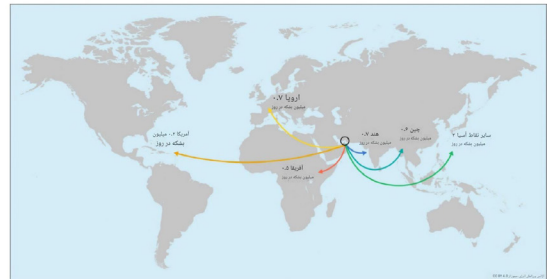
اگرچه سهم تجارت جهانی فرآورده‌های نفتی که از تنگه هرمز عبور می‌کند بسیار کمتر از نفت خام است، اما در سال ۲۰۲۵، روزانه نزدیک به ۵ میلیون بشکه از خلیج فارس صادر شده که با هم از آسیا تقاضای غالب از این منطقه را داشته است.

مسیرهای جایگزین صادرات

مسیرهای جایگزین برای تضمین جریان صادرات محدود هستند. تنها عربستان سعودی، امارات، عراق و ایران دارای خطوط لوله فعال برای انتقال نفت به پایانه‌هایی خارج از خلیج فارس هستند. تخمین زده می‌شود که ظرفیت در دسترس خطوط لوله برای تغییر مسیر نفت خامی که در غیر این صورت از تنگه هرمز عبور می‌کرد، به ۴.۲ میلیون بشکه در روز می‌رسد. این میزان یک چهارم میانگین حجم روزانه حمل‌شده از طریق تنگه هرمز در سال است.

• امارات متحده عربی: خط لوله نفت خام ابوظبی (ADCO) به طول ۴۰۰ کیلومتر از تأسیسات نفتی خشکی در حبشان تا فجیره امتداد دارد. ظرفیت اسمی این خط لوله ۱.۵ میلیون بشکه در روز است. تخمین زده می‌شود که ۶۰۰ هزار بشکه در روز از این مسیر صادر می‌شود، که فضایی معادل ۹۰۰ هزار بشکه در روز را برای تغییر مسیر در صورت بسته شدن تنگه هرمز باقی می‌گذارد.

• عربستان سعودی: سامانه خط لوله بقیق - بنبع (خط لوله شرق - غرب یا پترولاین) با عبور از خاک عربستان، بقیق را به بنبع در دریای سرخ متصل می‌کند. این سامانه از دو خط لوله با ظرفیت طراحی کل ۵ میلیون بشکه نفت خام در روز تشکیل شده است. تخمین زده می‌شود که ۱.۷ میلیون بشکه در روز از ظرفیت این خط لوله استفاده می‌شود، که حدود ۳.۳ میلیون بشکه در روز ظرفیت مازاد باقی می‌گذارد. همچنین یک خط لوله مایعات گاز طبیعی (NGL) به موازات پترولاین با ظرفیت ۳۰۰ هزار بشکه در روز وجود دارد که به طور



مجموع با حاصل جمع اعداد جداگانه مطابقت ندارد زیرا برخی شبکه‌ها با مقصد نامعلوم وجود دارند.

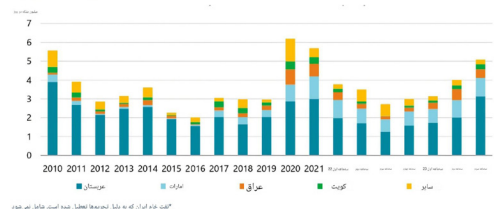
منبع: تحلیل آژانس بین‌المللی انرژی بر اساس داده‌های کوار

کامل استفاده می‌شود.

• ایران: خط لوله گوره به جاسک، یک پروژه راهبردی ۱۰۰۰ کیلومتری است که نفت خام را از پایانه گوره در استان بوشهر (درون خلیج فارس) به بندر جاسک در سواحل دریای عمان منتقل می‌کند. این خط لوله در حال حاضر دارای ظرفیت عملیاتی انتقال ۳۰۰ هزار بشکه در روز است که می‌تواند تا ۱ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا کند. در حال حاضر مانع اصلی ظرفیت تنها ۵ میلیون بشکه‌ای ذخیره نفت در بندر جاسک است.

تأثیر احتمالی بر بازار

ظرفیت تولید نفت خام مؤثر اروپا



گرفت تمام ایران که به دلیل تحریم‌ها تخلیه شده است. منابع: کوار

حجم عظیم نفتی که از طریق تنگه هرمز صادر می‌شود و گزینه‌های محدود برای دور زدن آن، به این معناست که هرگونه اختلال در جریان عبور، پیامدهای عظیمی برای بازارهای جهانی نفت خواهد داشت. در صورت طولانی شدن اختلال، جهش شدید قیمت نفت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و کمبودهای فیزیکی به سرعت پدیدار خواهند شد. ظرفیت مازاد تولید نفت خام جهان، که تقریباً به طور کامل در اختیار کشورهای اوپک خاورمیانه - و عمدتاً عربستان سعودی (۶۰٪) - است، در سه ماهه اول سال ۲۰۲۵ به بیش از ۵.۵ میلیون بشکه در روز رسیده بود که به استثنای دوره کووید-۱۹، بالاترین سطح مازاد از سال ۲۰۱۰ به شمار می‌رود.



چشم و دندان شیطان

ایالات متحده حضور نظامی قابل توجهی در خاورمیانه دارد و نیروهایش در بیش از دوازده کشور و بر روی کشتی‌ها در سراسر آب‌های منطقه مستقر هستند. این حضور در سال ۲۰۲۴ گسترش یافت، زیرا ایالات متحده بر مهار و شکست تهدیدهای ایران و شبکه گروه‌های مسلح مقاومت، از جمله حماس (نوار غزه)، حزب‌الله (لبنان)، حوثی‌ها (یمن) و چندین گروه شبه‌نظامی مستقر در عراق و سوریه، متمرکز شد.

در مارس ۲۰۲۵ (اسفند ۱۴۰۳)، نیروهای فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام) یک حمله هوایی تهاجمی را از ناوهای جنگی مستقر در دریای سرخ علیه مناطق تحت کنترل حوثی‌ها در یمن آغاز کردند.

از زمان آغاز جنگ میان حماس و اسرائیل (متحد و شریک دفاعی آمریکا) در اکتبر ۲۰۲۳، نیروهای آمریکایی در خاورمیانه به طور فزاینده‌ای توسط برخی از این گروه‌ها هدف قرار گرفته‌اند و به طور منظم با حملات متقابل به آنها پاسخ داده‌اند. همزمان، تکیه‌های آمریکایی و ائتلاف دریایی علیه یمن، روزانه توسط حوثی‌ها مورد حمله پهنای و موشکی قرار می‌گرفتند.

پنتاگون همچنین به شعله‌ور شدن خصومت‌ها میان اسرائیل و ایران و نیز اسرائیل و حزب‌الله در ماه‌های اخیر، واکنش نشان داد. در آوریل ۲۰۲۴، رهنگنده‌ها و کشتی‌های آمریکایی در تلاش برای جلوگیری دهه‌ها پهباد و موشک که در یک حمله مستقیم و بی‌سابقه از سوی ایران به سمت اسرائیل شلیک شده بود، شرکت کردند. در

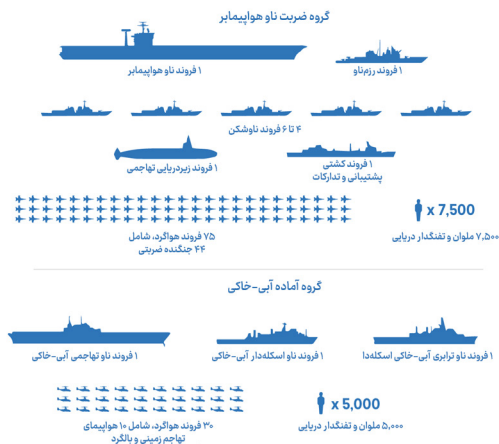
اکتبر همان سال، هزمان با آغاز تهاجم زمینی اسرائیل علیه حزب‌الله در لبنان و شلیک موج برتری از حملات موشکی ایران به اسرائیل، ایالات متحده اعلام کرد که ده‌ها هواپیمای اضافی (چهار اسکادران) را به منطقه اعزام کرده است و بنا بر گزارش‌ها، نیروهای دریایی آمریکا در این درگیری ده‌ها موشک رهگیر به سمت موشک‌های ایرانی شلیک کردند. همچنین در مارس ۲۰۲۵، گزارش شد که بمب افکن‌های رادارگریز B-2 از پایگاه اصلی خود در میزوری به پایگاه نظامی مشترک آمریکا و بریتانیا در «ادیگو گارسیا» در حال اعزام هستند؛ جزیره‌ای متعلق به قلمرو بریتانیا در اقیانوس هند که در تیرس خاک پمن و ایران قرار دارد.

سطح نیروهای آمریکایی در هر منطقه معین می‌تواند بسته به محیط امنیتی خاص، اولویت‌های دفاع ملی و ملاحظات دیگر، به شدت نوسان داشته باشد. تا اکتبر ۲۰۲۴، مقامات دفاعی آمریکا اعلام کردند که حدود چهار هزار نیروی نظامی در خاورمیانه حضور دارند که بسیاری از آنها بر روی ناوگروه‌ها در آب‌های منطقه مستقر هستند. در مجموع، ایالات متحده در دست‌کم نوزده سایت نظامی در کشورهایی چون بحرین، مصر، عراق، اسرائیل، اردن، کویت، قطر، عربستان سعودی، سوریه و امارات متحده عربی تأسیسات نظامی دارد که هشت مورد از آنها از سوی بسیاری از تحلیلگران منطقه‌ای، دائمی تلقی می‌شوند. ارتش آمریکا همچنین از پایگاه‌های بزرگی در جیبوتی و ترکیه استفاده می‌کند که اگرچه بخشی از فرماندهی‌های منطقه‌ای دیگر هستند، اما اغلب به طور قابل توجهی به عملیات‌های آمریکا در خاورمیانه کمک می‌کنند.

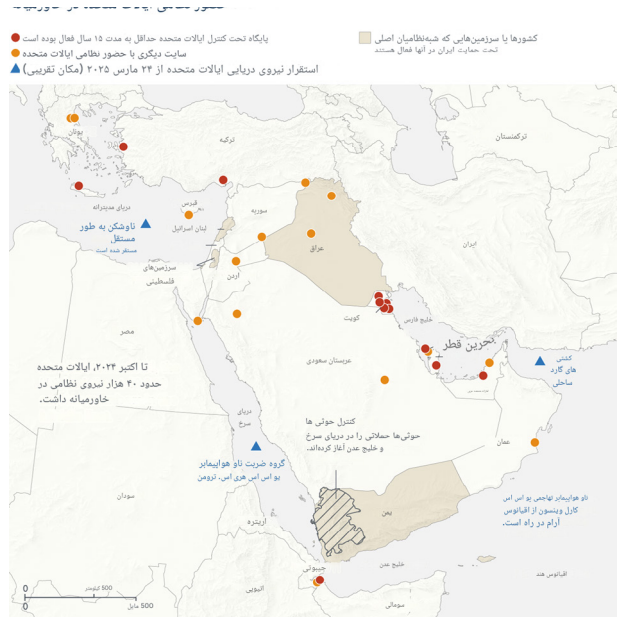
همه کشورهای میزبان به جز سوریه، که حضور نیروهای آمریکایی در آنجا با مخالفت دولت رسمی دمشق روبرو بوده‌است، با ایالات متحده توافق‌نامه استقرار پایگاه دارند. (رئیس‌جمهور وقت سوریه، احمد الشرع، به‌احیای روابط با ایالات متحده اجازه تمایل کرده است). قطر میزبان فرارگاه مقدم فرماندهی مرکزی ایالات متحده است. بحرین میزبان بیشترین تعداد پرسنل دائمی آمریکا و مقر ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده است. نیروی دریایی چندین گروه بزرگ از ناوهای جنگی را در حال انجام عملیات در منطقه داشت، اما از زمان آغاز دولت دوم دونالد ترامپ، چندین ناو جنگی برای حمایت از تلاش‌های امنیت مرزی داخلی به ایالات متحده بازگردانده شده‌اند. تا مارس ۲۰۱۵، دو گروه تهاجمی ناو هواپیمابر در منطقه حضور همزمان داشتند؛ مأموریت ناو «یواس اس هری اس. ترومن» و ناو «یواس اس کارل وینسون» به دنبال درگیری‌های میان ایالات متحده و جوتوها در یمن و دریای سرخ صورت گرفته بود.

تقویت ویژه نیروهای آمریکا در منطقه

در پی درگیری‌های مستقیم میان ایران و اسرائیل، آمریکا مواضع دفاعی‌اش را در منطقه تقویت کرده است: ناو هواپیمابر «نیمیتز» از اقیانوس آرام به سمت دریای عرب اعزام شده تا به همراه ناو «کارل وینسون» در منطقه حاضر باشد — باین تفاسیر در حال حاضر دو ناو هواپیمابر همزمان در این منطقه فعال هستند. ده‌ها هواپیمای سوخت‌رسان نیروی هوایی آمریکا برای پشتیبانی از عملیات‌ها به اروپا منتقل شده‌اند. ناوشکن‌های مستقر در مدیترانه نیز برای کمک به سامانه‌های پدافند موشکی اسرائیل وارد عمل شدند.



Source: U.S. Navy.



توجه: مکان‌های پایگاه‌ها و اماکن ایالات متحده بر اساس منابع طبقه‌بندی نشده است و شامل همه پایگاه‌ها و اماکن در منطقه نمی‌شود.

منابع: سرویس تحقیقات کنگره؛ موسسه نیروی دریایی ایالات متحده؛ وزارت دفاع؛ Liveuamap؛ تحقیقات CFR.

شماره روابط خارجی

تئورای روابط خارجی

سطح نیروهای آمریکایی در هر منطقه معین می‌تواند بسته به محیط امنیتی خاص، اولویت‌های دفاع ملی و ملاحظات دیگر، به شدت نوسان داشته باشد. تا اکتبر ۲۰۲۴، مقامات دفاعی آمریکا اعلام کردند که حدود چهار هزار نیروی نظامی در خاورمیانه حضور دارند که بسیاری از آنها بر روی ناوگروه‌ها در آب‌های منطقه مستقر هستند.

سه سناریو برای بحران ایران و رژیم صهیونیستی و تأثیر آن بر اقتصاد جهانی جنگ و اقتصاد



سناریوی ۳: جنگ تمام‌عیار منطقه‌ای و بسته شدن تنگه هرمز

درگیری نظامی مستقیم بین اسرائیل و ایران از کنترل خارج شده و سایر قدرت‌های منطقه‌ای و حتی بازیگران جهانی را به خود درگیر می‌کند. ایران ممکن است اقدام به بستن یا اختلال شدید در تردد کشتی‌ها از تنگه هرمز کند؛ نقطه حیاتی که درصد قابل توجهی از نفت جهان از آن عبور می‌کند. حملات گسترده به زیرساخت‌های انرژی در سراسر خلیج فارس نیز احتمالاً رخ خواهد داد.

تأثیر این سناریو بر اقتصاد جهانی:

- قیمت نفت: افزایش شدید قیمت‌ها، بسته به میزان و مدت زمان اختلال در تنگه هرمز.

- تورم: فشارهای فراتورمی به یک نگرانی جدی تبدیل می‌شود، زیرا هزینه‌های انرژی به شدت افزایش یافته و زنجیره‌های تأمین کاملاً از هم می‌پاشند. جهان با یک بحران جدی گرانی معیشتی مواجه خواهد شد.

- زنجیره تأمین: اختلالات گسترده و شدید، تجارت جهانی را فلج خواهد کرد. محاصره‌ها، حملات به کشتی‌ها و هزینه‌های سرسام‌آور بیمه می‌تواند منجر به کمبود شدید کالاها و توقف بسیاری از فرآیندهای تولیدی در سراسر جهان شود.

- رکود/افسردگی اقتصادی جهانی: احتمال وقوع یک رکود شدید جهانی یا حتی افسردگی اقتصادی بسیار بالا خواهد بود، زیرا فعالیت‌های اقتصادی تحت تأثیر قیمت‌های سرسام‌آور انرژی، تورم لحاظ‌گسیخته و فروپاشی زنجیره تأمین متوقف می‌شود.

- بازارهای مالی: نوسانات شدید بازارهای مالی را در بر خواهد گرفت و شاهد سقوط شدید بورس‌های جهانی خواهیم بود. حتی دارایی‌های امن سنتی نیز ممکن است در یک بحران سیستمی واقعی با مشکل مواجه شوند.

نتیجه: اگرچه بسیاری از تحلیلگران این سناریو را به دلیل هزینه‌های هنگفت برای تمام طرف‌ها بعید می‌دانند، اما خطر با هر گام به سمت درگیری گسترده‌تر افزایش می‌یابد. این سناریو، نتیجه‌ای است که سیاست‌گذاران و بازارها بیش از هر چیز از آن هراس دارند.



سناریوی ۲: تنش‌های طولانی‌مدت و جنگ‌های نیابتی

این سناریو نشان‌دهنده دوره‌های طولانی‌تر نامطمئن‌تر است. در حالی که ممکن است از یک جنگ تمام‌عیار مستقیم جلوگیری شود، تنش‌های اساسی در سطح بالایی باقی می‌مانند. به جای درگیری مستقیم، اسرائیل و ایران به یک «جنگ سایه» تشدید شده روی می‌آورند یا درگیری‌های نیابتی در سراسر منطقه گسترش می‌دهند؛ مانند سوریه عراق، یمن یا از طریق گروه‌هایی مانند حزب الله لبنان. ممکن است حملات هدفمند پراکنده به حملات سایبری رخ دهد اما معمولاً به حدی نیست که یک درگیری نظامی گسترده و مستقیم را آغاز کند. تلاش‌های دیپلماتیک ادامه می‌یابند اما کند و عمدتاً بی‌اثر در دستیابی به یک راه‌حل پایدار خواهند بود.

تأثیر این سناریو بر اقتصاد جهانی:

- قیمت نفت: افزایش قیمت‌ها همراه با نوسانات بیشتر. این وضعیت ناشی از ریسک ژئوپلیتیک و نگرانی‌های مداوم درباره اختلال در عرضه نفت در منطقه‌ای است که سهم عمده‌ای از تولید جهانی نفت را کنترل می‌کند.

- تورم: فشار مداوم به سمت افزایش تورم جهانی هزینه‌های بالاتر انرژی به بخش‌های مختلف سرایت می‌کند و تلاش بانک‌های مرکزی برای کنترل قیمت‌ها را پیچیده‌تر می‌سازد. این وضعیت حتی ممکن است منجر به سیاست‌های پولی سخت‌گیرانه‌تر شود.

- زنجیره تأمین: احتمالاً شاهد افزایش حق بیمه حمل و نقل دریایی و تغییر مسیر برخی کشتی‌های تجاری به دلیل خطرات احتمالی در مسیرهای آبی خاص خواهیم بود. این امر به معنای هزینه‌های بالاتر لجستیک است که در نهایت به مصرف‌کنندگان منتقل می‌شود.

- سرمایه‌گذاری: افزایش گریز از ریسک در بازارهای جهانی، منجر به نوسانات بیشتر در عملکرد سهام و تقاضای ادامه‌دار برای دارایی‌های امن مانند طلا و دلار آمریکا خواهد شد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در خاورمیانه ممکن است کاهش یابد.

نتیجه: این مسیر به مانع‌های اقتصادی پایدار و عدم اطمینان بیشتر برای کسب و کارها و مصرف‌کنندگان منجر می‌شود.



سناریوی ۱: کاهش تنش و مهار بحران

در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، شاهد کاهش سریع درگیری‌های مستقیم خواهیم بود که احتمالاً تحت تأثیر میانجیگری‌های قوی بین‌المللی صورت می‌گیرد. هرگونه اقدام تلافی‌جویانه محدود و نمادین خواهد بود و از هدف‌گیری زیرساخت‌های حیاتی یا تلفات گسترده غیرنظامیان اجتناب می‌شود. در این حالت، تمرکز مجدداً به کانال‌های دیپلماتیک معطوف شده و ممکن است حتی مذاکرات متوقف شده درباره امنیت منطقه‌ای یا برنامه هسته‌ای ایران از سر گرفته شود.

تأثیر این سناریو بر اقتصاد جهانی:

- قیمت نفت: بازگشت سریع به سطوح قبل از بحران. هرگونه افزایش اولیه قیمت، کوتاه‌مدت خواهد بود و بازارها به سرعت بهبود می‌یابند.

- تورم: تأثیر پایدار حداقلی. ثبات هزینه‌های انرژی به بانک‌های مرکزی اجازه می‌دهد تا بدون فشارهای تورمی اضافی، سیاست‌های پولی برنامه‌ریزی شده خود را ادامه دهند.

- زنجیره تأمین: اختلالات احتمالی، مانند لغو موقت پروازها در منطقه، جزئی و به سرعت حل خواهد شد. مسیرهای حیاتی حمل و نقل، مانند تنگه هرمز، کاملاً باز و امن باقی می‌مانند.

- سرمایه‌گذاری: اعتماد سرمایه‌گذاران به سرعت بازیابی می‌شود، که منجر به بهبود دارایی‌های پرریسک و کاهش جریان سرمایه به سمت دارایی‌های امن می‌گردد.

نتیجه: در این شرایط، جهان اقتصادی آسوده‌خاطر شده و تمرکز مجدداً به مسیرهای رشد قبلی بازمی‌گردد.

جمع‌بندی

در حالی که امیدواریم بهترین سناریو محقق شود، درک طیف کامل احتمالات برای شرکت‌های پتروشیمی، دولت‌ها و افراد جهت آماده‌سازی برای تأثیرات اقتصادی احتمالی ضروری است. به هم پیوستگی اقتصاد جهانی به این معنا است که حتی تنش‌های متوسط نیز می‌توانند پیامدهای قابل توجه و گسترده‌ای فراتر از منطقه درگیری فوری داشته باشند.

بررسی وضعیت دولت و گروه‌های مقاومت عراق پس از آغاز جنگ ایران و اسرائیل

تیغ عراقی زیر گلوی ترامپ

الشرق الاوسط

درحالی‌که بغداد رسماً حمایت خود را از ایران در جنگ مستقیم با اسرائیل اعلام کرده است، افزایش اظهارات گروه‌های مقاومت، نگرانی‌ها از احتمال کشیده شدن عراق به رویارویی با واشنگتن و تل‌آویو را برانگیخته است. همزمان با بالا رفتن سطح حمایت از تهران توسط "چارچوب هماهنگی شیعی" (شامل گروه‌های اصلی سیاسی شیعه، از جمله محمد شیاع السوداني، نخست‌وزیر عراق) که از مردم خود خواسته بود در حمایت از ایران تظاهرات کنند، "عصائب اهل الحق" (یکی از گروه‌های حاضر در دولت) نیز وارد خط تهدید منافع آمریکا در عراق شد و هشدار داد در صورتی که واشنگتن از اسرائیل حمایت نظامی کند، اقدام خواهد کرد.

"چارچوب هماهنگی شیعی" یکشنبه شب گذشته جلسه‌ای با حضور السوداني برگزار کرد که در آن تحولات سیاسی و امنیتی کشور و منطقه مورد بحث قرار گرفت. طبق بیانیه‌ای که از این جلسه منتشر شد و نسخه‌ای از آن به "الشرق الاوسط" رسیده است، نیروهای چارچوب هماهنگی، تجاوزات مکرر و خصمانه رژیم صهیونیستی، به ویژه حملات اخیر علیه جمهوری اسلامی ایران را که به شهادت تعدادی از فرماندهان و دانشمندان و نیز ده‌ها شهید انجامید، به شدت محکوم و تقبیح کردند. این بیانیه افزود که "چارچوب هماهنگی از جامعه جهانی به طور عام و کشورهای منطقه به طور خاص می‌خواهد در برابر گستاخی این رژیم بایستند و برای مجبور کردن آن به توقف تجاوزات مستمرش علیه ایران و دیگر کشورهای منطقه تلاش کنند."

"چارچوب" همچنین خواستار برگزاری تظاهرات در محکومیت این تجاوز و حمایت از پایداری و ثبات جمهوری اسلامی در مواجهه با آن شد. در این نشست، رد قاطعانه نقض حریم هوایی عراق و استفاده از آن برای تجاوز به کشورهای همسایه مورد تأکید قرار گرفت. با وجود لحن تند بیانیه، در پایان آن آمده است که "عراق باید به نقش خود به عنوان بخشی از راه حل ادامه دهد و از تداوم پیامدهای بحرانی که رژیم صهیونیستی با

تجاوزات مستمر خود ایجاد کرده است، جلوگیری کند." در راستای رد اتهامات، کمیته امنیت و دفاع در پارلمان عراق استفاده اسرائیل از خاک عراق برای حمله به ایران را تکذیب کرد. یاسر وتوت، عضو این کمیته، در اظهاراتی گفت: "اتهامات ایران مبنی بر اینکه برخی از عملیات بمباران رژیم صهیونیستی از داخل خاک عراق آغاز شده، صحیح نیست و چنین اطلاعاتی وجود ندارد." پیش از این، کاظم غریب‌آبادی، معاون وزیر امور خارجه ایران، اعلام کرده بود که برخی حملات اخیر علیه ایران از داخل خاک عراق آغاز شده است و از دولت عراق خواسته بود مسئولیت خود را در جلوگیری از استفاده از حریم هوایی‌اش برای تجاوز به کشورهای همسایه بر عهده بگیرد. وتوت افزود: "عراق هرگز نپذیرفته و نخواهد پذیرفت که نقطه آغازی برای تجاوز به هیچ یک از کشورهای همسایه و منطقه باشد." وی گفت: "ما با تمامی رهبران نظامی و امنیتی و همچنین فرماندهی نیروی هوایی و پایش هوایی و زمینی در ارتباط بوده‌ایم و تمامی این منابع رسمی تأکید می‌کنند که هیچ مبدایی برای بمباران خاک ایران از طریق خاک عراق وجود نداشته است؛ لذا اتهامات ایران صحیح نبوده و از واقعیت دور است."

یک روز پس از آنکه گردان‌های "کتاب حزب الله" عراق اعلام کردند در صورت حمایت واشنگتن از اسرائیل، ممکن است وارد رویارویی کنونی بین ایران و اسرائیل شوند، "عصائب اهل الحق" به رهبری قیس الخزعلی نیز به ایالات متحده در مورد عواقب مشارکت در هرگونه تجاوز در کنار اسرائیل علیه ایران یا هدف قرار دادن رهبر معظم انقلاب، آیت الله خامنه‌ای، هشدار داد. جواد الطلیباوی، سخنگوی رسمی "عصائب"، در بیانیه‌ای گفت: "ما به دولت آمریکا در مورد عواقب هرگونه مشارکت نظامی در کنار هم‌پیمان اسرائیلی‌اش برای هدف قرار دادن ایران اسلامی هشدار می‌دهیم." وی افزود: "حقایق آشکار شده‌اند و دیگر جایی برای عقب‌نشینی نیست." او ادامه داد: "بیعت و پیمان ثابت خود را با رهبر مقاومت (آیت الله خامنه‌ای) علیه استکبار جهانی تجدید می‌کنیم و

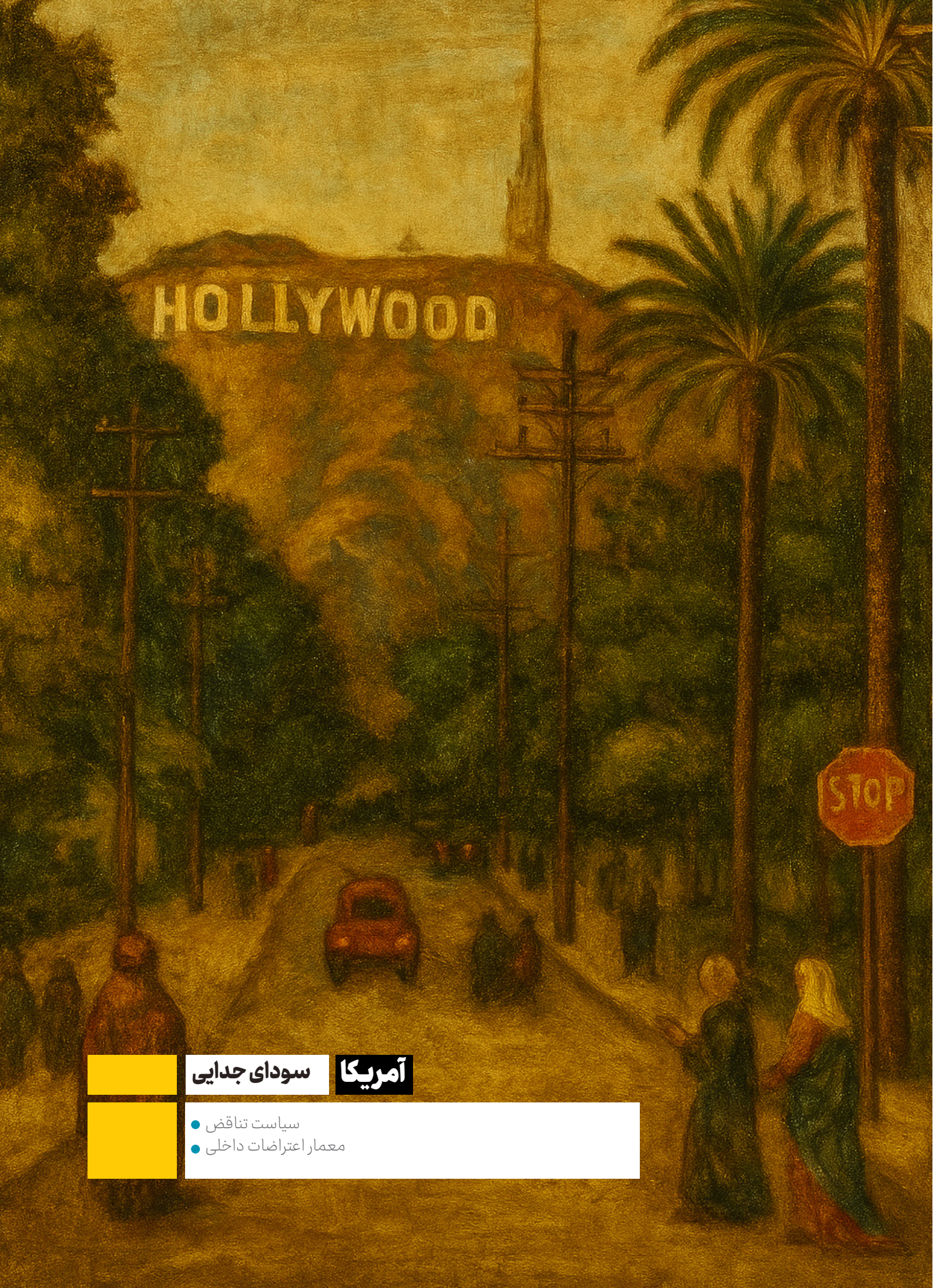
جان‌هایمان را در دفاع از اسلام و مسلمین علیه متجاوزان صهیونیست فدا خواهیم کرد." وی در ادامه هشدار داد: "به ایالات متحده آمریکا در مورد عواقب مشارکت تجاوزکارانه‌اش با هم‌پیمان صهیونیستی خود در هدف قرار دادن ایران اسلامی هشدار می‌دهیم."

"کتاب حزب الله" در عراق نیز پیش از این تهدید کرده بود در صورت دخالت نظامی واشنگتن در جنگ جاری میان ایران و اسرائیل، منافع و پایگاه‌های آمریکایی در منطقه را هدف قرار خواهد داد و همچنین با پیامی به دولت عراق و چارچوب هماهنگی، آن‌ها را از این موضوع مطلع ساخت. ابوحسین الحمیداوی، دبیرکل کتاب، شامگاه یکشنبه در بیانیه‌ای اظهار داشت: "جمهوری اسلامی برای بازدارندگی در برابر رژیم صهیونیستی جنایتکار به هیچ حمایت نظامی از سوی کسی نیاز ندارد؛ زیرا نیرو و امکانات کافی برای به خاک مالیدن بینی نتانیاها و مهار طغیان این رژیم غاصب را در اختیار دارد." وی افزود: "در حالی که ایران با شجاعت و پایداری با تجاوز صهیونیستی مقابله می‌کند، ما تحرکات ارتش دشمن آمریکایی را در منطقه از نزدیک رصد می‌کنیم؛ و اگر آمریکا اقدام به دخالت در جنگ کند، بدون تردید مستقیماً منافع و پایگاه‌هایش را در منطقه هدف قرار خواهیم داد."

الحمیداوی از دولت عراق، چارچوب هماهنگی، و کسانی که آن‌ها را "مسئولین مخلص" نامید، خواست تا "مسئولیت‌پذیری داشته و موضعی شجاعانه اتخاذ کنند تا دامنه جنگ گسترش نیابد." الحمیداوی همچنین خواستار بستن سفارت آمریکا در بغداد و اخراج نیروهای آمریکایی از عراق شد.

سفارت آمریکا در بغداد نیز هشدار امنیتی صادر کرده و در آن به شهروندان آمریکایی درباره افزایش احتمال وقوع خشونت یا حملات علیه منافع خود در عراق هشدار داده بود. این سفارت از آمریکایی‌های مقیم عراق خواست "از مکان‌هایی که اتباع خارجی به آن رفت‌وآمد دارند و همچنین از تجمعات و شلوغی‌های گسترده دوری کنند."

جمهوری اسلامی برای بازدارندگی در برابر رژیم صهیونیستی جنایتکار به هیچ حمایت نظامی از سوی کسی نیاز ندارد؛ زیرا نیرو و امکانات کافی برای به خاک مالیدن بینی نتانیاها و مهار طغیان این رژیم غاصب را در اختیار دارد.



HOLLYWOOD

STOP

آمریکا سودای جدایی

- سیاست تناقض
- معمار اعتراضات داخلی



آمریکا در تجاوز اسرائیل به ایران چه نقشی ایفا می‌کند؟

سیاست تناقض

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که از پس از تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به ایران مورد بحث قرار گرفته است، نقش ایالات متحده آمریکا در این جنگ است. رسانه‌های خارجی درباره این نقش در شروع تجاوز در بامداد جمعه و هم‌چنین امتداد آن در روزهای بعد، تحلیل‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند که هرکدام سوگیری مختص به خود را داشته است. در این میان اما دیدن صحنه از زاویه آن‌چه که ترامپ در آن پیگیری می‌کند، چنانچه در شماره‌های پیشین نیز اشاره داشتیم، حائز اهمیت است. از یک منظر موضع‌گیری‌های دولت آمریکا و به‌ویژه شخص رئیس‌جمهور متناقض به نظر می‌رسند. مثلاً در عین این‌که تأکید و اصرار بر عدم نقش آمریکا در این جنگ دارند، حمایت کامل خود از رژیم غاصب را بی‌پروا اعلام می‌کنند و حتی ترامپ شخصاً توصیه به تخلیه تهران می‌کند. اگر بخواهیم این تحلیل اندکی ساده‌لوحانه را

کنار بگذاریم که این مسئله ناشی از نوعی پریشانی یا حماقت از سوی ترامپ است، باید بتوانیم نوع بازیگری او در این صحنه را تفسیر کنیم. ترامپ به نحوی فرصت‌طلبانه در پی استفاده از هر امکانی در فضای سیاسی است؛ به همین دلیل صحنه‌های شلوغ و ناآرام، برای او اساساً چیز نامطلوبی نیست. بلکه او عمدتاً خود با نوعی قلاشی صحنه را به هم می‌ریزد تا فرصت‌ها و استعدادهای جدیدی را برای بازیگری خود بیابد. به این معنا او اتفاقاً نمی‌تواند در پی دست‌یابی به یک صلح جهانی و به تبع آن یک صحنه آرام باشد؛ چرا که چنین وضعیتی بازی او را محدود می‌کند. اگر او موضع سیاسی خود را گاه ۱۸۰ درجه عوض می‌کند، صرفاً به این سادگی نیست که تحلیل او به واسطه مثلاً اطلاعات جدید تغییر یافته است، بلکه این نوع بازیگری خود می‌تواند نوعی بودن در صحنه را نمایندگی کند. در

عین حال او تلاش دارد تا حد امکان همه فرصت‌ها را -دست‌کم در ظاهر- زنده نگاه دارد. در مورد این جنگ می‌بینیم در عین این‌که موضعی جنگ‌طلبانه اتخاذ می‌کند، اما هم‌چنان مذاکره را نیز روی میز نگاه می‌دارد. او اصراری بر انتخاب زودهنگام و هم‌چنین اصراری بر انتخاب‌هایش ندارد. تا جایی که مذاکره مقاصد او را تأمین کند و برای او فرصتی باشد، آن را دنبال می‌کند و در لحظه‌ای که فرصت را در جنگ بیابد، به سمت آن متمایل می‌شود. دقیقاً به همین معنا است که اعتماد به مواضع او از اساس بی‌معنا است. بازیگری او این قابلیت را دارد که در عین صحبت از جنگ، صلح را مراد کند و در عین صحبت از صلح، جنگ را. طرف مقابل، اگر می‌خواهد سهمی را از آن خود کند، ناچار است تا بازی مخصوص به خود را طراحی کند و آن را پیش ببرد؛ بازی‌ای که

بتواند فرصت طلبی‌های جاه طلبانه ترامپ را محدود کند و به عبارت دیگر صحنه را بر او مضیق سازد.

در ادامه به چند مورد از تحلیل‌های ارائه شده درباره نحوه ایفای نقش آمریکا در این جنگ اشاره خواهیم کرد. چنان که خواهیم دید، عمده این تحلیل‌ها از امکان ارائه تفسیری کلان از نقش و بازیگری آمریکا عاجز هستند. اما در عین حال می‌توانند تکه‌هایی از پازل اطلاعات و نسبت‌گیری‌ها را برای دستیابی به چنین تفسیری تکمیل کنند.

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که از پس از تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به ایران، مورد بحث قرار گرفته است، نقش ایالات متحده آمریکا در این جنگ است. رسانه‌های خارجی درباره این نقش در شروع تجاوز در بامداد جمعه و هم‌چنین امتداد آن در روزهای بعد، تحلیل‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند که هرکدام سوگیری مختص به خود را داشته است.

بسیار دور از پیروزی

تریتا پارسی، که نام او برای ایرانیان با گروه نایاک و برجام گره خورده است، در این باره معتقد است اسرائیل در حال پیروزی نیست و ترامپ نباید در برابر درخواست‌های جدید برای کمک کوتاه بیاید. از نظر او جنگ تحمیلی اسرائیل با ایران بسیار کمتر از آنچه دونالد ترامپ در ابتدا با توصیف عملکرد اسرائیل به عنوان «عالی» تصور می‌کرد، قطعی به نظر می‌رسد. آنچه اکنون به نظر می‌رسد یک درگیری فزاینده و بی‌نتیجه است که هیچ پایان روشنی در افق ندارد و به زودی ترامپ را با تصمیمی چالش برانگیز مواجه خواهد کرد: پایان دادن به جنگ یا ورود به آن.

او می‌گوید ترامپ تحت تأثیر موفقیت اولیه اسرائیل، به سرعت برای این عملیات اعتبار قائل شد. اگرچه وزیر امور خارجه آمریکا، مارکو روبیو، تنها چند ساعت قبل اعلام کرده بود که این حملات یک اقدام یک‌جانبه توسط اسرائیل بوده و آمریکا در آن مشارکتی نداشته است. همانطور که ضرب‌المثل می‌گوید: «موفقیت پدران زیادی دارد، اما شکست یتیم است.» اما اینکه تهران توانست چنین پاسخی تنها چند ساعت پس از شهادت چندین فرمانده ارشد نظامی بدهد، اولین نشانه واضح بود که موفقیت اولیه اسرائیل عمر کوتاهی خواهد داشت.

از نظر پارسی برای واشنگتن روزبه‌روز روشن‌تر می‌شود که جنگ تحمیلی اسرائیل بسیار دور از موفقیت است و ممکن است هرگز به نتیجه قطعی نرسد. در حالی که اسرائیل احتمالاً از برتری در تشدید درگیری برخوردار است، با یک نقطه ضعف حیاتی

مواجه است و آن تعداد موشک‌های دفاع هوایی است که کمتر از موشک‌های دوربرد ایران است. اسرائیل به یک پیروزی سریع و قاطع نیاز دارد اما یک جنگ فرسایشی طولانی ممکن است در نهایت به نفع ایران تمام شود و چنین پیروزی‌ای اکنون دور از دسترس به نظر می‌رسد.

مقامات اسرائیلی و متحدانشان در واشنگتن -از جمله گروه‌هایی مانند بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها- شروع به لابی‌گری برای ترامپ کرده‌اند تا آمریکا را وارد جنگ کند. دولت نتانیاهو با آگاهی از اکراه ترامپ برای شروع جنگی دیگر در خاورمیانه، در ماه ژانویه هنگام فشار به ترامپ رویکرد خود را تعدیل کرد و به جای اصرار بر حمله مستقیم آمریکا به ایران، به دنبال چراغ سبز برای اقدام اسرائیل بود. اما تنها ۲۴ ساعت پس از شروع جنگ تحمیلی با ایران، اسرائیل دوباره در واشنگتن بود و با درخواست‌های جدید به در خانه ترامپ می‌کوبید. آنچه با «به ما چراغ سبز بده و اسرائیل برای آمریکا، ایران را بمباران می‌کند» شروع شد، به سرعت به «عجله کن آمریکا و برای اسرائیل ایران را بمباران کن!» تغییر کرد.

اما ترامپ برنده‌ها را دوست دارد و اسرائیل با درخواست از او برای مداخله، نشان می‌دهد که در حال باخت است. اسرائیل نتوانسته است رژیم ایران را از بین ببرد یا برنامه هسته‌ای آن را فلج کند و اکنون در حال جذب ضربات غیرمنتظره در مقابل است. چرا ترامپ باید جان آمریکایی‌ها را به خطر بیندازد، ریاست جمهوری خود را به خطر بیندازد و به جنگی که آغاز نکرده بیوفندد؟ فقط برای نجات اسرائیل از یک درگیری تحمیلی و ناموفق؟ ترامپ ترجیح می‌دهد برای پیروزی‌ها اعتبار بگیرد، نه اینکه سرزنش شکست احتمالی دیگری را به ارث ببرد.

به گفته پارسی اگر ترامپ به خط قرمز اولیه خود یعنی عدم تسلیحاتی شدن اتمی ایران پایبند می‌ماند، اکنون ممکن بود در آستانه یک توافق تاریخی هسته‌ای با ایران باشد. اما به حرف نتانیاهو گوش داد، همانطور که در سال ۲۰۱۸ به حرف جان بولتون و مایک پومپئو گوش داد و یک بار دیگر مسیر او برای رسیدن به یک توافق با ایران منحرف شد. این دقیقاً همان نتیجه‌ای است که نتانیاهو به دنبال آن بود. ترامپ بایستی به جای پیوستن به جنگ اسرائیل، اسرائیل را مجبور به پایان دادن به آن کند. با این کار شانس بازگشت ترامپ و ایران به میز مذاکره بیشتر می‌شود و در این صورت، ترامپ باید به سرعت از خواسته خودشکن «غنی‌سازی صفر» که توسط اسرائیل و بولتون تبلیغ می‌شود دست بکشد.

متجاوز تنها

تحلیل دیگری که توسط مؤسسه کارنگی تهیه شده است، بر این عقیده است که اقدامات اسرائیل به احتمال زیاد باعث خواهد شد که بیش از بیست سال تلاش برای جلوگیری از دستیابی ایران به بمب هسته‌ای با شکست مواجه شود. در این مرحله، بهترین اقدام آمریکا دور ماندن از جنگ فعلی و درگیری نظامی طولانی مدتی است که به احتمال زیاد شعله‌ور خواهد شد. ادعای نتانیاهو مبنی بر گام برداشتن ایران در جهت تسلیحاتی کردن ذخیره اورانیوم غنی شده در ماه‌های اخیر، مستقیماً با ارزیابی جامعه اطلاعاتی آمریکا در تضاد است که در مارس اعلام کرد «ایران در حال ساخت سلاح هسته‌ای نیست و رهبر ایران برنامه تسلیحات هسته‌ای را که در سال ۲۰۰۳ متوقف کرده بود مجدداً تأیید نکرده است، اگرچه احتمالاً فشارها بر او برای این کار افزایش یافته است.»

در عین حال، به نظر می‌رسد دیپلماسی در بن بست کامل قرار دارد. انگیزه اصلی ایران برای مذاکره یعنی جلوگیری از حمله، در دود بالای طنزن ناپدید شد. حملات اخیر اسرائیل توانایی ایران برای ساخت سلاح هسته‌ای را کاهش خواهد داد. اما در اصل، تمام کاری که حملات می‌توانند انجام دهند این است که مشکل را به تعویق بیندازند. ایران می‌تواند و مطمئناً برنامه هسته‌ای خود را بازسازی خواهد کرد و احتمالاً به سمت یک برنامه اختصاصی تسلیحات هسته‌ای خواهد رفت.

در آینده نزدیک، فوری‌ترین سؤال احتمالاً سرنوشت فردو است که ده‌ها متر زیر زمین دفن شده است. بیشتر تحلیلگران معتقدند که این تأسیسات برای اسرائیل بیش از حد عمیق دفن شده است تا بتواند آن را نابود کند (اگرچه ممکن است بتواند ورودی آن را فرو ببرد). اگر فردو عملیاتی باقی بماند، حملات اسرائیل به سختی می‌تواند مسیر ایران را به سوی بمب آهسته کند. و حتی اگر فردو نابود شود، ایران هنوز هم می‌تواند برنامه خود را بازسازی کند. در حالی که دانشمندان ایرانی فردی می‌توانند کشته شوند، دانش غنی‌سازی در ایران به طور گسترده‌ای پراکنده است. علاوه بر این، با پایان توافق هسته‌ای ایران، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی توانایی خود را برای نظارت بر اجزای کوچک و قابل حمل سانتریفیوژ از دست داده است.

در عمل، عدم اطمینان در مورد برنامه ایران اکنون احتمالاً همه‌گیر خواهد بود و نتیجه این است که تهران احتمالاً دیر یا زود در دستیابی به سلاح هسته‌ای موفق خواهد شد. احتمالاً نتانیاهو به نحوی خود را متقاعد کرده است که اینگونه نیست. شاید او امیدوار باشد که با حمله به اهداف نظامی

و حکومتی، به مردم ایران امکان سرنگونی دولت خود را بدهد. اگر چنین است، این یک قمار وحشتناک است. شاید او معتقد باشد که اسرائیل می‌تواند به طور دوره‌ای به ایران حمله کند و همیشه در به تأخیر انداختن برنامه هسته‌ای آن موفق عمل کند. به احتمال زیاد، نتانیاهو امیدوار است که ایالات متحده سعی کند او را نجات دهد؛ هم با تلاش برای نابودی فوری فردو و هم با انجام حملات دوره‌ای به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران. اگر چنین است، سزاوار است که ناامید شود.

آمریکا می‌تواند توانایی نظامی بیشتری نسبت به اسرائیل اعمال کند. با این حال، دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم می‌تواند به طور نامحدود در جلوگیری از ساخت بمب توسط ایران موفق شود. در عوض، به احتمال زیاد خود را درگیر یک منازعه طولانی مدت و خونین دیگر در خاورمیانه خواهد یافت. با این حال، چنین نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. آمریکا می‌تواند انتخاب کند که به درگیری کشیده نشود. اسرائیل عمل کرده است و باید به تنهایی با پیامدهای آن روبرو شود.

تغییر لحن

اما ان‌بی‌سی سعی کرده است تا تغییر موضع ترامپ را در این میان تحلیل کند. دونالد ترامپ در ابتدا با اقدام نظامی اسرائیل علیه ایران مخالفت کرده و به جای بمباران، طرفدار مذاکرات بود. اما در روزهای پیش از آغاز حملات، او متقاعد شد که نگرانی فزاینده اسرائیل درباره توانایی‌های غنی‌سازی هسته‌ای ایران موجه است. پس از یک جلسه توجیهی محوری از سوی رئیس ستاد مشترک ارتش، درباره برنامه‌های اسرائیل و گزینه‌های آمریکا برای حمایت از این عملیات، ترامپ به صورت ضمنی به اسرائیل چراغ سبز نشان داد و تصمیم گرفت حمایت محدودی از این عملیات ارائه کند. ترامپ همچنین با فشارهای پشت پرده از سوی متحدان دیرینه‌ای مواجه بود که سیاست‌های انزواطلبانه‌تری را تبلیغ می‌کردند و از او می‌خواستند یا از اقدام نظامی اسرائیل جلوگیری کند یا حداقل از هرگونه حمایتی از چنین عملیاتی خودداری نماید.

در هفته‌های اخیر، اسرائیل بیش از پیش متقاعد شده بود که تهدید ناشی از تهران جدی‌تر و فوری‌تر می‌شود. و در حالی که ترامپ پیش از این تصمیم گرفته بود مانع اقدام اسرائیل نشود، اما تا ساعاتی پیش از آغاز حملات در روز پنجشنبه، حداقل در ملاء عام امیدوار بود که دیپلماسی پیروز میدان باشد. پس از آغاز حملات پنجشنبه شب، دولت ترامپ تأکید کرد که هیچ کمک نظامی به اسرائیل ارائه نکرده است. اما

اظهارات عمومی دولت در روز بعد نشان می‌داد ممکن است آمریکا برخی اطلاعات مورد نیاز اسرائیل برای حمله را تأمین کرده باشد. اسرائیل توانست حملات اولیه را عمدتاً با اطلاعات و توانایی‌های خود انجام دهد اما به شدت به اطلاعات آمریکا، بمب‌های خردکننده پناهگاه‌ها که امسال تأمین شده بود و سیستم‌های دفاع هوایی که برخی از آن‌ها در روزهای اخیر به سرعت به منطقه اعزام شده بودند، متکی بود.

با این حال ترامپ حاضر به تأیید تمام خواسته‌های اسرائیل نبود. پس از آغاز عملیات نظامی، اسرائیل اطلاعاتی جمع‌آوری کرد که می‌توانست برای هدف قرار دادن رهبر ایران استفاده شود. نتانیاهو این عملیات را به ترامپ ارائه داد، اما ترامپ به طور کامل با این طرح مخالفت کرد و اجازه نداد آمریکا مشارکت داشته باشد. از آنجا که هیچ آمریکایی در درگیری کشته نشده بود، ترامپ معتقد بود حذف رهبر سیاسی ایران مناسب نیست و به اسرائیل توصیه کرد این عملیات را انجام ندهد.

اما گزینه‌های حمایتی آمریکا شامل پشتیبانی لجستیکی مانند سوخت‌رسانی به جنگنده‌های اسرائیلی، اشتراک اطلاعات و استفاده از قابلیت‌های جنگ الکترونیک ارتش آمریکا برای مختل کردن تسلیحات و ارتباطات دشمن بود. گزینه دیگر ارائه پشتیبانی نظامی مستقیم به اسرائیل، حتی مشارکت جنگنده‌های آمریکایی در عملیات رزمی بود.

طی ماه‌های گذشته، دولت ترامپ به اسرائیل هشدار داده بود که به ایران حمله نکند و در صورت حمله از آن پشتیبانی نخواهد کرد. اما تا پایان هفته گذشته، لحن عمومی کاخ سفید تغییر کرد و حمایت بیشتری از اسرائیل نشان داد. در پشت صحنه نیز موضع از مخالفت شدید با یک عملیات نظامی گسترده به پذیرش احتمال وقوع آن و مقاومت کمتر تغییر یافت. از دلایل تغییر موضع ترامپ می‌توان به اعلام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در روز پنج‌شنبه مبنی بر نقض تعهدات عدم اشاعه توسط ایران اشاره کرد. ترامپ همچنین نگران گزارش‌های اسرائیل، آمریکا و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره پیشرفت‌های چشمگیر ایران در برنامه هسته‌ای بود و نمی‌خواست رئیس‌جمهوری باشد که ایران در دوران او به سلاح هسته‌ای دست یابد.

آمریکا از قبل به صورت پنهانی در حال آماده‌سازی مقدمات برای حمله اسرائیل بود. در روزهای اخیر، به فرماندهی اروپای آمریکا دستور داده شد برخی از هواپیماهای گشت‌زنی و شناسایی P-8 پوسایدون خود را به خاورمیانه منتقل کنند تا عملیات نظارتی انجام دهند. سپس، در اظهاراتی که هفته

گذشته توجه کمی را جلب کرد، ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین اعلام کرد که بیش از ۲۰ هزار موشک ضدپهپاد آمریکایی که برای کی‌یف در نظر گرفته شده بود، به خاورمیانه منتقل شده‌اند.

ترامپ و نتانیاهو چندین بار در هفته گذشته گفت‌وگو کردند و تا دوشنبه، ترامپ متقاعد شده بود که اسرائیل قصد حمله دارد و شروع به آماده‌سازی پشتیبانی بیشتر برای این حمله کرد. اندکی پس از این گفت‌وگو در روز دوشنبه، پنتاگون به فرماندهی اروپا دستور داد یک ناوشکن نیروی دریایی را برای دفاع از اسرائیل در برابر حمله احتمالی ایران اعزام کند که به دو ناوشکن دیگر و یک گروه رزمی ناو هواپیمابر که از قبل در منطقه بودند ملحق شد.

نقشی اساسی‌تر

مجله تایم نیز در تحلیلی به نقش آمریکا در حمله اسرائیل به ایران پرداخته است. در این تحلیل اشاره می‌شود که گزارش‌های متعددی حاکی از آن است که آمریکا ممکن است نقشی بسیار فراتر از آنچه رسماً اعلام شده ایفا کرده باشد. منابع ناشناس آمریکایی روز یکشنبه به رسانه‌های مختلف گفتند که ترامپ طرح اسرائیل برای ترور رهبر ایران را رد کرده است. اسرائیل چنین طرحی را تکذیب کرده، اما همین گزارش رد درخواست توسط ترامپ نشان‌دهنده سطحی از هماهنگی میان آمریکا و اسرائیل است.

وزیر خارجه ایران، عباس عراقچی، مدعی شد ایران شواهد محکمی دارد که نشان می‌دهد آمریکا از حمله اسرائیل پشتیبانی کرده است. وزارت خارجه ایران در بیانیه‌ای اعلام کرد این حملات بدون هماهنگی و تأیید آمریکا نمی‌توانست انجام شود و هشدار داد آمریکا در قبال پیامدهای خطرناک ماجراجویی اسرائیل مسئول خواهد بود.

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که اگرچه آمریکا رسماً مخالفت خود با حمله اسرائیل را اعلام کرده، اما در عمل چراغ سبز خصوصی به اسرائیل داده بود. شبکه خبری اکسیوس گزارش داد مقامات اسرائیلی ادعا می‌کنند این حملات در واقع با هماهنگی آمریکا انجام شده است. بر اساس جدیدترین گزارش‌ها، آمریکا حتی در طراحی حمله نیز مداخله داشته است. با این حال، پیام‌های مبهم درباره میزان مشارکت آمریکا ممکن است نشان‌دهنده اولویت‌های متفاوت بین آمریکا و اسرائیل باشد.

گزارش‌های متعددی حاکی از آن است که آمریکا ممکن است نقشی بسیار فراتر از آنچه رسماً اعلام شده ایفا کرده باشد. منابع ناشناس آمریکایی روز یکشنبه به رسانه‌های مختلف گفتند که ترامپ طرح اسرائیل برای ترور رهبر ایران را رد کرده است. اسرائیل چنین طرحی را تکذیب کرده، اما همین گزارش رد درخواست توسط ترامپ نشان‌دهنده سطحی از هماهنگی میان آمریکا و اسرائیل است.



آیا کالیفرنیا می‌تواند از ایالات متحده جدا شود؟ سودای جدایی

RNZ

زمانی که ترامپ دستور اعزام گارد ملی و تفنگداران دریایی به لس‌آنجلس را برای مقابله با اعتراضات علیه سیاست‌های سخت‌گیرانه مهاجرتی دولت خود صادر کرد، این بحث در برخی محافل به غوغا تبدیل شد. برخی گفتند زمان آن رسیده است که کالیفرنیا - ایالتی عمدتاً چپ‌گرا و پیشرو که در انتخابات سال گذشته تنها ۳۸ درصد آرا را به ترامپ داد - به‌طور کامل از ایالات متحده خارج شود. اما آیا کالیفرنیا واقعاً می‌تواند پس از ۱۷۵ سال عضویت در ایالات متحده، از آن جدا شود؟ چرا کالیفرنیا و ترامپ درگیر شده‌اند؟ درگیری بین ترامپ، جمهوری‌خواه، و گاوین نیوسام، فرماندار دموکرات کالیفرنیا، مدتی است که ادامه دارد، اما اعتراضات اخیر در لس‌آنجلس علیه اقدامات شدید ترامپ برای اخراج مهاجران

این تنش را به سطح جدیدی رسانده است. ترامپ دستور اعزام گارد ملی را برای سرکوب اعتراضات صادر کرد؛ وظیفه‌ای که معمولاً بر عهده فرمانداران است و منجر به شکایت نیوسام و کالیفرنیا علیه دولت ترامپ شده است. ترامپ سپس با اعزام تفنگداران دریایی، فشار را بیشتر کرد. او همچنین از ایده بی‌سابقه دستگیری نیوسام در صورت عدم اطاعت از دستورانش حمایت ضمنی کرد. از زمان آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ در ژانویه، او به‌طور گسترده اختیارات ریاست‌جمهوری را افزایش داده و با مخالفان برخورد شدیدی کرده است. هفته گذشته، سی‌ان‌ان گزارش داد که ترامپ در حال بررسی قطع بخش عمده‌ای از بودجه فدرال کالیفرنیا است. با این حال، هرچند ترامپ رئیس‌جمهور است، نیوسام همچنان

فرماندار پرجمعیت‌ترین ایالت آمریکا با نزدیک به ۴۰ میلیون نفر است که دو بار به این سمت انتخاب شده است. کالیفرنیا از قدرت اقتصادی بالایی برخوردار است. این ایالت با تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۳.۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۲۳، پنجمین اقتصاد بزرگ جهان است؛ بزرگ‌تر از هند، بریتانیا و فرانسه. اگر کالیفرنیا واقعاً جدا شود، بلافاصله به یکی از ابرقدرت‌های اقتصادی جهان تبدیل خواهد شد. آیا یک ایالت واقعاً می‌تواند از آمریکا جدا شود؟ «خیر؛ قانون اساسی آمریکا راهی برای جدایی مسالمت‌آمیز یک ایالت پیش‌بینی نکرده است». این را رابرت پاتمن، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه اوتاکو می‌گوید. با این حال، درگیری بین دولت فدرال و حقوق ایالت‌ها در سراسر تاریخ آمریکا



امتداد داشته است. آخرین و تنها باری که جدایی اتفاق افتاد، جنگ داخلی خونینی رخ داد. در اوج یک درگیری طولانی مدت بر سر وجود برده‌داری قانونی سیاه‌پوستان آمریکایی، ۱۱ ایالت از بقیه کشور جدا شدند. چهار سال نبرد از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ نزدیک به ۷۰۰ هزار آمریکایی را به کام مرگ کشاند و همچنان مرگبارترین جنگ در تاریخ این کشور باقی مانده است.

همیشه جنبش‌های جدایی‌طلبی و طرفدار تقسیم در بخش‌هایی از ایالات متحده در حال شکل‌گیری بوده است. هیچ‌یک از آن‌ها در واقع به جایی نرسیده‌اند. برای مثال، در کالیفرنیا سال‌ها است بحث‌های پراکنده‌ای درباره جداکردن مناطق روستایی شمال دور این ایالت و بخش‌هایی از جنوب اورگان برای تشکیل «ایالت جفرسون» جدید وجود داشته است.

در فضای ملتهب سال‌های ریاست جمهوری ترامپ، صحبت‌های مربوط به تقسیم کشور توسط جناح‌های سیاسی پررنگ‌تر شده است. پاتمن می‌گوید: «قطبیدگی سیاسی فزاینده میان ایالت‌های آبی و قرمز در آمریکا تهدیدی جدی برای ثبات نهادهای دموکراتیک محسوب می‌شود. شرایطی که منجر به شورش ۶ ژانویه ۲۰۲۱ در آمریکا (حمله حامیان ترامپ به ساختمان کنگره) شد، هنوز تعدیل نشده است و بنابراین نمی‌توان وقوع ناآرامی‌های بیشتر را رد کرد.»

مارجوری تیلور گرین، نماینده جمهوری‌خواه جورجیا، در سال ۲۰۲۳ خواستار «طلاق ملی» میان ایالت‌های موسوم به قرمز (جمهوری‌خواهان) و آبی (دموکرات‌ها) شد. یک نظرسنجی در سال ۲۰۲۱ توسط مرکز سیاست دانشگاه ویرجینیا نشان داد که ۵۲ درصد از رأی‌دهندگان ترامپ و ۴۱ درصد از رأی‌دهندگان بایدن حداقل تا حدی موافق هستند که از جدایی ایالت‌های آبی و قرمز از اتحادیه در جهت تشکیل کشور جداگانه خود حمایت می‌کنند. هم‌چنین در ژانویه، یک نظرسنجی که توسط YouGov برای گروه طرفدار جدایی «مؤسسه مستقل کالیفرنیا» انجام شد، نشان داد که ۶۱ درصد از کالیفرنیایی‌های مورد بررسی گفتند که اگر کالیفرنیا به صورت مسالمت‌آمیز جدا شود، وضعیت بهتری خواهد داشت.

پشتوانه قانونی جدایی چیست؟ در واقع پشتوانه بسیار اندکی وجود دارد. قانون اساسی خود کالیفرنیا به وضوح در ماده III، بخش ۱ می‌گوید: «ایالت کالیفرنیا بخش جدایی‌ناپذیر از ایالات متحده آمریکا است و قانون اساسی ایالات متحده قانون عالی این سرزمین است.» در همین حال، قانون اساسی آمریکا هیچ مکانیسمی برای اجازه جدایی در خود ندارد.

در سال ۱۸۶۹، اندکی پس از جنگ داخلی آمریکا، دیوان عالی کشور در پرونده تگزاس علیه وایت حکم داد که ایالت‌ها در واقع حق جدایی یکجانبه را ندارند و اتحادیه «ابدی» است؛ به عبارت دیگر «جایی برای تجدیدنظر یا فسخ وجود ندارد، مگر از طریق انقلاب یا موافقت ایالت‌ها.» این سابقه از آن

زمان تاکنون تقریباً حفظ شده است. از نظر تئوری ممکن است یک ایالت صرفاً استقلال خود را اعلام کند و عواقب آن را به جان بخرد، اما بار دیگر، آخرین باری که این اتفاق افتاد، صدها هزار نفر در جنگ داخلی جان باختند.

پاتمن گفت: «با نظرسنجی‌هایی که نشان می‌دهد تعداد قابل توجهی از آمریکایی‌ها از این موضوع نگران هستند، امکان وقوع دومین جنگ داخلی آمریکا نگرانی جدی است. مواردی شامل رشد افراط‌گرایی راست‌گرا، افزایش نابرابری اقتصادی، درگیری‌های فرهنگی و تأثیر تفرقه‌انگیز رسانه‌های اجتماعی، سبب تشدید این وضعیت شده‌اند.» با این حال، برخی افراد در حال حاضر در تلاش برای جداسازی کالیفرنیا هستند. جنبشی به نام «کال‌اگزیت» امیدوار است تا سال ۲۰۲۸ طرحی را برای رأی‌گیری در کالیفرنیا ارائه کند که می‌پرسد: «آیا کالیفرنیا باید از ایالات متحده خارج شود و به کشوری آزاد و مستقل تبدیل گردد؟»

مارکوس رویز اونز، سازمان‌دهنده کال‌اگزیت، سال‌ها است که تلاش می‌کند موضوع جدایی را مطرح کند. او در سال ۲۰۱۸ در مصاحبه‌ای با رادیو نیویورک گفت: «کالیفرنیایی‌ها می‌دانند که طرز فکرشان با دیگر آمریکایی‌ها متفاوت است. آمریکایی‌های معمولی مطمئن نیستند تغییرات آب‌وهوایی واقعی باشد، در مورد مفید بودن مهاجرت تردید دارند، خواهان سلاح‌های فراوان هستند و از هرگونه مقررات محدودکننده متنفرند و عموماً به دولت اعتماد ندارند.»

برای قرار دادن طرح جدید رویز اونز در رأی‌گیری، سازمان‌دهندگان باید ۵۶۶ هزار امضا جمع‌آوری کنند. برای تصویب، نیمی از رأی‌دهندگان ثبت‌نام‌شده باید در انتخابات شرکت کنند و حداقل ۵۵ درصد از آن‌ها باید رأی مثبت دهند. این به معنای عملی شدن فوری کال‌اگزیت نیست. سازمان‌دهندگان می‌گویند این رأی‌گیری بر سر «بی‌اعتمادی به ایالات متحده آمریکا» و «بیان خواست مردم کالیفرنیا برای استقلال» خواهد بود، اما باعث تغییر دولت فعلی کالیفرنیا یا روابط آن با آمریکا نمی‌شود.

در صورت تصویب طرح، کمیسیون ۲۰ نفره امکان‌سنجی استقلال کالیفرنیا را بررسی خواهد کرد. با این حال، راه طولانی تا هرگونه تغییر واقعی وجود دارد و احتمالاً دادگاه‌ها آن را متوقف خواهند کرد. دیوید کاریلو، مدیر مرکز قانون اساسی کالیفرنیا در دانشکده حقوق برکلی، گفت: «حتی اگر این طرح تصویب شود، عملاً راهی برای خروج کالیفرنیا از اتحادیه وجود ندارد.»

در مورد جنگ داخلی، این‌طور به نظر می‌رسد که با توجه به پیوندهای جهانی بسیار بیشتر از دهه ۱۸۶۰، این سناریو نیز بعید است. پاتمن می‌گوید: «هر درگیری داخلی در آمریکا امواج شوک‌آفرین جهانی ایجاد خواهد کرد و بنابراین مقاومت بین‌المللی بیشتری وجود خواهد داشت و احتمالاً برای جلوگیری از یک جنگ داخلی دیگر مداخله صورت خواهد گرفت.»

با این حال، بحث‌های جدایی‌طلبی به این زودی‌ها از بین نخواهد رفت، به‌ویژه با توجه به سیاست‌های به‌ظاهر بن‌بست‌شده آمریکا که همواره در نقطه جوش هستند. رویز اونز اخیراً به سی‌بی‌اس گفت: «ما فکر می‌کنیم به نقطه‌ای رسیده‌ایم که دیگر این سیستم کار نمی‌کند. افرادی هستند که به کالیفرنیا به عنوان یک ملت پاسخ خواهند داد.» چرا کالیفرنیا می‌تواند به جدایی فکر کند؟

۱) با تولید ناخالص داخلی ۴٫۱ تریلیون دلار، کالیفرنیا اخیراً از ژاپن پیشی گرفته و به عنوان چهارمین اقتصاد بزرگ جهان پس از ایالات متحده، چین و آلمان شناخته می‌شود.

۲) در سال ۲۰۲۴، نرخ رشد ۶ درصدی کالیفرنیا از سه اقتصاد برتر جهانی بیشتر بود: ایالات متحده (۳٫۵٪)، چین (۲٫۶٪) و آلمان (۲٫۸٪).

۳) تولید ناخالص داخلی کالیفرنیا (۴٫۱ تریلیون دلار) تنها ۸٫۸٪ کمتر از کل تولید ناخالص آلمان (۴٫۵ تریلیون دلار) است. علاوه بر این، کالیفرنیا این رقم را با کمتر از نصف جمعیت آلمان تولید می‌کند.

۴) کالیفرنیا در ایالات متحده از نظر تعداد شرکت‌های فورچون ۵۰۰، استارت‌آپ‌های جدید، دسترسی به سرمایه‌گذاری خطرپذیر، تولیدات صنعتی، صنایع پیشرفته و کشاورزی پیش‌تاز است.

۵) با جمعیتی حدود ۴۰ میلیون نفر، کالیفرنیا پرجمعیت‌ترین ایالت آمریکا است.

۶) کالیفرنیا از تنوع فرهنگی بالایی برخوردار است و میزبان ۱۰٫۶ میلیون مهاجر است که ۲۲٪ از جمعیت متولد خارج از کشور در آمریکا را تشکیل می‌دهند. ۷) کالیفرنیا از نظر وسعت، سومین ایالت بزرگ آمریکا است. آلاسکا و تگزاس به ترتیب در رتبه‌های اول و دوم قرار دارند.

۸) در سال ۲۰۲۴ نسبت به ۲۰۲۳، جرایم خشونت‌آمیز در این ایالت ۶٫۶٪ و جرایم مربوط به اموال ۸٫۵٪ کاهش یافته است.

۹) علاوه بر این، پنج شهر از ۱۰ شهر شاد آمریکا در کالیفرنیا قرار دارند که فرمونته در رتبه اول قرار گرفته است.

۱۰) با توجه به اقتصاد قوی، جمعیت زیاد و ویژگی‌های فرهنگی متمایز، جنبش قدرتمندی در کالیفرنیا برای جدایی از ایالات متحده و تبدیل شدن به یک کشور مستقل وجود دارد.

۱۱) با این حال، جدایی مستلزم اصلاح قانون اساسی آمریکا است که نیاز به تأیید دوسوم کنگره و سه‌چهارم ایالت‌ها دارد و این امر را عملاً غیرممکن می‌سازد.



استیون میلر، معمار سیاست سخت‌گیرانه مهاجرتی ترامپ کیست؟ معمار اعتراضات داخلی

Guardian

ثروتمند سانتا مونیکا به یک تحریک‌کننده نژادپرست تبدیل شد، جایی که در دبیرستان محلی به عنوان یک آشوبگر آتش‌بیار معروف شد. در کتاب «تنفرپراکن: استیون میلر، دونالد ترامپ و دستورکار ملی‌گرایان سفیدپوست» -که تاکنون تنها زندگی‌نامه منتشرشده درباره میلر است- نویسنده به بخشی از نوجوانی این چهره سیاسی آینده اشاره می‌کند، جایی که او ناگهان دوست صمیمی‌اش، «جیسون ایسلاس» را به دلیل قومیتش کنار گذاشت. ایسلاس، که یک مکزیک-آمریکایی است، در این باره می‌گوید: «مکالمه به طرز قابل توجهی آرام بود. او نفرتش را نسبت به من به شیوه‌ای آرام، خونسرد و عینی بیان کرد.» مقاله‌ای که میلر در ۱۶ سالگی برای یک وبسایت محلی نوشت، حاوی تحقیر همکلاسی‌هایش با اصالت اسپانیایی بود: «وقتی در کلاس نهم وارد دبیرستان سانتا مونیکا شدم، متوجه شدم تعدادی از دانش‌آموزان مهارت‌های ابتدایی انگلیسی را ندارند. با وجود جمعیت زیاد دانش‌آموزان هیسپانیک (آمریکایی‌های اسپانیایی‌زبان) در مدرسه‌مان، معمولاً تعداد بسیار کمی از آن‌ها در کلاس‌های پیشرفته من حضور دارند. این مدرسه جایی است که اسامه بن لادن در آن احساس راحتی می‌کرد.»

دلبستگی میلر به ایده‌های راست افراطی در

مهاجرت و گمرک ایالات متحده) در واشنگتن، میلر دستور داد تا از روش معمول تهیه فهرست مهاجران غیرقانونی مشکوک صرف‌نظر کنند و در عوض، فروشگاه‌های هوم دیپو (محل تجمع کارگران روزمزد برای استخدام کوتاه‌مدت) و 7-Eleven را هدف بگیرند تا دستگیری‌های گسترده انجام شود. این گزارش را وال استریت ژورنال منتشر کرد.

میلر به فاکس نیوز گفت که آپس باید روزانه حداقل ۳۰۰۰ دستگیری انجام دهد، رقمی بسیار فراتر از برآوردهای قبلی که بر اساس اولویت‌دهی به افراد دارای سابقه جنایی بود. این دستور همچنین خطر اشتباه و دستگیری‌های نادرست را افزایش می‌داد. بر این اساس، آپس نرخ دستگیری‌های خود را به شدت افزایش داد و طیف اهداف را گسترده‌تر کرد.

نتایج به وضوح قابل مشاهده بود. وقتی معترضان به خیابان‌ها ریختند، میلر بلافاصله با اتهام «شورش» به آن‌ها، بازی را خطرناک‌تر کرد. در میان این جنجال‌ها و ابراز خشم عمومی، میلر احتمالاً با خود لبخندی رضایت‌آمیز زد از اینکه توانست به زادگاهش ضربه بزند؛ شهری که در بسیاری جهات نماد روندهای فرهنگی مرفه‌ای است که طرفداران جنبش ماگا (MAGA)ی ترامپ از آن متنفر هستند.

میلر، فرزند خانواده‌ای مرفه و یهودی، در حومه

درحالی‌که لس‌آنجلس با درگیری‌های بین معترضان طرفدار مهاجران و نیروهای نظامی اعزام‌شده توسط دونالد ترامپ مواجه شده است، هیچ چهره‌ای به اندازه استیون میلر در کنار رئیس‌جمهور برجسته نبوده است. به عنوان مرد حاضر در دفتر بیضی‌شکل، این ترامپ است که به دلیل تصاحب قدرت دولت کالیفرنیا و استقرار ۴۰۰۰ نیروی گارد ملی و ۷۰۰ تفنگدار نیروی دریایی فعال در خیابان‌های شهری که بیشترین تعداد مهاجران بدون مدارک را در خود جای داده، متهم به اقتدارگرایی شده است.

اما در پشت صحنه، این نقطه اوج قدرت میلر بوده است. رویدادی که نفوذ او را در کاخ سفید روشن کرد، جایی که تأثیرش به مراتب فراتر از عنوان گمراه‌کننده‌اش به عنوان معاون رئیس کارکنان است. میلر، ۳۹ ساله، ممکن است محرک واقعی صحنه‌های آشفته‌ای باشد که طی چند روز در زادگاهش به وقوع پیوست. به عنوان معمار بلندمدت تلاش چندساله ترامپ برای بازتعریف سیاست مهاجرتی آمریکا، او مأموران مهاجرت و گمرک را تحت فشار قرار داده است تا تلاش‌های خود را برای دستگیری مهاجران تشدید کنند، چرا که آمار اخراج‌ها به مراتب کمتر از وعده‌های پیش از انتخابات بود.

ماه گذشته در جلسه‌ای در مقر اصلی آپس (اداره

دوران تحصیلمش در دانشگاه دوک در کارولینای شمالی نیز ادامه یافت، جایی که با متفکران و گروه‌های ملی‌گرای سفیدپوست ارتباط داشت. بر اساس گزارش مرکز قانون فقر جنوبی، او با «مرکز آزادی دیوید هوروویتز» همکاری می‌کرد که این مرکز آن را یک «گروه تنفر ضدمسلمان» تعریف کرده است. همچنین با ریچارد اسپنسر، رهبر ملی‌گرای سفیدپوستی که عبارت «راست‌آلترناتیو» را برای توصیف گروه‌هایی که هویت خود را بر اساس نژاد سفید تعریف می‌کنند، رواج داد، همکاری داشته است.

پس از فارغ‌التحصیلی، میلر به واشنگتن رفت تا در کنگره کار کند. ابتدا به عنوان منشی مطبوعاتی میشل باخمن، نماینده جمهوری خواه وقت مینه‌سوتا، فعالیت کرد و سپس برای جف سیسنز، سناتور محافظه‌کار آلاباما که بعدها به عنوان اولین دادستان کل ترامپ انتخاب شد، کار کرد. در همین نقش بود که شهرت او به عنوان نماد تبلیغات افراطی ضد مهاجرتی تثبیت شد. در سال ۲۰۱۳، میلر به سشنز کمک کرد تا یک لایحه دوجانبه را که قرار بود راه را برای اقامت مهاجران بدون مدارک هموار کند، به کلی دفن کند. برای غرق کردن این لایحه، میلر از بریتبارت نیوز، وب‌سایت راست‌گرایی که در آن زمان توسط استیو بین اداره می‌شد، استفاده کرد. این همکاری، بعدها به اتحادی سرنوشت‌ساز تبدیل شد.

ارتباط با بریتبارت، آن‌طور که در ایمیل‌های ارسالی او به سردبیران و گزارشگران فاش شد، پرده‌های بیشتری از دیدگاه‌های میلر درباره نژاد و مهاجرت را آشکار کرد. این مکاتبات نشان می‌داد که میلر وسواس خاصی نسبت به «قانون مهاجرت ۱۹۲۴» دارد؛ قانونی که توسط کالوین کولیدج، رئیس‌جمهور وقت، امضا شد و مهاجرت به آمریکا از بخش‌هایی خاص از جهان را به شدت محدود کرد. ناظران می‌گویند این قانون بر اساس معیارهای نژادی و اصلاح نژادی تنظیم شده بود. هیتلر بعدها در کتاب «نبرد من» از این قانون به عنوان الگویی برای آلمان تقدیر کرد.

وقتی ترامپ در سال ۲۰۱۵ کارزار انتخاباتی خود را با شعارهای جنجالی علیه مهاجران مکزیکی -که آن‌ها را «قاچاقچی مواد، جنایتکار و متجاوز» خواند- آغاز کرد، میلر از دفتر سشنز در سنا مرخصی گرفت تا به او بپیوندد. به توصیه بنی که در آن زمان رئیس کارزار ترامپ بود، میلر به عنوان نویسنده سخنانی‌ها منصوب شد که عمدتاً به دلیل تمرکزش بر مسئله مهاجرت بود؛ چرا که به موضوع محوری کمپین ترامپ تبدیل شده بود. این موقعیت به میلر فرصت داد تا توانایی خود در هم‌نوایی با ذات درونی ترامپ را به نمایش بگذارد. از آن زمان، این دو از نظر سیاسی جدایی‌ناپذیر شده‌اند.

میلر متن سخنرانی ترامپ با عنوان «هرچ‌ومرج آمریکایی» را برای مراسم تحلیف او در ژانویه ۲۰۱۷ نوشت. در مقام مشاور ارشد سیاستگذاری در

دولت اول ترامپ، او طراح برخی از جنجالی‌ترین اقدامات این دولت بود؛ از جمله «ممنوعیت مسلمانان» برای ورود اتباع هفت کشور مسلمان‌نشین و سیاست جداسازی کودکان مهاجر از والدینشان در مرز جنوبی.

پس از شکست ترامپ در برابر جو بایدن در انتخابات ۲۰۲۰، میلر به حمایت از رئیس‌جمهور سابق ادامه داد. حتی زمانی که آینده سیاسی ترامپ پس از حمله ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به کنگره آمریکا به نظر نابود می‌رسید. در نتیجه، او در حلقه درونی ترامپ هر روز قدرتمندتر شد. شاید امتیاز اضافی او این بود که از این رابطه برای عقد قراردادهای مشاوره پرسود سوءاستفاده نکرد و در عوض یک سازمان غیرانتفاعی به نام «بنیاد حقوقی آمریکا اول» تأسیس کرد.

در همین حال، او وقت خود را وقف مطالعه راه‌های غلبه بر موانعی کرد که در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ، برنامه‌های او را متوقف ساخته بود. نتایج این تلاش‌ها در سیل فرمان‌های اجرایی طی ماه‌های اول بازگشت ترامپ به کاخ سفید آشکار شد. میلر عمداً تلاش کرد تا با نوعی پروپاگاندای اطلاعاتی، ظرفیت دادگاه‌ها و رسانه‌ها برای واکنش را از بین ببرد. هیچ فرمانی به اندازه دستور صادرشده در روز تحلیف دوم ترامپ (۲۰ ژانویه) نماینده تفکر میلر نبود و آن عبارت بود از: تلاش برای لغو تابعیت تولد (Birthright Citizenship) برای کودکانی که از والدین بدون مدارک متولد می‌شوند. این فرمان با چالش قضایی مواجه شد و پس از اعتراض دولت به صلاحیت دادگاه‌های پایین‌تر برای صدور دستورهای سراسری، اکنون در دیوان عالی کشور در حال بررسی است. این همه در حالی است که این حق در قانون اساسی آمریکا تضمین شده است.

شور و حرارت ضد مهاجرتی میلر گاه حتی از ترامپ هم فراتر رفته است. به گزارش نیویورک تایمز، ترامپ سال گذشته در یک جلسه انتخاباتی گفت: «اگر تصمیم با میلر بود، فقط ۱۰۰ میلیون نفر در آمریکا زندگی می‌کردند و همه شبیه خودش بودند!» پیوند این دو چنان عمیق شده که میلر را در برخی محافل «شناسه (id) رئیس‌جمهور» نامیده‌اند. یک مشاور سابق ترامپ به ان‌بی‌سی گفت: «مدت‌ها است که او چنین نقشی دارد. فقط حالا اهرم و قدرت لازم برای اجرای کامل آن را دارد.» برخی دیگر او را «تأثیرگذارترین مقام کاخ سفید» از زمان دیک چنی (معاون رئیس‌جمهور در دوران جورج دبلیو بوش) دانسته‌اند.

منتقدان میلر را ریشه تمام شرور در کاخ سفید ترامپ می‌دانند. بن ری لوجان، سناتور دموکرات نیومکزیکو، به ان‌بی‌سی گفت: «استیون میلر مسئول همه اتفاقات بد در ایالات متحده است.» جایگاه بلندپایه میلر در کنار ترامپ در ماجرای اخیر «سیگنال‌گیت» آشکار شد؛ هنگامی که جفری گلدبرگ، سردبیر

مجله آتلانتیک، به اشتباه به یک گروه چت دولتی دعوت شد که درباره حمله هوایی به حوثی‌های یمن (که با موشک‌باران اسرائیل خطوط کشتیرانی کانال سوئز را تهدید می‌کردند) بحث می‌کرد. وقتی جی.دی. ونس (معاون رئیس‌جمهور) این حملات را زیر سؤال برد و پرسید «آیا رئیس‌جمهور می‌داند این چه قدر با مواضع او درباره اروپا در تناقض است؟»، میلر به وضوح او را سر جای خود نشاند و گفت: «آن‌طور که من شنیدم، رئیس‌جمهور واضح گفت: چراغ سبز.»

روشن‌ترین گواه درباره جایگاه میلر را خود ترامپ ارائه داد. وقتی کریستن ولکر، مجری ان‌بی‌سی، از او درباره شایعات انتصاب میلر به عنوان مشاور امنیت ملی (پست مهمی که فعلاً به طور موقت توسط مارکو روبیو، وزیر امور خارجه پر شده است) پرسید، ترامپ در پاسخ گفت: «استیون جایگاهی بسیار بالاتر از آن در سلسله مراتب دارد.»

نتیجه این شده است که ردپای میلر در همه حوزه‌های سیاستگذاری دیده می‌شود. حتی در وزارت امور خارجه، جایی که او موفق شد متحدش کریستوفر لاندائو را به عنوان معاون روبیو منصوب کند. به گفته منابع داخلی به گاردین، هدف نهایی، کنترل ورود خارجی‌ها به خاک آمریکا است. در وزارت امور خارجه، لاندائو به رابطه کلیدی با مقامات بخش امور کنسولی تبدیل شده است؛ بخشی که اکنون تحت مدیریت گروهی از دیپلمات‌های محافظه‌کار قرار گرفته و مأموریت آن به کنترل مهاجرت تغییر جهت داده است. مقامات این وزارتخانه اخیراً در حمله‌های آیس برای ردیابی مهاجران ثبت‌نشده، به مأموران اف‌بی‌آی پیوسته‌اند.

تاراسیت‌مایر، مدیر سابق ارتباطات جمهوری خواهان در کنگره، با ابراز تاسف از صعود میلر می‌گوید او اکنون می‌تواند «از قدرت دولت فدرال برای تحقق دیدگاه فاشیستی خود استفاده کند.» بیت‌مایر که اکنون هدایت پروژه سینکا (یک کمیته اقدام سیاسی با محوریت زنان) را بر عهده دارد، افزود: «این دیدگاه اکنون به سیاست و هدف اصلی ریاست‌جمهوری ترامپ تبدیل شده است. عوام‌فریبی حول مهاجرت همواره محور صعود سیاسی ترامپ بوده است و میلر با ترکیب آرزویش برای سفیدتر و یک‌دست‌تر کردن آمریکا با قدرت بی‌قیدوبند ریاست‌جمهوری، تهدیدی جدی ایجاد کرده است. تهدیدی که باید هر آمریکایی معتقد به حاکمیت قانون را نگران کند.»

روشن‌ترین گواه درباره جایگاه میلر را خود ترامپ ارائه داد. وقتی کریستن ولکر، مجری ان‌بی‌سی، از او درباره شایعات انتصاب میلر به عنوان مشاور امنیت ملی (پست مهمی که فعلاً به طور موقت توسط مارکو روبیو، وزیر امور خارجه پر شده است) پرسید، ترامپ در پاسخ گفت: «استیون جایگاهی بسیار بالاتر از آن در سلسله مراتب دارد.»



چین سلاح هرگز کافی نیست

- مائو چگونه توانست؟
- وزن جنوب جهانی
- سیاست مالی جسوانه

هواپیمای نسل ۴/۵ فرانسه چگونه توسط پاکستان سقوط کرد؟ سلاح هرگز کافی نیست

THE CHINA ACADEMY

۷ مه، نیروی هوایی پاکستان از جنگنده J-10CE ساخت چین برای سرنگونی پنج هواپیمای جنگی هندی، از جمله به اصطلاح قدرتمندترین جنگنده نسل ۴.۵، داسو رافائل، استفاده کرد. رویترز تأیید کرد که هیچ یک از این دستاوردها شامل F-16ها نبوده است. رسانه‌های غربی، تأمین موشک PL-15E با عملکرد بالاتر را به چین نسبت دادند. با این حال، پروفیسور وانگ شیانگسوی، سرهنگ سابق نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش خلق و استراتژیست چینی، استدلال می‌کند که این درک در همان دامی می‌افتد که هند گرفتار آن شده است. در واقع، بزرگترین کمکی که چین به پاکستان ارائه داد، سه مفهوم استراتژیک بود.

اولین مفهوم استراتژیک:

جنگ سیستم‌ها

در این درگیری هوایی، یک نکته برجسته وجود دارد؛ تمام رافائل‌ها در خاک هند سقوط کردند، در حالی که جی-۱۰های پاکستان بدون هیچ آسیبی از آن خارج شدند. از یک سو، این در واقع به لطف برد ۱۴۵ کیلومتری موشک PL-15E - ۴۵ بود که ۴۵ کیلومتر بیشتر از موشک‌های Meteor رافائل برد داشتند. این فاصله برتری آشکاری در نبردهای فراتر از دید بصری ایجاد می‌کرد. با این حال، در اوایل سال ۲۰۲۲، هند با موفقیت موشک Astra-II را روی Su-30MKI های خود آزمایش کرد و ادعا کرد که برد آن ۱۶۰ کیلومتر است. پس چرا نیروی هوایی هند در آن روز نتوانست حتی یک J-10C را سرنگون کند؟

طبق گزارش Defense Security Asia، در طول این عملیات، جنگنده‌های J-10C پاکستان سکوت کامل راداری و رادیویی را حفظ کردند و موشک‌ها را فقط از فاصله‌ای ایمن و غیر قابل شناسایی شلیک کردند. شناسایی و هدایت هدف توسط سکوها‌های هشدار اولیه

هوابرد مانند ZDK-03 که آن هم از چین وارد می‌شود، انجام می‌شد. این بدان معناست که در پرواز هر موشک، گیرنده‌های هشدار راداری رافائل چیزی را شناسایی نکردند. زمانی که جستجوگر فعال موشک در حدود ۲۰ کیلومتری از هدف فعال شد، خلبانان هندی تقریباً هیچ زمانی برای انجام اقدامات فرار مؤثر نداشتند.

این تاکتیک به خلبانان پاکستانی اجازه می‌دهد تا در امنیت مطلق حمله کنند، اما نیازمند پیوندهای داده‌ای قوی بین دارایی‌های متعدد است. در یک سیستم پیوند داده‌ای توسعه‌یافته، ادغام مناسب می‌تواند هم‌افزایی بسیار بیشتری نسبت به مجموع اجزای آن ایجاد کند. با این حال، ارتباطات بین سیستمی اغلب با ناکارآمدی‌های شدیدی مواجه است اما پاکستان در ساخت شبکه پیوند داده‌ای از هند سبقت گرفته است. مزیتی که همواره دست کم گرفته می‌شود.

برتری پاکستان صرفاً از استانداردسازی ناوگان خود ناشی شده است. این کشور تنها شش نوع جت جنگنده دارد و تمام جنگنده‌ها و هواپیماهای هشدار اولیه‌ای که از سال ۲۰۰۰ خریداری کرده، ساخت چین هستند. در مقابل، هند چهارده نوع جنگنده از پنج کشور را در اختیار دارد. در طول ۲۵ سال گذشته، این کشور جت‌هایی از روسیه و فرانسه و هواپیماهای هشدار اولیه‌ای از برزیل خریداری کرده است. این تعدد پیچیدگی ادغام لینک داده را در مقایسه با پاکستان سه برابر می‌کند.

اگر صرفاً به مشخصات عملکردی منفرد نگاه کنیم، نیروی هوایی هند دست بالاتر را داراست اما سیستم‌های اویونیک و موشکی آن از چارچوب‌های کاملاً ناسازگار و اغلب متضاد غربی و روسی سرچشمه می‌گیرند. تایمز آو ایندیا

فاش کرد گاهی اوقات جنگنده‌های روسی و فرانسوی هند، به غیر از هدایت موشک‌های یکدیگر، در برقراری ارتباط نیز شکست می‌خورند، این رویکرد ترکیبی و تطبیقی بهای سنگینی را به بار آورده است. در سال ۲۰۱۹، موشک پدافند هوایی هند یک هلیکوپتر خودی را به اشتباه به عنوان هلیکوپتر دشمن شناسایی کرد و باعث کشت شدن شش نظامی و یک غیرنظامی شد. این حادثه ناشی از ناسازگاری بین موشک‌های ساخت اسرائیل و هلیکوپترهای ترابری روسی بود که نمی‌توانستند داده‌های شناسایی را به اشتراک بگذارند. در پاسخ، هند تصمیم

گرفت سیستم لینک داده Vayulink

خود را توسعه دهد و

آن را در نمایشگاه

Aero India 2023

به نمایش

گذاشت.





این سرویس ادعا کرده می‌تواند شناسایی و موقعیت‌یابی دقیق و بلادرنگ را برای هر سه سرویس فراهم کند. اما یک ماه بعد، فوربس از برخورد هوایی بین یک Su 30MKI و یک Mirage 2000 در حین تمرینات خبر داد که منجر به کشته شدن یک خلبان و زخمی شدن دیگری شد. توانایی این سیستم در ارائه هماهنگی لازم همه سامانه‌ها همچنان محل تردید است. همه این‌ها نشان می‌دهد که تنها برد موشک یا توان خود جنگنده کافی نیست.

مفهوم استراتژیک دوم:

مردم به عنوان هسته در سال ۱۹۳۸ مائو تسه‌تونگ اظهار داشت: «سلاح‌ها عامل مهمی در جنگ هستند، اما عامل تعیین‌کننده نیستند؛ عامل تعیین‌کننده مردم هستند، نه سخت‌افزار.» این مشاهده به‌ویژه در نبردهای هوایی مدرن صادق است.

خلبانان پاکستانی به طور متوسط سالانه ۳۰ تا ۴۰ ساعت بیشتر از هم‌تایان هندی خود پرواز می‌کنند. از سال ۲۰۱۱، نیروی هوایی پاکستان در رزمایش مشترک شاهین با نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش خلق (PLA) شرکت کرده و سالانه تاکتیک‌های هوایی پیشرفته را ارتقا می‌دهد. مجلهٔ میلیتاری آبزرور خاطرنشان می‌کند که پاکستان یک دسته مهاجم را به کار می‌گیرد که با جت‌های ۱۰-۱ خود قابلیت‌های رافال را شبیه‌سازی می‌کنند و آموزش‌های متناسب با دشمن را ارائه می‌دهند. بنابراین، توانایی پاکستان در سرنگونی سه فروند رافال در یک روز، شانسی نبود، بلکه محصول یک دهه تلاش بی‌وقفه برای تقویت و بهبود توانایی بود.

در ۹ دسامبر ۲۰۲۰، نیروی هوایی پاکستان و نیروی هوایی ارتش آزادی‌بخش خلق (PLAAF) رزمایش دوجانبهٔ شاهین ۹ را در جدیدترین پایگاه هوایی پاکستان، بولاری، آغاز کردند. در مقابل، نیروی هوایی هند نه تنها با کیفیت آموزش، بلکه با انضباط اولیه نیز دست و پنجه نرم می‌کند. گزارش یک هیئت از مجلس هند نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۲، بیش از نیمی از ۳۴ سقوط هواپیما ناشی از خطای انسانی بوده است - از جمله سقوط مرگباری که منجر به کشته شدن ژنرال بیپین راوات، رئیس سابق ستاد دفاع (CDS)، شد. تصمیم هند برای تشدید درگیری تنها نشان دهندهٔ عدم درک این موضوع است که بزرگترین نقطه ضعف آن در مردمش نهفته است، نه تجهیزاتش.

مفهوم استراتژیک سوم:

جنگ به عنوان جدی‌ترین مسئله‌ی دولت جنگ، امور مالی یک ملت را به اندازه تسلیحات آن آزمایش می‌کند. تنها با پاسخ

دادن به «چرا برای جنگ آماده می‌شویم؟» و «برای چه می‌جنگیم؟» یک ارتش می‌تواند به روح واقعی دست یابد و به جای اینکه ابزاری برای سیاستمداران و شرکت‌های تسلیحاتی برای کسب درآمد باشد، به نگهبان مردم خود تبدیل شود.

پاکستان در پاسخ به این سوالات، پاسخ‌های روشنی دارد. از سال ۱۹۴۷، هند و پاکستان سه جنگ بزرگ را پشت سر گذاشته‌اند و مرز مورد مناقشه همچنان یک فشار امنیتی ملموس بر پاکستان است. همین مسأله باعث آمادگی همیشگی ارتش پاکستان برای یک دفاع موثر، به جای خریدهای پرهزینه و گاه بی‌اثر می‌شود.

برای چین، اگرچه اختلاف مرزی با هند همچنان ادامه داشت، اما پس از جنگ ۱۹۶۲، هند دیگر نگرانی اصلی چین نبود. ضربهٔ روحی واقعی در ماه مه ۱۹۹۹ رخ داد، زمانی که ایالات متحده سفارت چین در یوگسلاوی را بمباران کرد و سه روزنامه‌نگار چینی را به قتل رساند. طبق قوانین بین‌المللی، این یک حملهٔ مستقیم به خاک چین بود، اما ایالات متحده آن را به عنوان یک تصادف رد کرد و مطمئن بود که چین فاقد ابزار تلافی‌جویانه است. این تکبر، پروژهٔ ۹۹۵ چین را برانگیخت و به توسعهٔ سریع موشک‌ها، جنگنده‌ها و سایر سلاح‌های استراتژیک دامن زد تا اطمینان حاصل شود که تحقیر ملی هرگز تکرار نخواهد شد. ربع قرن دیگر، زمانی که جنگنده‌های رادارگریز نسل ششم سایه می‌اندازند، موشک‌های DF-17 افق را می‌شکافند و ماهواره‌های کوانتومی از میان صورت‌های فلکی عبور می‌کنند، زورگویی به این کشور را از ذهن‌ها دور می‌سازند.

چرا چین نمی تواند جنگ ایران را نادیده بگیرد؟ قدر ایران-وضع چین

در میانه جنگ ایران و اسرائیل؛ یکی از مهم ترین سوالاتی که به ذهن هر صاحب ذکاوتی خطور می کند نسبت ایران با قدرت های دیگر است ؟ اینکه میدان حاضر چه نقشی را برای آنها در نظر گرفته است یا اینکه بازیگران میدان چگونه نقشی برای آنها رقم خواهند زد ؟ همه می دانند این جنگی نیست که تنها یک نفر در آن پیروز و طرف دیگر شکست خورده بیرون بیاید و بعد از آن زندگی به روال سابق برگردد. اینجا جنگی در میان است که شبکه ای از معادلات را بر هم خواهد زد و سوال اصلی این است که جهان چگونه به آینده خویش می نگرد ؟ اینجا آینده در حال نوشته شدن است. آیا قدرت های دیگر خواهان نقشی در این آینده هستند ؟ آیا قدرت های دیگر تقدیر خود را با فرجام این کشمکش گره خورده می بینند یا نه ؟

قدر ایران از دل همین وضعیت می جوشد . این روایت کلان ماجراست و آن را می توان به سوالات خردتری مانند نسبت اعراب یا روس ها یا همسایگان با ایران تبدیل کرد؛ اما سوال ما در این یادداشت نسبت ایران و چین است . با در نظر گرفتن وضع چین، قدر ایران چه موضعی را از می طلبد ؟ شاید همه از این گزاره کلیشه ای آگاه باشند که چین حافظ منافع اقتصادی خویش است و از دخالت در امور سیاسی کشورها کناره گیری می کند . تنها دلیل ربط او به این جنگ خون سیاه نفت است . در نتیجه اگر چین توانایی تزریق این خون از راه دیگری را داشته باشد، یا قدرتی دیگر تضامینی برای تامین این نیاز داده باشد، می تواند پای او را از این ماجرا بیرون بکشد و نقش تماشاگر را برای او در نظر بگیرد.

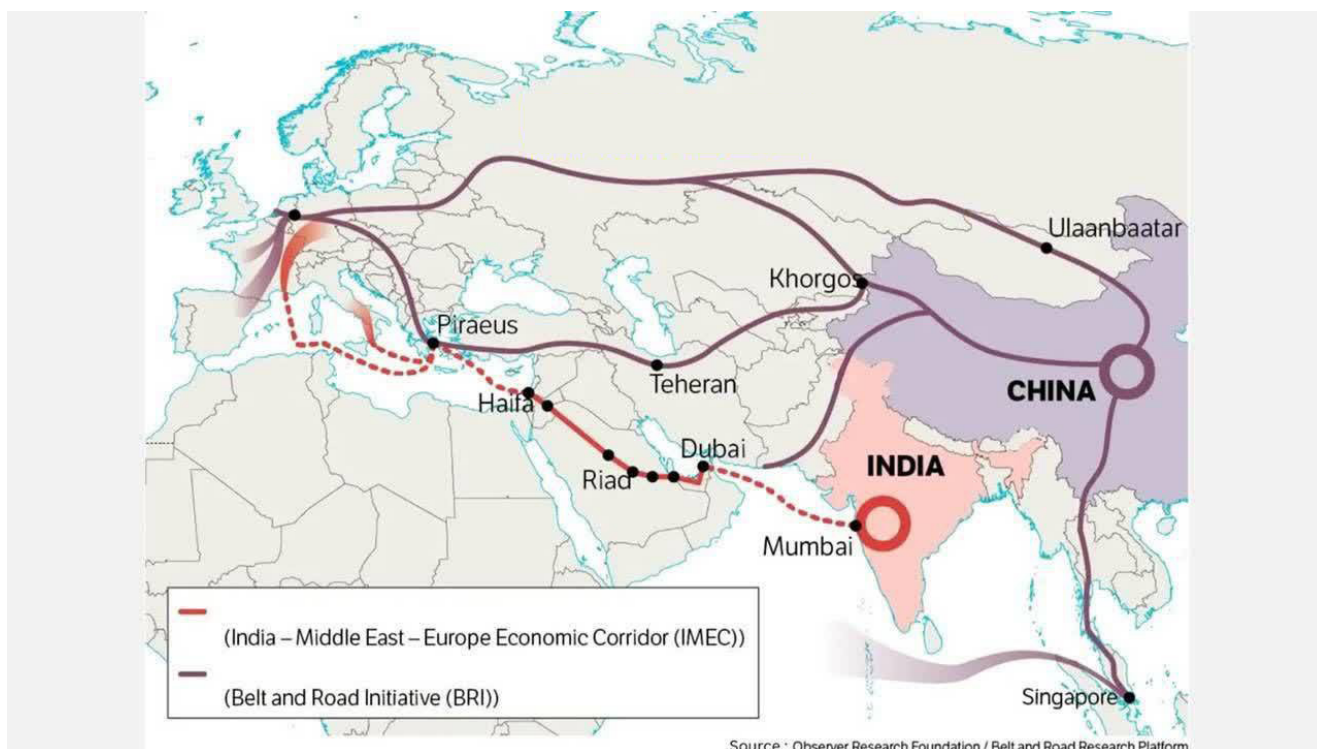
اما آیا واقعا این چنین است ؟! آیا ایران معنایی فراتر از یک چاه نفت برای چین ندارد؟! آیا چین از نقطه دید خود، استقلال ایران و استقلال خود را هم بسته نمی بیند ؟ برای پاسخ به این سوال باید در وضع چین و نحوه حضور او در جهان کنکاش

کنیم . این سوالی نیست که با اعداد بشکته های نفت تامین شده از خلیج فارس یا سهم ایران و خلیج در سید واردات نفت چین پاسخ داده شود. که اگر این طور باشد، نگرانی عده ای از بی طرفی چین قابل تامل خواهد بود؛ اما از نقطه نظر استقلال و اراده، گرانبهاترین کالای جهان نه طلاست و نه نفت و نه سودهای تجارت. سلطه و قدرت تحمیل اراده با ارزش ترین امکان انسان و جوامع است . اگر با این چهارچوب به دیدار چین برویم شاید ملت و دولت چین دهه های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ خویش را به یاد داشته باشد که چگونه آمریکا با ساختن قفس تحریم، مانع پیشروی و حیات استقلال طلبانه ای شد که با تأسیس جمهوری خلق چین همراه بود. دوره ای که مردم را وادار به مقاومت و تلاش های پرهزینه و مشقت باری برای گشودن راه های جایگزین برای حفظ حیات خویش کرد و البته چین از دل این دوره با شهامت و جسارت بیرون آمد و اراده خویش را در نهایت بر پا کرد . اینجا بحث اراده و انسان در کار است و جغرافیای آن تنها مرزهای مصنوعی کشیده شده روی نقشه های کاغذی نیست.

چین اگر چنین نگاهی به خود داشت امروز در اقیانوس هند چه می کرد ؟ دور زدن کانال مالاکا با اجرای طرح های کمربند-جاده یا سرمایه گذاری های کلان در بنادر پاکستانی چه کارکردی داشت؟ یا دورتر از آن در خلیج مکزیک و کانال پاناما چه می کرد ؟ آیا او نمی داند حوزه مونرو چه خطراتی را برای او به دنبال دارد و بازی با دم شیر است؟ خلیج مکزیک و خلیج فارس دو مدار مهم تامین انرژی جهان اند . کنترل این بخش ها یعنی کنترل بخش عمده ای از تجارت های جهانی و اهمی برای تمام میزهای مذاکره اعم از سیاسی و اقتصادی. به نظر می رسد چین نه از نقطه نظر سرد بده بستان اقتصادی بلکه از نقطه نظر تضمین حیات خویش، در صحنه های جهانی حاضر است. اگر آمریکا هم

بر خلیج مکزیک نظارت و کنترل داشته باشد و هم به واسطه اسرائیل به عنوان نماینده منافع غربی بر خلیج فارس، چه عاقبتی در انتظار چین خواهد بود ؟ دریای سرخ چه اهمیتی برای چین دارد که او را با سرنوشت کشورهای حاشیه آن در شاخ آفریقا یا جنوب عربستان پیوند می زند و به مواجهه با ناوهای آمریکایی می کشاند؟

چین امروز هم با صحنه ای مشابه با لحظه های تأسیس خویش روبروست . جنگ های اقتصادی که آمریکا علیه او به راه می اندازد یک هدف بزرگ را دنبال می کنند . اینکه به چین هشدار داده شود رشد و توسعه او متعلق به او نیست و دیگران تاب سرکشی یا سرپیچی او را ندارند. اینکه اگر چنین رفتاری از چین سر بزند حاضرند تمام رگ های حیات او را قطع کنند . فراتر از نقل و انتقال نفت تسلط بر مبادی نفت است . اینجا سلاح هایی بسیار پر قدرت تر از تعرفه ها هستند. تاکنون نشانه هایی از این ادراک از طرف چینی مشاهده شده است. پروازهای پنهانی که از طرف چین وارد ایران می شوند، طرف اسرائیلی را برای بمباران فرودگاه مشهد دستپاچه کرده است. گفتارهای پراکنده ای از در اختیار گذاشتن سیستم های ماهواره ای چین و کمک به سامانه های راداری ایران شنیده می شود. امروز که این تحلیل ثبت می شود خبری از ورود چند کشتی اطلاعاتی چینی به خلیج فارس منتشر شده است که توانایی راداری و ضد راداری ایران را به طرز قابل توجهی تقویت خواهند کرد. همه این اخبار ممکن است حکایت از پشتیبانی اطلاعاتی و حتی تسلیحاتی چین از ایران داشته باشد. رفتاری که می تواند مهر تاییدی بر خودآگاهی چین از نقش حائز اهمیت ایران برای او در مناسباتی فراتر از چاه های نفتی داشته باشد.



چین کجای جنگ ایران و رژیم صهیونیستی قرار دارد؟

پایان رویای چینی

فرهیختگان

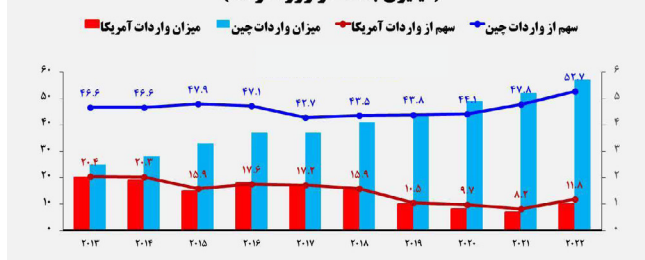
خواهد رفت. تجارت چین با کشورهای خاورمیانه ۴۲۴ میلیارد دلار بوده که این رقم بیش از ۳ برابر تجارت آمریکا با این کشورهاست. با شکست ایران در جنگ پیش رو، نفوذ چین در این بازارها نیز آسیب جدی خواهد دید. نکته آخر هم اینکه طبق اسناد امنیت ملی آمریکا، هیچ اولویتی بالاتر از مهار چین برای ایالات متحده وجود ندارد. چینی‌ها به خوبی می‌دانند که بعد از حمله به ایران، نوبت آنها خواهد بود

اوکراین، مسیر روسیه با محدودیت مواجه شده و با از دست رفتن ایران، عملاً طرح BRI چین عقیم خواهد شد. هم‌اکنون ۸۰ درصد از نفت وارداتی چین از تنگه مالاکا عبور می‌کند که این تنگه تحت سیطره آمریکاست. تضعیف طرح BRI نیز معنایی جز تقویت طرح IMEC ندارد که هند را به عنوان رقیب چین تقویت می‌کند. شکست ایران معنایی جز یکدست شدن غرب آسیا به نفع آمریکا و اسرائیل ندارد و در تنگه هرمز نیز دست چینی‌ها در تامین ۶۰ درصد از نفت وارداتی خود زیر ساطور آمریکا

حمله اسرائیل به ایران؛ پایان رویای چینی/ چین کجای جنگ قرار دارد؟ ۷ روز از آغاز جنگ بین ایران و اسرائیل می‌گذرد و اخباری درباره کمک چینی‌ها به ایران به گوش می‌رسد. اما چین چه ضرباتی از شکست احتمالی ایران خواهد خورد؟ چینی‌ها برای رفع وابستگی خود به تنگه مالاکا و دسترسی به بازارهای اروپا از مسیر زمینی، پروژه جاده ابریشم جدید یا BRI را طراحی کرده‌اند. این طرح کریدوری از دو مسیر موازی روسیه و ایران عبور خواهد کرد. بعد از جنگ

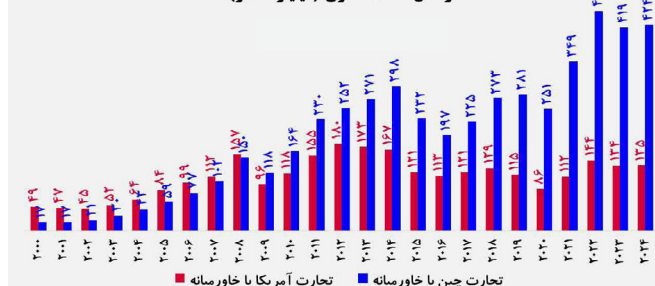
وابستگی آمریکا و چین به نفت خاورمیانه

(میلیون بشکه در روز، درصد)



وضعیت تجارت چین و آمریکا با کشورهای خاورمیانه

از سال ۲۰۰۰ تاکنون (میلیارد دلار)





مائو چگونه محاصره تجاری ایالات متحده را در هم شکست شکست محاصره

THE CHINA ACADEMY

چین با اقتصادی ویران، فقر گسترده و صنایعی در شرف فروپاشی بود و برای بازسازی به شدت به سرمایه، تدارکات و فناوری نیاز داشت. در اول اکتبر ۱۹۴۹، مائو تسه تونگ تأسیس جمهوری خلق چین را اعلام کرد. با این حال، در این برهه حساس، ایالات متحده محاصره و تحریم شدیدی را علیه کشورهای سوسیالیستی اعمال کرد و عامدانه مانع بهبود و رشد اقتصادی آنها شد. واشنگتن حتی مشارکت در این تحریم را به دریافت کمک‌های ایالات متحده گره زد و سایر کشورها را مجبور به قطع تجارت عادی با این کشورها کرد. این سیاست، مؤلفه کلیدی استراتژی جنگ سرد آمریکا بود که تحریم اقتصادی را با مهار نظامی ترکیب می‌کرد و هیچ کشور دیگری با محدودیت‌هایی مشابه چین مواجه نبود.

محاصره و تحریم آمریکا علیه چین

دولت ایالات متحده اعلام کرد: «تحت هیچ شرایطی پکن را به رسمیت نشناسید و با آن تجارت نکنید» و اصرار داشت که «باید شرایطی ایجاد شود تا فروپاشی این رژیم تسریع شود». شورای امنیت ملی ایالات متحده این موضع را رسمیت بخشید و تلاش‌ها را برای جلوگیری از دستیابی چین به مواد و تجهیزات نظامی حیاتی، خارج از بلوک شوروی، هدایت کرد. این شورا کمک‌های اقتصادی ایالات متحده به چین را مردود و سرمایه‌گذاری خصوصی در این کشور را بی معنا ساخت. در نوامبر ۱۹۴۹، ایالات متحده رهبری ایجاد کمیته هماهنگی کنترل صادرات چندجانبه (COCOM) را برعهده گرفت

بدون مجوزهای صادراتی ویژه ممنوع شد. در اواسط آگوست ۱۹۵۰، ایالات متحده با قانون صادرات کالاهای ممنوعه، محدودیت‌ها را بیشتر کرد و ده دسته اصلی کالا، از جمله: ماشین‌آلات فلزکاری، فلزات غیرآهنی، مواد شیمیایی و تجهیزات شیمیایی، تجهیزات حمل و نقل، تجهیزات مخابراتی و سیستم‌های ناوبری دریایی را ممنوع کرد. این قانون مقرر می‌کرد که تمام صادرات به اتحاد جماهیر شوروی، چین و کشورهای بلوک شرق، صرف نظر از ارزش، نیاز به مجوزهای صادراتی داشته باشند. این سرکوب در ماه سپتامبر با کنترل‌های جدید صادرات پنبه، ممنوعیت کامل بیش از ۲۰ ماده استراتژیک، از جمله فولاد و تجهیزات راه‌آهن و درخواست مجوز برای تمام کالاهای استراتژیک ارسال شده به هنگ کنگ و ماکائو ادامه یافت. در ۲۸ اکتبر، به مقامات گمرک ایالات متحده دستور داده شد تا کشتی‌های تجاری آمریکایی لنکر انداخته در فیلادلفیا را بازرسی کرده و هرگونه مواد صادراتی ممنوعه به مقصد چین را توقیف کنند. تا ماه نوامبر، وزارت بازرگانی فهرست کنترل خود را به طور چشمگیری

و با ائتلافی از ۱۴ کشور سرمایه‌داری مستقر در پاریس، محدودیت‌های تجاری استراتژیک علیه کشورهای سوسیالیستی را اجرا کرد.

از سال ۱۹۵۰، ایالات متحده محاصره و تحریم خود را ماه به ماه تشدید کرد. در ماه فوریه، بریتانیا را تحت فشار قرار داد تا ارسال مواد استراتژیک به چین را متوقف کند. در ماه مارس، از قانون کنترل مواد استراتژیک رونمایی کرد که بیش از ۶۰۰ دسته کالا، از جمله ماشین‌آلات، تجهیزات حمل و نقل، محصولات فلزی و مواد شیمیایی را محدود می‌کرد. ایالات متحده همچنین از همه کشورهایی که کمک‌های طرح مارشال را دریافت می‌کردند خواست که تحریم‌های مشابهی را علیه چین اعمال کنند و تهدید کرد که وام‌های هر کشوری را که از رعایت این قانون خودداری کند، کاهش خواهد داد.

در ماه مه ۱۹۵۰، قانون کنترل صادرات سال ۱۹۴۶ خود را اصلاح کرد و محدودیت‌های تجاری را به طور قابل توجهی تشدید نمود. با این اقدام حمل‌یازده کالای استراتژیک از جمله نفت سفید، لاستیک، روغن نارگیل، مس، الماس، سرب و نقره را به سرزمین اصلی چین و ماکائو

دولت ایالات متحده اعلام کرد: «تحت هیچ شرایطی پکن را به رسمیت نشناسید و با آن تجارت نکنید» و اصرار داشت که «باید شرایطی ایجاد شود تا فروپاشی این رژیم تسریع شود».



احتمالی دارایی‌های چین توسط ایالات متحده، وزارت بازرگانی چین فوراً تدارکات گسترده‌ای از مواد استراتژیک را آغاز کرد. بین اول ژوئیه و اوایل دسامبر، سفارش‌هایی به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار ثبت شد که نیمی از آنها تا پایان سال تحویل داده شد.

وقتی ایالات متحده در دسامبر ۱۹۵۰ مقررات خود را در مورد کنترل صادرات مواد استراتژیک صادر کرد، کمیسیون مرکزی مالی و اقتصادی چین (CFEC) در ۱۲ دسامبر با هفت اقدام متقابل علیه محاصره اقتصادی پاسخ داد. شش مورد اول عبارت بودند از:

- ۱- تعلیق فوری تمام گواهینامه‌ها و مجوزهای خرید جدید برای کالاهای آمریکایی و ژاپنی.
- ۲- لغو گواهی‌های خرید موجود ایالات متحده/ژاپن و برداشت ارز خارجی برای استفاده در خریدهای اضطراری مواد از طریق کشورهای دیگر
- ۳- برای کالاهای آمریکایی در حال ترانزیت، تماس با بانک عامل اصلی برای انتقال کالاها به سایر بنادر در خاور دور تحت ضمانت بانکی، یا واگذاری فروش مجدد آنها به بانک و بازگرداندن ارز خارجی.
- ۴- تسریع ارسال سفارشات از آلمان غربی، اروپا و کشورهای بلوک استرلینگ، یا برداشت ارز خارجی یا خرید کالاهای فوری برای تحویل فوری به چین.
- ۵- استفاده از سپرده‌ها در کشورهای بی‌طرف برای خرید کالا و ارسال مجدد آنها به چین.
- ۶- توقف موقت تمام مجوزهای صادراتی (به جز تجارت تهازری) برای جلوگیری از مسدود شدن

یک شبکه محاصره و تحریم غیرقابل نفوذ به رهبری ایالات متحده باشد، تسلیم نشدند و با مقاومت پرقدتی به مقابله پرداختند. در پاسخ به سیاست مهار آمریکا، چین تحقیقات دقیقی انجام داد و استراتژی‌های جامعی را در مورد سازمان‌های تجارت خارجی، روش‌های معامله، مسیرهای تجاری و اصلاحات سیستماتیک اجرا کرد.

استراتژی کلی بر توسعه فعال همکاری‌های اقتصادی و روابط تجاری با کشورهای سوسیالیستی مانند اتحاد جماهیر شوروی و همزمان با آن، ارزش قائل شدن برای تجارت با کشورهای غربی، آسیایی و آفریقایی متمرکز بود. این رویکرد دوگانه در پی شناسایی فرصت‌های حیاتی برای تأمین مواد مورد نیاز فوری، عبور از محدودیت‌های محاصره و در نهایت عادی‌سازی روابط تجاری از طریق تعامل گسترده‌تر با این شرکای تجاری متنوع بود. بخشی از اقدامات شامل موارد زیر بود:

۱. تسریع سفارش‌ها و خرید فوری پیش از آغاز تحریم‌ها

در ژوئیه ۱۹۵۰، با پیش‌بینی مسدود شدن

گسترش داده بود و تعداد مواد استراتژیک محدود شده را از ۶۰۰ کالا به بیش از ۲۱۰۰ رساند.

در دسامبر ۱۹۵۰، ایالات متحده محاصره جامع، تحریم تجاری و مسدود کردن دارایی‌های خارجی علیه چین را آغاز کرد. در ۸ دسامبر، دستور کنترل بندری را اعلام کرد که تمام کشتی‌های دارای پرچم ایالات متحده را از دریانوردی در بنادر چین منع می‌کرد.

در ماه اوت ۱۹۵۱ با اعلام ممنوعیت کامل تمام کالاهای تولید شده در چین یا کره شمالی، از جمله هرگونه محصولی که در کشورهای ثالث با استفاده از مواد اولیه این دو کشور فرآوری شده باشد، تحریم خود را تشدید کرد. این اقدامات در نهایت تمام روابط تجاری عادی بین چین و ایالات متحده را قطع کرد. سپس ایالات متحده در ماه مه ۱۹۵۱ با تنظیم قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۳۶ کشور را مجبور به شرکت در این تحریم‌ها کرد.

تلاش‌های چین برای خروج از محاصره و تحریم آمریکا

مردم چین در مواجهه با آنچه که به نظر می‌رسید

ارز خارجی. تضادهای ذاتی بین کشورهای سرمایه‌داری - از جمله درگیری‌های داخلی بین شرکت‌های انحصاری آمریکایی و شرکت‌های کوچک و متوسط - فرصت‌هایی را برای چین ایجاد کرد تا از کنترل‌های سختگیرانه عبور کرده و مواد ضروری را تهیه کند. به عنوان مثال، بنزین از مارس ۱۹۵۰ به عنوان یک ماده استراتژیک کنترل شده تعیین شده بود، با این حال چین واردات بی‌وقفه را در طول سال حفظ کرد، به طوری که حجم واردات در ماه دسامبر از ۱۰٪ میانگین سالانه فراتر رفت. موفقیت‌های مشابهی در مورد سوخت دیزل و محموله‌های قلع اندود نیز به دست آمد.

۲. جایگزینی تسویه حساب ارزی با معامله پایاپای

هفتمین اقدام متقابل پیشنهادی CFEC، بازسازی رویه‌های تجارت بین‌المللی با اتخاذ یک سیستم جامع تهاتر است. این سیاست مقرر می‌کند که تمام معاملات آینده با کشورهای خارجی عموماً از طریق مبادله کالا انجام شود و تسویه حساب‌های نقدی فقط با شرایط پرداخت در بدو ورود کالا مجاز باشد.

در بحبوحه این فضای بی‌ثبات واردات، چین یون و بو ییبو، به ترتیب مدیر و معاون مدیر CFEC، تصمیم گرفتند: «حداقل برای شش ماه، رویکرد صادراتی ما باید به جای تسویه حساب‌های ارزی، بر تجارت تهاتری متکی باشد. تنها در صورتی که ظرف دو تا سه ماه شواهد محکمی مبنی بر ادامه ارسال کالاهای حیاتی توسط بریتانیا یا اروپا به ما ارائه شود، می‌توانیم کنترل‌های ارزی را کاهش دهیم؛ اما حتی در آن صورت، زمان و مقدار واردات باید تقریباً با مقیاس معاملات تهاتری مطابقت داشته باشد.» سیستم تهاتری بر اساس اصل «واردات اول، صادرات بعد» یا «مبادله همدان» عمل خواهد کرد و از روش‌هایی مانند: مبادله مستقیم کالا در برابر کالا، ترتیبات حساب‌های پایاپای، معاملات تهاتری مرتبط و اعتبارنامه‌های متقابل محدود استفاده خواهد کرد. هدف به حداقل رساندن خطرات عدم پرداخت بود.

۳. بازگشت به تسویه حساب ارزی

از ۱۳ تا ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۰، وزارت بازرگانی کنفرانس ملی واردات و صادرات را تشکیل داد. این کنفرانس تصمیم گرفت تا کسب و کارهای خصوصی را از طریق اشکال مختلف سازماندهی کند و سیستمی از تقسیم کار و همکاری را تحت رهبری اقتصاد دولتی برای توسعه تجارت ایجاد کند. شرکت‌های دولتی تنها بخشی از کالاهای صادراتی عمده را کنترل می‌کردند. برای واردات، علاوه بر مدیریت تجهیزات صنعتی و تدارکات نظامی مورد نیاز دولت، تجهیزات غیرنظامی فقط تا حدی که برای تنظیم عرضه و تقاضا و تثبیت قیمت‌ها لازم است، معامله می‌شدند. تمام کالاهای وارداتی و صادراتی باقی مانده به عملیات خصوصی اختصاص داده شد. حتی برای کالاهای تحت مدیریت دولت، ترتیبات قراردادی را برای مجاز کردن بازرگانان خصوصی به عنوان نمایندگان خرید با فروش ایجاد کردند. در نیمه اول سال ۱۹۵۰، بازرگانان خصوصی نیمی از کل حجم صادرات را به خود اختصاص دادند، در حالی که تقریباً ۵۰٪ تجارت دولتی هم از طریق نمایندگان خصوصی انجام می‌شد. طرح سیاستی که با هدف حفظ سود بخش خصوصی و تحریک ابتکار عمل تجاری آنها اجرا شد. تجارت تهاتری منجر به کاهش حجم صادرات در ابتدا شد و باعث ایجاد مشکلات اقتصادی برای کارگران صنایع مرتبط با صادرات و کاهش قیمت

محصولات کشاورزی که به طور سنتی در خارج از کشور فروخته می‌شدند، گردید. برای رسیدگی به این چالش‌ها، CFEC رویکردی دوگانه را اجرا کرد. از یک سو، جلسات بازرگانان صادرات را تشکیل داد و همکاری بین بازرگانان صادرات و واردات را برای توسعه مکانیسم‌های تهاتری الزامی کرد و در عین حال کمک و راهنمایی دولتی را ارائه داد. از سوی دیگر، CFEC سیاست‌های تدارکات کشاورزی را تنظیم کرد و حجم خرید منظم برای برخی از محصولات کشاورزی صادراتی را بر اساس تقاضای پیش‌بینی شده و ظرفیت مالی حفظ کرد و برخی دیگر را به طور متوسط کاهش داد.

برای جبران زیان‌های مربوط به صادرات، CFEC یک طرح تبادل روستایی-شهری سراسری را آغاز کرد و کنفرانس‌های محصولات تخصصی محلی را سازماندهی کرد که گردش داخلی کالاهای کشاورزی را تحریک کرده و تا حدودی کاهش فروش خارجی را جبران کند. دولت تدارکات و فراوری منظم صنایع دستی و محصولات با ارزش افزوده صادراتی را حفظ کرد و بدین ترتیب معیشت کارگران را حفظ و در عین حال نیاز به هزینه‌های کمکی را به حداقل رساند.

تجارت خارجی با اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی

در دسامبر ۱۹۴۹، مائو تسه‌تونگ برای مذاکرات سران با استالین و دیگر رهبران، از اتحاد جماهیر شوروی بازدید کرد. در حالی که مذاکرات به اهداف کامل چین نرسید، تقریباً بعد از سه ماه چانه‌زنی طاقت‌فرسا دو امتیاز حیاتی را به همراه داشت: جایگزینی پیمان دوستی و اتحاد چین و شوروی در سال ۱۹۴۵ با پیمان جدید دوستی، اتحاد و کمک متقابل چین و شوروی و توافق شوروی برای بازگرداندن راه‌آهن چانگچون چین و بندر لوشون به چین.

امضای پیمان اتحاد و کمک متقابل با چندین توافق‌نامه تکمیلی از جمله: (۱) توافق‌نامه راه‌آهن چانگچون چین، بندر لوشون و دالیان؛ (۲) توافق‌نامه وام‌های شوروی به جمهوری خلق چین. توافق‌نامه وام تصریح می‌کرد که اتحاد جماهیر شوروی ۳۰۰ میلیون دلار اعتبار، با نرخ بهره سالانه ترجیحی ۱٪ در اختیار چین قرار دهد. این اعتبار به طور خاص برای تأمین مالی ماشین‌آلات، تجهیزات و مواد اولیه لازم برای بهبود اقتصادی و صنعتی شدن چین تعیین شده بود. شرایط بازپرداخت، چین را ملزم می‌کرد که اصل و فرع وام را طی یک دوره ۱۰ ساله از طریق تحویل مواد اولیه، چای، پول نقد از جمله دلار آمریکا و سایر کالاها تسویه کند.

بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۵، چین در مجموع ۱۱ وام از اتحاد جماهیر شوروی دریافت کرد که بالغ بر ۱۰۲۴۴ میلیون روبل جدید می‌شد. اعتبارات شوروی به چین این امکان را داد تا مقادیر قابل توجهی از مواد و تجهیزات مورد نیاز فوری را برای ساخت و ساز اقتصادی تهیه کند و در نهایت اجرای بیش از ۱۵۰ پروژه صنعتی را تسهیل کرد. این کمک نقش تحول‌آفرینی در اصلاح بخش صنعتی تکه‌تکه شده و به ارث رسیده از چین قدیم ایفا کرد.

تا سال ۱۹۵۴، چین در مجموع قرارداد ۱۵۶ پروژه صنعتی را با کمک اتحاد جماهیر شوروی امضا کرده بود. این پروژه‌ها اولین تلاش بزرگ ساخت و ساز صنعتی چین جدید با استفاده از سرمایه، فناوری و تجهیزات خارجی بودند که ستون فقرات صنایع سنگین مدرن چین را تشکیل می‌دادند و پایه‌های اولیه صنعتی شدن را بنا نهادند. اگرچه این شکل از باز بودن از نظر اتربخشی جامع

محدودیت‌هایی داشت، اما بسیار مفیدتر از تکیه صرف بر روابط تجارت خارجی به سبک آدم اسمیت بود.

در طول این سال‌ها، اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی، مقادیر قابل توجهی از موادی را که مشمول تحریم ایالات متحده بودند، از جمله انواع ماشین‌آلات، محصولات فولادی، فلزات غیرآهنی، تجهیزات الکتریکی و مخابراتی، ابزار دقیق، نفت و مواد اولیه شیمیایی به چین عرضه می‌کردند. ایجاد و توسعه تجارت چین و شوروی اهمیت قابل توجهی داشت و نقش مثبتی در بهبود و توسعه اقتصادی چین و همچنین تقویت دفاع ملی در طول مقاومت پیروزمندانه علیه تجاوز ایالات متحده در کره ایفا کرد.

در سال‌های اولیه، صادرات چین به اتحاد جماهیر شوروی عمدتاً شامل غلات، روغن‌های خوراکی و سویا از شمال و شمال شرقی چین بود. تا سال ۱۹۵۲، صادرات به تدریج گسترش یافت و شامل تنگستن، آنتیموان و سایر فلزات غیر آهنی و همچنین چای، ابریشم خام و گوشت شد. این کالاها به کاهش کمبود مواد غذایی در اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان کمک کردند و مواد اولیه ضروری برای توسعه صنعتی شوروی را فراهم کردند.

چین برای تضمین صادرات به اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و در عین حال مقابله با محاصره اقتصادی ایالات متحده، اصول صادراتی سختگیرانه‌ای را وضع کرد: صادرات مواد استراتژیک مانند تنگستن، آنتیموان، قلع، منگنز، زغال سنگ و گک به کشورهای سرمایه‌داری ممنوع شد؛ مواد استراتژیک ثانویه مانند سنگ آهن، پوست گاو و پوست بز می‌توانستند به میزان کم صادر شوند یا تنها در صورت لزوم با مواد استراتژیکی که چین فاقد آنها بود، مبادله شوند؛ کالاهای کمتر

چین با برقراری سریع روابط تجاری با اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، نه تنها به رشد مداوم در حجم کل تجارت دست یافت، بلکه ساختار تجاری خود را نیز متحول کرد. نسبت کالاهای سرمایه‌ای وارداتی افزایش یافت و با بهبود اقتصاد چین و توسعه صنعت، محصولات صنعتی به تدریج سهم بیشتری از صادرات را به خود اختصاص دادند.

تجارت خارجی با کشورهای جنوب جهان
محاصره و تحریم اقتصادی ایالات متحده، نظم عادی تجارت بین‌المللی را مختل، بازارهای جهانی را منقبض و منافع اقتصادی مشروع بسیاری از کشورها را تضعیف کرد. این عمل به نارضایتی فزاینده در میان کشورهای آسیب‌دیده دامن زد و شرایط مساعدی را برای چین ایجاد کرد تا محدودیت‌های تحریم را نقض کند.

سیاست تحریم ایالات متحده به صادرات کشورهای جنوب شرقی آسیا ضربه زد و همچنین به ایالات متحده این امکان را داد تا از طریق کاهش قیمت و بازاریابی محصولات مازاد، مبادله نابرابری با کشورهای جنوب شرقی آسیا انجام دهد. در سال ۱۹۵۲، هند، پاکستان، فیلیپین و اندونزی به دلیل مبادله نابرابر محتمل ۴۵۱.۵۶ میلیون دلار آمریکا شدند و در سال ۱۹۵۳، این زبان‌ها به ۵۵۹.۴۷ میلیون دلار آمریکا رسید.

هنگ کنگ، به عنوان یک مرکز تجارت، رونق اقتصادی خود را بر تجارت آزاد بنا کرده بود. واقعیتی که به بهترین شکل در بیانیه فرماندار

چین با برقراری سریع روابط تجاری با اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، نه تنها به رشد مداوم در حجم کل تجارت دست یافت، بلکه ساختار تجاری خود را نیز متحول کرد. نسبت کالاهای سرمایه‌ای وارداتی افزایش یافت و با بهبود اقتصاد چین و توسعه صنعت، محصولات صنعتی به تدریج سهم بیشتری از صادرات را به خود اختصاص دادند.

وقت، الکساندر گرانتها، خلاصه شده است: «تجارت خون حیات هنگ کنگ است» و تجارت با سرزمین اصلی چین شریان حیاتی آن است. پس از اجرای تحریم، حجم واردات و صادرات هنگ کنگ سال به سال به شدت کاهش یافت.

وخامت اوضاع تجاری چنان شدت گرفت که روزنامه چاپینا میل، نماینده منافع تجاری بریتانیا در هنگ کنگ، قیاسی تند منتشر کرد: «وقتی جاقویی به دست کسی می‌دهید و به او می‌گویید که برای خیر اجتماعی بیشتر، گلولی خودش را ببرد، دقیقاً احساسات بازرگانان هنگ کنگی را در مورد تحریم درک می‌کنید.»

اولین کشور آسیای جنوب شرقی که تحریم را شکست، سیلان که اکنون سریلانکا نام دارد بود. بقای اقتصادی سیلان به واردات سالانه ۴۰۰،۰۰۰ تن برنج بستگی داشت که عمدتاً از طریق صادرات لاستیک تأمین مالی می‌شد. سیاست تحریم ایالات متحده به طرز فاجعه‌باری قیمت لاستیک را از ۰.۷۳۵ دلار در هر پوند در دسامبر ۱۹۵۰ به تنها ۰.۲۴۵ در سپتامبر ۱۹۵۱ کاهش داد و صنعت لاستیک سیلان را تا آستانه فروپاشی پیش برد و باعث بیکاری گسترده شد. ایالات متحده دولت سیلان را تحت فشار قرار داد تا لاستیک را با قیمت‌های زیر بازار بفروشد و همزمان برنج آمریکایی را با نرخ کامل بازار خریداری کند.

دولت سیلان که نمی‌خواست در قید و بند تحریم باقی بماند، آمادگی خود را برای تأمین لاستیک چین در ازای برنج اعلام کرد. چ در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۲، وزیر بازرگانی و تجارت سیلان، آر. جی. سنانایاکه، هیئتی را برای مذاکرات اساسی به پکن فرستاد. در ۴ اکتبر، دو کشور قراردادی برای فروش ۸۰،۰۰۰ تن برنج توسط چین به سیلان امضا کردند و در دسامبر همان سال، یک توافق تجاری پنج ساله در مورد لاستیک و برنج منعقد شد.

امضای این توافقنامه تجاری بلندمدت، پیروزی بزرگی در مبارزه چین علیه محاصره اقتصادی بود و پیامدهای بین‌المللی قابل توجهی در میان کشورهای آسیایی و آفریقایی ایجاد کرد. اندکی پس از آن، در ۱۴ مارس ۱۹۵۳، چین با انعقاد توافقنامه تبادل پنبه و زغال سنگ با پاکستان، موقعیت خود را بیش از پیش تثبیت کرد. نکته قابل توجه این است که به دلیل اختلافات بریتانیا و آمریکا بر سر اجرای تحریم، آیزنهاور، رئیس جمهور آمریکا، از اعمال قانون نبرد علیه سیلان خودداری کرد.

کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵ در اندونزی اولین گردهمایی بین‌المللی پس از جنگ بود که منحصرراً برای کشورهای آسیایی و آفریقایی برگزار شد. نمایندگانی از ۲۹ کشور گرد هم آمدند. این نشست تاریخی نقش محوری در از بین بردن موانع تحریم در سراسر کشورهای جنوب جهان ایفا کرد. پس از این کنفرانس، حجم تجارت چین با کشورهای متعدد آسیایی و آفریقایی، به ویژه با شرکای خاورمیانه‌ای، خاور نزدیک و آفریقایی، به طور چشمگیری افزایش یافت. تا سال ۱۹۵۶، چین با نه کشور هند، برمه، سیلان، پاکستان، اندونزی، مصر، سوریه، لبنان و کامبوج توافق‌نامه‌های تجاری بین دولتی امضا کرد.

عادی‌سازی تجارت چین-اروپای غربی/ژاپن

پس از جنگ جهانی دوم، بهبود و توسعه سریع اقتصادی کشورهای اروپای غربی و ژاپن،

اختلافات و اصطکاک‌های آنها را با ایالات متحده تشدید کرد. در مورد اجرای سیاست تحریم، اختلافات فزاینده‌ای بین ایالات متحده و کشورهایی مانند بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی پدیدار شد.

در این شرایط، از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴، چین از طریق دو رویداد مهم بین‌المللی: کنفرانس اقتصادی بین‌المللی مسکو و کنفرانس وزرای امور خارجه ژنو، پیشرفت چشمگیری در روابط تجاری خود با کشورهای غربی داشت.

کنفرانس اقتصادی بین‌المللی که در آوریل ۱۹۵۲ در مسکو برگزار شد، با هدف توسعه روابط اقتصادی و تجاری بین کشورهای جهان برگزار شد. چین هیئت بزرگی را به ریاست نان هانچن، رئیس بانک خلق چین، برای شرکت در این کنفرانس اعزام کرد. نخست وزیر ژو آنلای و معاون نخست وزیر چن یون از این هیئت خواستند تا از این کنفرانس مهم برای گشایش روابط تجاری با کشورهای غربی و شکستن محاصره، نهایت استفاده را ببرند.

تا پایان سال ۱۹۵۲، چین با موفقیت توافق‌نامه‌ها، پیمان‌ها و قراردادهای تجاری با ارزش کل بیش از ۲۰۰ میلیون دلار را با کشورهای غربی متعددی از جمله بریتانیا، هلند، فرانسه، سوئیس، بلژیک، فنلاند، ایتالیا، ژاپن، آلمان غربی و شیلی منعقد کرد. اگرچه همه توافقی‌نامه‌ها به طور کامل اجرا نشدند، اما تأثیر سیاسی و اقتصادی آنها قابل توجه بود.

در مه ۱۹۵۲، چین شورای ارتقای تجارت بین‌الملل (CCPIT) را به عنوان یک سازمان غیردولتی که به تسهیل تجارت شرق و غرب اختصاص داشت، تأسیس کرد. تا ژوئیه ۱۹۵۳، چین دفتر نمایندگی شرکت واردات و صادرات خود را در برلین شرقی برای رسیدگی به تجارت با کشورهای اروپای غربی تأسیس کرد. پس از آن امضای توافقنامه آتش‌بس کره در ژوئیه ۱۹۵۳ نقطه عطفی بود که امکان گسترش تدریجی روابط تجاری چین با غرب را فراهم کرد.

در طول کنفرانس وزیران امور خارجه ژنو در آوریل-ژوئیه ۱۹۵۴، هیئت دولت چین به رهبری نخست وزیر ژو آنلای، به طور فعال در زمینه ارتباطات دیپلماتیک، از جمله مذاکرات مستقیم با نمایندگان بریتانیا برای ابراز تمایل چین به توسعه تجارت دوجانبه، مشارکت کرد. این حرکت دیپلماتیک با دعوت هارولد ویلسون، چهره حزب کارگر بریتانیا، به اوج خود رسید. چین با اعزام ۱۷ روزه یک هیئت تجاری به بریتانیا، اولین هیئت رسمی اعزام شده به اروپای غربی از زمان تأسیس جمهوری خلق چین را رقم زد.

تا سال ۱۹۵۵، حجم تجارت چین با کشورهای اروپای غربی در مقایسه با سطح سال ۱۹۵۲ سه برابر شده بود، به ویژه رشد قابل توجهی در تجارت با بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی و سوئیس مشاهده شد. در ماه مه ۱۹۵۷، بریتانیا به طور یکجانبه تصمیم به کاهش محدودیت‌های تحریم خود گرفت. پس از آن، وزیر تجارت پارلمان بریتانیا در ماه اکتبر از چین بازدید کرد. این تحولات به افزایش قابل توجه حجم تجارت چین و بریتانیا تا سال ۱۹۵۸ کمک کرد.

تمایل شدید جامعه بریتانیا برای یافتن بازار برای کالاهای و بهبود شرایط اقتصادی، نخست وزیر وینستون چرچیل را مجبور کرد تا در سخنرانی خود در مجلس عوام در ۲۵ فوریه ۱۹۵۴ اعلام کند: «ما باید محدودیت‌های مؤثر بر کالاهای تولیدی، مواد اولیه و حمل و نقل را به

طور قابل توجهی کاهش دهیم.» این سخنرانی باعث ناراحتی و نگرانی شدیدی در ایالات متحده شد و مجبور شد با کاهش فهرست تحریم‌های خود علیه اتحاد جماهیر شوروی موافقت کند.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۵۶، آنتونی ادن، نخست وزیر بریتانیا، اظهار داشت که سه سال پس از آتش‌بس کره، ادامه ممنوعیت صادرات به چین در عین اجازه صادرات به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی غیرواقع‌بینانه است. وزیر امور خارجه بریتانیا اعلام کرد که بریتانیا به طور فزاینده‌ای از رویه‌های استثنایی برای تسهیل صادرات معقول به چین استفاده خواهد کرد.

این تحولات ناگزیر توجه سرمایه‌داران انحصاری و کسب‌وکارهای کوچک و متوسط در ایالات متحده را به بازار چین افزایش داد، بنابراین مخالفت با تحریم و محاصره اقتصادی شدیدتر شد. آمار نشان می‌دهد که تا پایان سال ۱۹۵۷، حجم تجارت چین با کشورهای سرمایه‌داری غربی در مقایسه با سال ۱۹۵۲ بیش از شش برابر افزایش یافته بود. پس از ورود به دهه ۱۹۶۰، همکاری اقتصادی و روابط تجاری چین با کشورهای سرمایه‌داری غربی گسترده‌تر هم شد.

شکست کامل سیاست محاصره و تحریم آمریکا علیه چین

در سال ۱۹۷۱، جمهوری خلق چین کرسی قانونی خود را در سازمان ملل متحد از سر گرفت و بسیاری از کشورها را بر آن داشت تا با چین روابط دیپلماتیک برقرار کنند و روابط اقتصادی و تجاری خود را عادی‌تر سازند. در سال ۱۹۷۲، سفر ریچارد نیکسون، رئیس جمهور ایالات متحده، به چین و متعاقباً صدور بیانیه شانگهای توسط هر دو دولت، بن‌بست دو دهه‌ای در روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری چین و آمریکا را شکست و منجر به احیای تدریجی و توسعه عادی تجارت مستقیم دوجانبه شد.

این امر، پایه و اساس اجرای سیاست‌های درهای باز دوران مدرن توسط چین را بنا نهاد. همانطور که دنگ شیائوپینگ اشاره کرد: «شرایط بین‌المللی فعلی که بسیار بهتر از گذشته است، ما را قادر می‌سازد تا فناوری‌های پیشرفته بین‌المللی و تجربه مدیریتی و همچنین سرمایه خارجی را جذب کنیم.»

تجربه تاریخی محاصره و ضد محاصره از زمان تأسیس چین جدید نشان می‌دهد که ایالات متحده، برای حفظ کنترل خود بر اقتصاد جهانی و جایگاه پیشروی خود در جهان، نمی‌تواند توسعه کشورهای دیگر را بپذیرد و ناگزیر اقدامات مختلفی را برای محدود کردن آنها به کار خواهد گرفت. در میان این اقدامات، محاصره و تحریم‌های اقتصادی که از نظر عملیاتی مناسب هستند و از برتری اقتصادی قاطع آمریکا بهره می‌برند در جلوگیری از توسعه سایر کشورها مؤثر بوده‌اند و به ابزاری تبدیل شده‌اند که اغلب توسط ایالات متحده مورد استفاده قرار می‌گیرند.

پس از تأسیس جمهوری خلق چین، ایالات متحده محاصره و تحریم‌های اقتصادی چند دهه‌ای را علیه چین اعمال کرد. حتی پس از اصلاحات و سیاست درهای باز چین، در بحبوحه بهبود روابط چین و آمریکا، دامنه تحریم‌های ایالات متحده علیه چین محدود شد، اما هرگز به طور کامل لغو نشد. در واقع، در دوره‌های خاص، این محدودیت‌ها حتی تشدید نیز شدند. بنابراین، حفظ هوشیاری بالا همچنان ضروری است.



چالش سه بعدی، مارپیچ نزولی و نقطه عطف سه گانه وزن جنوب جهانی

China daily

جنوب جهانی از دهه 1980 به شدت رشد کرده است. با کاهش سهم اقتصادهای توسعه یافته از تولید ناخالص داخلی جهانی، سهم بازارهای نوظهور از حدود 15 درصد به 42 درصد افزایش یافته است. بر اساس معیار برابری قدرت خرید، اقتصادهای نوظهور در مجموع از سال 2008 از اقتصادهای توسعه یافته پیشی گرفتند. گروه بریکس نیز در حدود سال 2020 از گروه هفت سبقت گرفت.

جنوب جهانی اکنون حدود 80 درصد از جمعیت جهان، تقریباً 40 درصد از تولید ناخالص داخلی، 60 درصد از جریان سرمایه گذاری مستقیم خارجی و 40 تا 50 درصد از حجم تجارت بین المللی را به خود اختصاص داده است. این وزن اقتصادی حضور آنها در حکمرانی جهانی را تضمین می کند.

در سال 2024، مؤسسه تحقیقاتی گلوبال تایمز یک نظرسنجی افکار عمومی در مورد مسائل ملی در روسیه و 11 کشور در حال توسعه دیگر انجام داد. نظرسنجی ها نشان داد که نزدیک به 90 درصد از پاسخ دهندگان افزایش نفوذ بین المللی جنوب جهانی را تأیید کرده اند. علاوه بر این، بیش از 80 درصد عملکرد نمایندگی بریکس برای جنوب جهانی را تصدیق کردند. ریسک فعلی رکود جهانی و اقدامات متقابل آن را می توان از سه جنبه تحلیل کرد: چالش سه بعدی، مارپیچ نزولی و نقطه عطف سه گانه. در بلندمدت، عوامل جمعیتی، بدهی و جدایی زنجیره های تأمین چالش سه بعدی را

تشکیل می دهند. به طور مشخص، کاهش مستمر عرضه نیروی کار در ترکیب با افزایش نسبت وابستگی سالمندان، شتاب گیری پیری جمعیت جهانی را نشان می دهد. همزمان، رشد اقتصادی مبتنی بر بدهی ناپایدار است، چرا که نسبت بدهی دولت های جهانی در دهه گذشته دو برابر شده و هیچ نشانه ای از تثبیت آن مشاهده نمی شود. علاوه بر این، جریان تجارت و سرمایه گذاری پس از رسیدن به اوج، وارد روند نزولی پایدار شده که نشان می دهد سود جهانی شدن در حال کاهش است.

جنوب جهانی کنترل بهتری بر چالش سه بعدی دارد. در تضاد آشکار با رکود اقتصادی اقتصادهای توسعه یافته، بازارهای نوظهور از مزیت نسبی جمعیتی، افزایش محدود نسبت بدهی دولت و رشد سرمایه گذاری مستقیم خارجی بهره می برند. در میان مدت، مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جهان تله هایی ایجاد می کنند. سیاست های اقتصادی محرک شکاف بین فقیر و غنی را گسترش داده، موجب رشد پوپولیسم و تشدید بی ثباتی ژئوپلیتیک شده که در جای خود رشد اقتصادی و توسعه جهانی را بیش از پیش دشوار می سازد.

کشورهای توسعه یافته محرک های پولی و مالی را اجرا کردند اما سرمایه به جای سرمایه گذاری مولد، به سمت سفته بازی مالی هدایت شد. در نتیجه، قیمت دارایی ها افزایش یافت در حالی که اشتغال ضعیف باقی ماند و نابرابری ثروت جهانی را تشدید کرد.

این امر موجب رشد پوپولیسم دست راستی شد که سیاست های ضد مهاجرتی و

حمایت گرایی تجاری آن، روند ضد جهانی شدن را تسریع کرد. علاوه بر این، پوپولیسم خطر جنگ را افزایش داده و هزینه های نظامی به سطح بی سابقه ای رسیده است.

بر اساس داده های موجود،

نابرابری ثروت در بازارهای نوظهور روند کاهشی دارد، اما در اقتصادهای توسعه یافته به طور قابل توجهی در حال گسترش است. بنابراین، مسئله پوپولیسم جهانی عمده در آمریکا و اروپا رخ می دهد. در واقع، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز نتوانست امنیت و ثبات ژئوپلیتیک جهانی را تأمین کند. هزینه های نظامی جهانی که عمده توسط اقتصادهای توسعه یافته مصرف می شود، همچنان رو به افزایش است.

در کوتاه مدت، جهان در یک نقطه عطف سه گانه قرار دارد که با تغییر سیاسی آمریکا، تحول اقتصادی چین و جهش فناوری جهانی مشخص می شود. اقتصاد جهانی در شرایط عدم قطعیت فزاینده ناشی از تغییرات بی سابقه قرن و تعادل پویای بین نقاط عطف سه گانه، همچنان از آسیب پذیری درونی رنج می برد.

همزمان، یکجانبه گرایی و انزواگرایی آشکار در سیاست های آمریکا، «تله کیندلبرگر» را به وضوح نمایان ساخته است. عدم قطعیت سیاست اقتصادی ناشی از اقدامات

غیرقابل پیش بینی تجاری و پولی، جهان را به سمت آسیب پذیری مالی شدیدتر سوق می دهد. رشد اقتصاد جهانی عمده‌تاً به دلیل ناتوانی نوآوری های فناورانه در افزایش بهره وری، با رکود مواجه شده که منجر به کاهش مستمر سهم بهره وری کل عوامل شده است.

با نگاهی به دوران حباب دات کام، سرمایه گذاری های سنگین کوتاه مدت شامل بخش قابل توجهی از تخصیص سرمایه کور بود که

عملکرد ضعیفی داشت. ترکیدن حباب منجر به پاکسازی بازار شد اما بحران های دیگری را به همراه آورد. از نظر تاریخی، هر دو اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن زمانی که تولید ناخالص داخلی آنها به 70 درصد سطح آمریکا رسید، با فروپاشی رشد مواجه شدند. تولید ناخالص داخلی اسمی چین در حال حاضر مسیری مشابه را دنبال می کند، اما این مربوط به چالش های مرحله ای در تعدیل ساختاری اقتصاد آن و افزایش مصنوعی تولید ناخالص داخلی اسمی آمریکا ناشی از جهش تورمی پس از همه گیری است.

علاوه بر این، هنگامی که با معیار برابری قدرت خرید اندازه گیری شود، ژاپن در اوج خود به تنها 40 درصد از سطح آمریکا رسید، در حالی که چین تا سال 2015 از آمریکا پیشی گرفته بود و نفرین 70 درصد را در مورد آن بی اعتبار می کند. نوآوری علمی و فناوری چین با سرعتی حیرت انگیز در حال پیشرفت است. ظهور دیپ سیک تصادفی نیست. از سال 2018 تا 2023، چین نزدیک به 1.8 برابر بیشتر از آمریکا مقاله تحقیقاتی در زمینه هوش مصنوعی منتشر کرده و در عین حال به طور چشمگیری در رتبه بندی شاخص نوآوری جهانی صعود کرده است.

تا سال 2024، اقتصاد «سه جدید» چین بیش از 18 درصد از کل رشد اقتصادی را به خود اختصاص داده است. به این ترتیب محرک توسعه اقتصادی آن از مزیت جمعیتی به نوآوری فناورانه تغییر یافته، و منطق رشد زیربنایی آن از مالیات بر زمین به توسعه جامع نیروهای مولد با کیفیت جدید منتقل شده است.

پیش از این، جنوب جهانی از مزیت جمعیتی

خود برای جذب انتقال صنعتی از کشورهای توسعه یافته استفاده کرد و در نتیجه صنعتی شدن را محقق ساخت. با این حال، هوش مصنوعی مولد سناریوی میانی برای اتوماسیون که 50 درصد از فعالیت های کاری فعلی را می تواند خودکار کند، یک دهه کامل - از 2045 به 2035- تسریع کرده و به شدت از مزیت اقتصادی فراوانی نیروی کار کاسته است.

این تغییر از دو مسیر تحول آفرین آشکار می شود: بازگشت تولید به کشورهای توسعه یافته می تواند موجب کاهش شدید سرمایه گذاری مستقیم خارجی در بازارهای نوظهور شده و پیشرفت صنعتی آنها را متوقف کند، در حالی که اقتصادهای در حال توسعه خطر کنار گذاشته شدن از زنجیره ارزش هوش مصنوعی و از دست دادن فرصت های جهش فناورانه را دارند.

چین که تعهد خود به جهانی شدن را تقویت می کند، به تدریج به نیروی محرکه مرکزی برای جنوب جهانی تبدیل می شود. سرمایه گذاری های خارج از مرز آن، به ویژه در بازارهای نوظهور تحت ابتکار کمربند و جاده، به صورت سالانه در حال رشد است. بخش قابل توجهی از این سرمایه گذاری ها به زیرساخت ها اختصاص یافته که به این اقتصادها امکان می دهد ذخایر نیروی کار و دارایی های طبیعی خود را به رقابت پذیری تولیدی تبدیل کنند. همزمان، چین در حال افزایش سرمایه گذاری در زیرساخت های هوش مصنوعی در سراسر جنوب جهانی است تا آنها را در انقلاب فناورانه توانمند سازد.

چین نباید از انبساط مالی هراس داشته باشد سیاست مالی جسورانه

Project syndicate

رشد اقتصادی دیگر اولویت اصلی رهبران چین نیست، اما همچنان اهمیت دارد. در شرایطی که رشد صادرات کاهش یافته و مصرف داخلی کافی نیست، تنها راه رسیدن چین به هدف رشد اقتصادی خود، اجرای یک سیاست مالی جسورانه با محوریت افزایش قابل توجه سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها است.

پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، اقدامات محرک جسورانه به چین کمک کرد تا به روند بهبودی V شکل دست یابد. اما از آن زمان، دولت عمدتاً سیاست‌های کلان اقتصادی خنثی یا حتی انقباضی را حفظ کرده است. اگر چین بخواهد به هدف رشد سال ۲۰۲۵ خود برسد، این رویکرد باید تغییر کند. در واقع، از سپتامبر ۲۰۲۴، چین جهت‌گیری سیاست کلان اقتصادی خود را به‌طور قابل‌توجهی تعدیل کرده است.

دو شاخص اصلی تعیین‌کننده سیاست‌های کلان اقتصادی دولت‌ها عبارتند از: نرخ رشد اقتصادی (یا نرخ اشتغال) و نرخ تورم. در شرایط رشد پایین و تورم کنترل‌شده (مانند وضعیت فعلی چین)، سیاست‌های انبساطی ضروری است. تورم شاخص قیمت تولیدکننده (PPI) چین در ۱۳ سال گذشته عمدتاً منفی بوده و تورم شاخص قیمت مصرف‌کننده (CPI) نیز در سال ۲۰۲۴ تنها ۰.۲٪ ثبت شده است. همزمان، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین از ۱۰.۶٪ در ۲۰۱۰ به ۵٪ در سال گذشته کاهش یافته است.

دلایل اصلی احتیاط چین در اتخاذ سیاست انبساطی شامل نگرانی از وضعیت مالی دولت و تمرکز بر کاهش ظرفیت مازاد است. نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی در پایان ۲۰۲۳ به ۶۱٪ رسید و با احتساب بدهی‌های صندوق‌های مالی محلی، این رقم به ۱۱۷٪ افزایش می‌یابد. اگرچه این رقم در مقایسه با اقتصادهای توسعه‌یافته پایین‌تر

است، اما برای استانداردهای چین بالا محسوب می‌شود. برخی نیز نگرانند که محرک‌های جدید منجر به افزایش سرمایه‌گذاری‌های غیرضروری و تشدید مشکل ظرفیت مازاد شود، اما این یک مسئله ساختاری است که باید عمدتاً از طریق مکانیسم‌های بازار حل شود.

وزارت دارایی چین اخیراً اعلام کرد که دولت مرکزی «فضای قابل‌توجهی» برای افزایش بدهی و کسری بودجه دارد. در نشست سپتامبر ۲۰۲۴، مقامات حزب کمونیست چین متعهد شدند تنظیم ضدچرخه‌ای سیاست‌های مالی و پولی را تقویت کنند و از هزینه‌های مالی لازم برای تحقق اهداف رشد استفاده کنند.

برای دستیابی به رشد ۵٪ در سال ۲۰۲۵، چین با چالش‌های متعددی روبرو است. سهم صادرات خالص از رشد اقتصادی در ۲۰۲۴ معادل ۱.۵ واحد درصد بود، اما به دلیل تنش‌های تجاری با آمریکا، این رقم در سال جاری احتمالاً حداقل ۱ واحد درصد کاهش می‌یابد. در سه ماهه اول ۲۰۲۵، رشد صادرات خالص به ۵۰٪ رسید، اما این افزایش موقتی ناشی از ذخیره‌سازی کالاهای چینی توسط واردکنندگان آمریکایی قبل از اعمال تعرفه‌های جدید بود.

مصرف که تابعی از درآمد، انتظارات درآمدی و ثروت است نیز با چالش‌هایی مواجه است. رشد کندتر درآمد، کاهش قیمت مسکن و نوسانات بازار سهام، افزایش مصرف داخلی مورد نیاز برای تقاضای کل را دشوار کرده است. بر اساس اطلاعات موجود، در پایان ۲۰۲۴، مصرف نهایی ۵۶.۲٪ و صادرات خالص ۳.۴٪ از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دادند. با رشد ۴.۶٪ فروش خرده‌فروشی کالاهای مصرفی در سه ماهه اول ۲۰۲۵، پیش‌بینی می‌شود مصرف نهایی و صادرات خالص در مجموع حدود ۲.۸ واحد درصد به رشد اقتصادی چین در سال جاری کمک کنند.

در این صورت، برای رسیدن به هدف رشد ۵٪، تشکیل سرمایه که در ۲۰۲۴ معادل ۴۰.۴٪ از تولید ناخالص داخلی بود، باید ۲.۲ واحد درصد به رشد کمک کند. این امر مستلزم رشد ۵.۴٪ تشکیل سرمایه در سال جاری است. با توجه به عدم وجود داده‌های مستقیم، از سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ثابت به عنوان شاخصی برای تشکیل سرمایه استفاده می‌شود. در ۲۰۲۴، سهم سرمایه‌گذاری در بخش تولید ۴۸.۳٪، املاک و مستغلات ۱۹.۵٪ و زیرساخت‌ها ۳۲.۲٪ بود. اگر سرمایه‌گذاری در تولید با همان نرخ ۹.۲٪ رشد کند و کاهش سرمایه‌گذاری در املاک به ۰.۵٪- محدود شود، این دو بخش حدود ۳.۵ واحد درصد به رشد سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ثابت کمک خواهند کرد.

برای دستیابی به رشد کلی ۵.۴٪ در سرمایه‌گذاری دارایی‌های ثابت، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها باید ۶٪ رشد کند. نرخي که به مراتب بالاتر از ۲۰۲۴ باشد. در سه ماهه اول، سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ثابت تنها ۴.۲٪ رشد داشت. اگرچه این ارقام به دلیل کمبود داده‌ها دقیق نیستند، اما نشان می‌دهند که چین برای تحقق هدف رشد خود نیاز به افزایش قابل توجه سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها دارد که مستلزم انتشار گسترده اوراق قرضه دولتی است.

خبر امیدوارکننده این است که چین هدف کسری بودجه ۴٪ از تولید ناخالص داخلی را برای ۲۰۲۵ تعیین کرده است. این میزان بالاترین سطح از زمان بحران مالی ۲۰۰۸ محسوب می‌شود. اما همه نشانه‌ها حاکی از آن است که این میزان انبساط مالی کافی نخواهد بود. برای دستیابی به رشد ۵٪، چین نیاز به اقدامات قوی‌تری دارد.





گر حکم شود که مست گیرند

فناوری

- سرمایه غیر منقول یک ملت
- یک واکنش تاریخی
- غیر مستقیم فکر نکن
- گذراز پدافند
- اول سیاست



تجاوز اسرائیل بار دیگر چشم ما را به جایگاه دانشمندان خیره کرد سرمایه غیرمنقول یک ملت

این روزها، در بحبوحه سوگواری‌ها و جشن‌هایی که می‌گیریم، در میان فقدان شخصیت‌هایی که از دست داده‌ایم و آتش‌بازی‌هایی که به راه انداخته‌ایم، چند کلیدواژه زیاد شنیده می‌شود: موشک، پدافند، رادار و هسته‌ای، از پربسامدترین واژه‌های این روزهاست. در کنار این واژه‌ها، یک واژه برای ما پس از مدت‌ها طنین‌انداز شد: دانشمند.

مقاطع اندکی در حیات یک ملت وجود دارد که این‌گونه بتواند درباره ارزش دانشمندان حرف بزند. در زمانه‌ای که حتی علوم پایه نیز تکنیکال شده‌اند و پژوهش‌های بنیادین در جهان و در ایران، ضعیف هستند، نمی‌توان به سادگی از ارزش دانشمندان صحبت کرد. در جهان معمولی قرن بیست و یکمی، دانشمندان همانقدر ارزشمند است که راننده کامیون، نانوا، معدن‌کار و... دانشمندان جزء کوچکی از یک سامانه عظیم است که قرار است رفاه و ثروت را برای آحاد مردم به ارمغان بیاورد. درست به همین دلیل است که در اقصی نقاط جهان، دانشمندان به سادگی هدف ترور نیستند. در جهان امروز آنقدر که توده‌های متراکم مردم عادی در مکان‌های تجمع و همچنین رهبران سیاسی و نظامی، هدف ترور هستند، دانشمندان هدف ترور نیستند. هیچ دانشمندی در اکثر کشورهای جهان، احساس

نمی‌کند پا در راهی گذاشته که ممکن است انتهای آن کشته شدن باشد. با این حال وضع ایران، متفاوت است.

ایران، دانشمندان از دست می‌دهد. خون دانشمندان چه رنگی است؟ و جان او چطور جانی است؟ برای درک جایگاه دیریاب دانشمندان، باید به تصویری رجوع کنیم که از فعالیت علمی و فناوریانه داریم. ما در ایران، زیاد می‌شنویم که نباید چرخ را از اول اختراع کرد. زیاد می‌شنویم که باید با تعامل گسترده با جهان، سعی در انتقال فناوری‌های پیشرفته به کشورمان داشته باشیم و حتی در شکل‌های کمی ملی‌گرایانه‌تر، ممکن است تصور کنیم با مهندسی معکوس، می‌توان هر چیزی را ساخت. این درک عمومی ما از پیشرفت فناوریانه است. در این درک عمومی، دانشمندان چه‌کاره است؟ ممکن است عضوی از یک تیم بزرگ باشد که سامانه‌ای را طراحی کرده است. اما چرا همیشه در اولویت ترور است؟ اگر بگوییم باقی تیم ارزش کمتری دارند یا راحت‌تر جایگزین می‌شوند، خلاف آن درک عمومی سخن گفته‌ایم و در نتیجه باید به این پرسش پاسخ دهیم که یک دانشمند فیزیک، چه تفاوت اساسی با یک متخصص عمران، مکانیک، برق، متالورژی و... دارد؟

اما این پرسش یک اشتباه اساسی دارد. و آن

این است که کماکان با معیاری دانشمندان را از دیگران متمایز می‌کند که یک معیار کارکردی است. گویا اگر مهندسان عمران ما هم به اندازه فیزیکدان‌های ما، کمیاب بودند، تمایز دانشمندان و مهندس، از بین می‌رفت. واضح است که اینگونه نیست. دانشمندان اساساً هدف ترور است حتی اگر مثل ریگ بیابان زیاد باشد. این خود نقطه تمایزی است بین دانشمندان با کسانی که صرفاً دانش آموخته علوم پایه هستند و در آن مشغول تدریس‌اند. ما همگی به درستی صفت دانشمندان را به هر استاد دانشگاهی اطلاق نمی‌کنیم حتی اگر در رشته‌های حساسی مثل فیزیک هسته‌ای، لیزر، ژنتیک، محاسبات عددی و... درس خوانده باشد. علوم پایه، کسی را تبدیل به هدف ترور نمی‌کند. علوم مهندسی هم کسی را از فیض شهادت محروم نمی‌کند. بنابراین باید دنبال آن ویژگی‌ای گشت که دانشمندان را نه تنها از مهندس، بلکه از آحاد مردم متمایز می‌کند. آن ویژگی‌ای که می‌تواند دانشمندان را حامل سرنوشت یک ملت کند، چیزی درباره کارکرد او در پروژه‌های فنی نیست. دشمن وقتی دانشمندان را ترور می‌کند، تصور می‌کند کمر یک ملت را شکسته است. این تصور از کجا ناشی می‌شود؟ کسی که می‌تواند یک الگوریتم جدید در

در جهان معمولی قرن بیست و یکمی، دانشمندان همانقدر ارزشمند است که راننده کامیون، نانوا، معدن‌کار و... دانشمندان جزء کوچکی از یک سامانه عظیم است که قرار است رفاه و ثروت را برای آحاد مردم به ارمغان بیاورد.



رمزنگاری پایه‌گذاری کند، کسی که می‌تواند ماده‌ای جایگزین اورانیوم برای تولید سوخت هسته‌ای کشف کند، کسی که می‌تواند ماده‌ای را توسعه دهد که امواج را بازتاب ندهد، با آن کسانی که در انتقال و کپی فناوری‌ها، مشارکت می‌کنند چه تفاوتی دارند؟ چرا باید دانشمندانی تا بدین حد «خالق» داشته باشیم؟ مگر معروف نیست که چین همین دسته دوم را پرورش داده است؟ معروف است ولی درست نیست. چین سالهاست که آن موجود کپی‌کار نیست. چین سالهای متمادی است که پژوهش‌های بنیادین را جدی گرفته است و امروز دانشمندان برجسته‌ای در علوم پایه دارد و از همین ناحیه است که ناگهان خرگوش‌هایی از کلاه چین بیرون می‌آید که کسی تصور نمی‌کرد جز از کلاه آنگلساکسون‌ها با آن پیشینه علمی طولانی، بیرون بیاید.

هر کشوری نمی‌تواند دانشمند داشته باشد. درک علوم موجود و تبحر در آن‌ها، گرچه کار آسانی نیست ولی ممکن است. کشورهای زیادی می‌توانند به این درک برسند و متخصص علوم پایه داشته باشند درست مثل هر متخصص دیگری در علوم مهندسی، پزشکی و... اما تولید علم، چه ضرورتی دارد؟ این را تنها در لحظه‌ای می‌توان فهمید که دانشمند را به قتل

می‌رسانند. در لحظه‌ای که یک کشور، ارزش این را دارد که با آن دشمنی شود.

«من علوم پایه را خیلی مهم می‌دانم. من یک وقتی گفتم علوم پایه در مقایسه با علوم کاربردی‌ای که ما داریم، مثل یک ذخیره بانکی است در مقابل پولی که شما توی جیب‌تان می‌گذارید. شما برای خودتان یک مقدار ذخائر بانکی دارید که پشتوانه کار شما، مایه امید شما، منشأ درآمدهای شما آن است. البته یک مقدار هم پول توی جیب‌تان می‌گذارید و خرج می‌کنید. نمی‌خواهیم جسارت کنیم؛ واقع قضیه این است. این علوم کاربردی‌ای که امروز وجود دارد، اینها همه‌اش همین پولهایی است که ما داریم خرج می‌کنیم. یک ملت مجبور است مهندسی داشته باشد، شهرسازی داشته باشد، صنایع داشته باشد، پزشکی داشته باشد، سلامت و درمان داشته باشد؛ اینها پولهایی است که روزانه داریم خرج می‌کنیم؛ اما مایه و ریشه اصلی این علوم، علوم پایه است.» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از برگزیدگان و نخبگان علمی - ۱۳۹۰/۷/۱۳)

دانشمند، امید آینده کشور است. تنها با کسی که در مرزها حرکت می‌کند و می‌تواند خلق کند، می‌توان امیدی به آینده داشت. دانشمندان علوم پایه، سالها روی چیزی کار می‌کنند که

معلوم نیست بتواند به سادگی و به سرعت در سامانه‌ها به کار رود و تولید ثروت و قدرت کند. آن‌ها به درستی طلبه‌دار آینده یک کشور هستند و ذخیره استراتژیک آن. توفیقات ایران در نقاطی که توانسته به لحاظ فناورانه، با قدرت‌های بزرگ جهانی هم‌آوردی کند، چیزی بیشتر از یک مهندسی معکوس است. صنعت هسته‌ای ما، با موهای سپید دانشمندانی نظیر شهریاری، عباسی و طهرانچی نسبت وثیق دارد. عمری که در این راه صرف می‌شود، می‌توانست صرف امور کاربردی‌تر شود. صرف خدمت‌رسانی‌های متعارف به مردم در عرصه کار جهادی، کار اقتصادی و یا خدمات معمولی‌تر که از قضا بیشتر دیده می‌شود و بیشتر از آن قدردانی می‌شود. عمری که دهه‌ها در یک اتاق و آزمایشگاه، صرف می‌شود، باید ارزش صرف‌نظرکردن از تمام این فعالیت‌ها را داشته باشد. ارزش این عمر را فقط مردان باهوش سیاست می‌فهمند. از آیت‌الله خامنه‌ای تا دشمنانش، شکی در این باره ندارند.

دارپای افسانه‌ای، واکنش جسورانه ایالات متحده به یک

شکست است^۱

یک واکنش تاریخی

آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته (ARPA) - که در سال ۱۹۷۲ با تغییر نام به آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی (DARPA) شناخته شد - در سال ۱۹۵۸ به عنوان بخشی از یک واکنش گسترده به یک رویداد منحصر به فرد پدید آمد: پرتاب ماهواره اسپوتنیک توسط اتحاد جماهیر شوروی در ۴ اکتبر ۱۹۵۷. در حالی که با نگاه به گذشته، خود اسپوتنیک یک دستاورد فناوری به خصوص مهم به نظر نمی‌رسد، اما تأثیر روانشناختی و سیاسی عظیمی داشت. همان‌طور که در «اسپوتنیک و ریشه‌های عصر فضا» اثر راجر دی. لانیوس - که در وبسایت دفتر تاریخ ناسا یافت می‌شود - آمده است: «تنها توصیف مناسبی که می‌تواند حال و هوای ۵ اکتبر را به تصویر بکشد، استفاده از واژه «هysteri» است». لانیوس در همان سند نوشت که لیندون بی. جانسون، رهبر وقت اکثریت سنا، به یاد می‌آورد: «اکنون، به نحوی، به شیوه‌ای جدید، آسمان تقریباً بیگانه به نظر می‌رسد. من همچنین شوک عمیق ناشی از درک این واقعیت را به یاد می‌آورم که ممکن است کشوری دیگر بتواند بر کشور بزرگ ما برتری فناوری پیدا کند». اینکه ایالات متحده خود را در ورود به فضا، عقب‌تر از اتحاد جماهیر شوروی یافت، نشانه‌ای بود که نه تنها در برنامه فضایی آمریکا، بلکه در سازماندهی و مدیریت علم و فناوری پیشرفته آن برای امنیت ملی، مشکلی جدی وجود دارد. اسپوتنیک شوروی گواه آن بود که اشکالی اساسی در علم و فناوری دفاعی ایالات متحده وجود دارد و نیاز به یک تغییر بنیادین احساس می‌شود. از دل این تحول - در واقع یکی از اولین اقدامات ناشی از آن - یک مفهوم جدید و جسورانه برای سازماندهی تحقیقات پیشرفته دفاعی پدید آمد: آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته. این آژانس قابلیت‌های فناوریانه دفاعی آمریکا را دوباره متمرکز و احیا کرد. علاوه بر این، دارپا نوآوری‌های فناوریانه‌ای را نیز به راه انداخته است که بسیاری از چشم‌اندازهای فناوریانه را نه تنها در قابلیت‌های دفاعی، بلکه به طور گسترده‌تر با پیشرفت‌های چشمگیر در فناوری‌های اطلاعات، حسگرها و مواد که منافع اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای دارند، به طور اساسی تغییر شکل داده است.

مدل دارپا

مأموریت اصلی دارپا، تقویت فناوری‌ها و سیستم‌های پیشرفته‌ای است که مزایای «انقلابی» برای ارتش ایالات متحده ایجاد می‌کنند. مطابق با این مأموریت، دارپا مستقل از سرویس‌های نظامی عمل می‌کند و پروژه‌های تحقیق و توسعه پُرخطرتر را با هدف دستیابی به نتایج با بازدهی بالاتر دنبال می‌کند. بنابراین، مدیران برنامه‌های دارپا تشویق می‌شوند تا

رویکردهای موجود را به چالش بکشند و به دنبال نتایج باشند تا اینکه صرفاً ایده‌ها را کاوش کنند. از این رو، دارپا علاوه بر حمایت از توسعه فناوری و قطعات، بودجه‌ای را برای یکپارچه‌سازی «سیستم‌های بزرگ متشکل از سیستم‌ها» اختصاص داده است تا آنچه را که امروزه «قابلیت‌های برهم‌زننده» می‌نامیم، به نمایش بگذارد.

زیربنای این الگوی «پرخطر ولی با بازدهی بالا» دارپا، مجموعه‌ای از ویژگی‌های عملیاتی و سازمانی است که شامل: اندازه نسبتاً کوچک؛ ساختاری چابک و غیربروکراتیک؛ تمرکز بر فناوری‌های بالقوه تغییردهنده وضعیت و یک برنامه تحقیقاتی بسیار انعطاف‌پذیر و تطبیق‌پذیر می‌شود. ما در ادامه به این ویژگی‌ها باز خواهیم گشت.

آنچه در ابتدا مهم است فهمیدن این است که در تضاد با محیط تحقیقاتی دفاعی آن زمان، آریا به گونه‌ای طراحی شد که به وضوح متفاوت باشد.

این سازمان

آزمایشگاه نداشت.

بر الزامات نظامی

موجود تمرکز

نمی‌کرد. از هرگونه

عناصر عملیاتی یا

سازمانی دیگر جدا بود.

صراحتاً مأموریت داشت که

متفاوت باشد، تا بتواند کارهایی

اساساً متفاوت از آنچه سازمان‌های

تحقیق و توسعه سرویس‌های نظامی

انجام داده بودند، به سرانجام برساند. دلیل

این انحراف چشمگیر، همان‌طور که در ادامه

توضیح داده شده است، این بود که رئیس جمهور

دوايت دی. آیزنهاور و مشاوران کلیدی او

- همان‌طور که فاجعه اسپوتنیک نشان داد - به

این نتیجه رسیده بودند که سیستم تحقیق و

توسعه موجود نتوانسته است به واقعیت‌های

تهدید امنیت ملی نوظهور که توسط اتحاد

جماهير شوروي تجسم یافته بود، پاسخ دهد.

ریشه‌های دارپا: چالش‌های استراتژیک حدود سال ۱۹۵۸
خود اسپوتنیک نشان داد که اتحاد جماهیر

^۱ متن حاضر بخش‌هایی از مقاله مفصلی

است که به مناسبت پنجاه‌سالگی سازمان دارپا،

توسط ریچارد فن آتا (Richard Van Atta)

نگاشته شده است.

شوروی نه تنها جاه‌طلبی‌هایی در فضا دارد، بلکه توانایی پرتاب موشک‌های با قابلیت هسته‌ای برای حمله به خاک اصلی ایالات متحده را نیز توسعه داده است. بنابراین، در ابتدا آریا بر سه حوزه کلیدی با عنوان «مسائل ریاست جمهوری» تمرکز داشت: فضا، دفاع موشکی و تشخیص آزمایش هسته‌ای.

اولین مسئله، یعنی دستیابی به حضور فضایی، بخش بزرگی از آریای اولیه بود، اما بر اساس تصمیم رئیس‌جمهور آیزنهاور، مبنی بر اینکه تحقیقات فضایی نباید مستقیماً تحت وزارت دفاع باشد، به ناسا واگذار شد. برای مقابله با دفاع موشکی بالستیک (BMD)، آریا برنامه DEFENDER را راه‌اندازی کرد که تا سال ۱۹۶۷ ادامه داشت و تحقیقات پیشرفته مربوط به BMD و نفوذ موشک‌های بالستیک تهاجمی را انجام می‌داد. این برنامه

بزرگترین

برنامه

آریا در طول آن

دهه بود و شامل تحقیقات

پیشگامانه در رادار آرایه فازی بزرگ زمینی، رادار فرکانس بالا «فرا افق» (OTH)، لیزرهای پرانرژی، ویک رهگیر ضد موشک بالستیک با شتاب بسیار بالا، و همچنین تحقیقات گسترده در پدیده‌شناسی اتمسفری، اندازه‌گیری و تصویربرداری و کمک‌های نفوذ موشکی می‌شد.

برنامه تشخیص آزمایش هسته‌ای آریا، VELA، بر فناوری‌های حسگری و پیاده‌سازی آن‌ها برای شناسایی آزمایش‌های تسلیحاتی شوروی تمرکز داشت. ماهواره‌های VELA Hotel با موفقیت فناوری حسگری و داده‌های پس‌زمینه جهانی را برای تشخیص انفجارهای هسته‌ای که در فضا و اتمسفر رخ می‌دهند، توسعه دادند و

اینکه ایالات متحده خود را در ورود به فضا، عقب‌تر از اتحاد جماهیر شوروی یافت، نشانه‌ای بود که نه تنها در برنامه فضایی آمریکا، بلکه در سازماندهی و مدیریت علم و فناوری پیشرفته آن برای امنیت ملی، مشکلی جدی وجود دارد.

قابلیت نظارتی را برای حمایت از پیمان منع جزئی آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۶۳ فراهم کردند. VELA همچنین شامل تشخیص لرزه‌ای انفجارهای زیرزمینی و روش‌های زمینی برای تشخیص انفجارهای هسته‌ای در اتمسفر و فضا بود.

تا سال ۱۹۶۰، با شدت گرفتن جنگ ویتنام، یک پروژه ضد شورش (AGILE) آغاز شد. این پروژه شامل سیستم‌های تاکتیکی متنوعی بود، از آزمایش‌های میدانی که به تفنگ M-16 منجر شد تا رادار نفوذکننده از پوشش گیاهی که قادر به تشخیص خودکار متجاوزین بود، یک هواپیمای پنهان‌کار از نظر صوتی برای نظارت شبانه و کارهای اولیه در زمینه دید در شب.

در سال ۱۹۶۲، آرپا دفتر تکنیک‌های پردازش اطلاعات و علوم رفتاری را با هدف پرداختن به «تکنیک‌های» پردازش اطلاعات و تمرکز بر ارتباط احتمالی آن با

مستقیماً زیر نظر وزیر دفاع تأسیس شد با مأموریت اطمینان از اینکه ایالات متحده در به‌کارگیری فناوری پیشرفته برای قابلیت‌های نظامی پیشرو بماند و از غافلگیری فناورانه توسط دشمنانش جلوگیری کند. آرپا برای ایفای یک نقش منحصر به فرد ایجاد شد، نقشی که به تعریف و در آغاز خود، آن را در رقابت و چالش با نهادهای تحقیق و توسعه دفاعی موجود قرار می‌داد. به‌عنوان آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته، آرپا با تأکید صریح بر تحقیقات «پیشرفته» از سایر سازمان‌ها متمایز شد، که عموماً به معنای درجه‌ای از ریسک بالاتر از فعالیت‌های تحقیقاتی معمول‌تر است. همانطور که دکتر ابرهاردت رختین، مدیر سابق آرپا، تأکید کرد، «تحقیق، در مقابل توسعه، به معنای ناشناخته‌هاست» که به‌نوبه خود به معنای احتمال شکست است، به این معنا که مفهوم یا ایده پیشرفته‌ای که در حال تحقیق است، ممکن است قابل دستیابی نباشد. اگر این مفهوم با ریسک کم یا بدون ریسک شکست قابل دستیابی بود، پروژه یک تلاش تحقیقاتی نبود، بلکه یک تلاش توسعه‌ای بود.

از تاریخچه دارپا واضح است که در محدوده این مأموریت، تأکید و تفسیر تحقیقات پیشرفته متفاوت بوده است، به ویژه از نظر میزان و نوع ریسک و میزان پیشروی به سمت نمایش کاربرد. ریسک ابعاد مختلفی دارد: (۱) فقدان دانش در مورد پدیده یا خود مفهوم؛ (۲) فقدان دانش در مورد کاربردهایی که ممکن است در صورت درک پدیده یا مفهوم حاصل شوند؛ (۳) ناتوانی در تخمین هزینه دستیابی به پاسخ‌ها در مورد هر یک از این‌ها؛ و (۴) دشواری در تعیین تأثیرات عملیاتی و هزینه‌ای گسترده‌تر از پذیرش مفهوم. به محض اینکه که پاسخ‌ها در مورد (۱) از طریق تحقیقات پایه، روشن‌تر می‌شوند، ایده‌ها در مورد کاربردها شروع به گسترش می‌کنند، و همچنین سؤالاتی در مورد اینکه آیا و چگونه می‌توان چشم‌انداز آن‌ها را کشف کرد. دارپا در خط مقدم این سؤال قرار دارد و وظیفه دشوار تعیین اینکه آیا دانش کافی برای حرکت به سمت یک کاربرد وجود دارد یا خیر، و در صورت وجود، چگونه این کار را انجام دهد، بر عهده دارد. گاهی اوقات این موضوع می‌تواند بسیار بحث‌برانگیز باشد، زیرا محققان ممکن است احساس کنند به اندازه کافی نمی‌دانند تا موفقیت را تضمین کنند و نگرانند که تلاش‌های «زودرس» در واقع ممکن است شک و تردیدهایی درباره سودمندی و امکان‌پذیری حوزه تحقیق ایجاد کند که منجر به کاهش بودجه و (از دیدگاه آن‌ها) پیشرفت کمتر می‌شود. با این حال، دارپا یک الزام متفاوت از

محقق دارد تا تلاش کند ببیند با مفاهیم یا دانش چه کاری می‌توان انجام داد، حتی اگر این کار ریسک آشکار شدن ناشناخته‌ها و نقص‌های آن را در پی داشته باشد. این تنش در مأموریت دارپا، ذاتی است و گاهی اوقات آن را در تضاد با همان جوامع تحقیقاتی که از آن‌ها حمایت می‌کند، قرار داده است.

تنش بین نقش‌های دارپا

دارپا همواره دنبال‌کننده فناوری‌های جدید و پیشگامانه، مستقل از نیازهای تعریف‌شده بوده است. همچنین توسعه‌دهنده نمونه‌های اولیه مفهومی و نمایش‌هایی بوده که به نیازها (اما نه الزامات تعریف‌شده) می‌پردازند. در حالی که این نقش‌ها مکمل یکدیگرند، اما اساساً متفاوت هستند و رویکردهای مدیریتی و انواع مختلفی از محققان را می‌طلبند. نوع اول تلاش نیازمند یک رویکرد اکتشافی، تا حدی بدون ساختار است که به دنبال جایگزین‌ها در میان ایده‌های رقیب می‌گردد. دومی بر استفاده از مجموعه‌ای خاص از قابلیت‌های نوظهور و ترکیب آن‌ها در یک نمایش اثبات مفهوم، تمرکز دارد. چنین نمایش‌هایی عموماً از نظر مقیاس بزرگ‌تر و از نظر منابع فشرده‌تر از تحقیقات اکتشافی هستند، علاوه بر این، به جای اکتشافی بودن، هدف آن‌ها ارزیابی شایستگی یک مفهوم خاص است. بنابراین، مدیر دارپا نیاز دارد که با دقت بر این‌ها نظارت کند، در حالی که تلاش‌های تحقیقاتی اکتشافی‌تر را حفظ و محافظت می‌کند.

پایداری دیدگاه دارپا

دستور کار تحقیق و توسعه پرخطرتر و بلندمدت‌تر دارپا، آن را از سایر منابع تأمین مالی تحقیق و توسعه دفاعی متمایز می‌کند. شاید مهمترین تأثیر کار دارپا، تغییر ذهنیت مردم در مورد آنچه ممکن است، باشد. تاریخ پنجاه‌ساله دارپا، مأموریتی ثابت را برای ایجاد قابلیت‌های نوآورانه و با بازدهی بالا از طریق پیشبرد فعالانه مرزهای دانش - در واقع، مطالبه عقب‌راندن مرزها برای کاوش چشم‌انداز قابلیت‌های جدید- آشکار می‌کند. دارپا به‌عنوان یک نهاد، بسیاری از ویژگی‌های مشابه تحقیقات خود را دارد. دارپا به‌عنوان یک آزمایش جسورانه با هدف غلبه بر فرآیندهای معمول و اثبات‌شده توسعه فناوری آغاز شد. مانند تحقیقاتی که مأموریت توسعه آن‌ها را دارد، دارپا در طول پنجاه‌سال فعالیت خود همواره به‌صورت هدفمند «برهم‌زننده» و «تحول‌آفرین» بوده است. حفظ این روحیه بره‌فرد همیشه آسان نبوده است. در طول سبب تلاش‌های متعددی برای کاهش سرعت دارپا؛ سازگارتر و یکپارچه‌ترکردن تحقیقات آن با بقیه بخش‌های تحقیق و توسعه وزارت دفاع؛ و تمرکز بیشتر آن بر کاربردهای کوتاه‌مدت‌تر و افزایشی‌تر - به عبارت دیگر، وادارکردن آن به رفتار مانند یک سازمان تحقیق و توسعه عادی - صورت گرفته است. با این حال، با رهبری داخلی قوی، دارپا توانسته است نقش واقعاً منحصر به فردی را ایفا کند. این سازمان، آژانس اصلی «نوآوری» وزارت دفاع بوده و همچنان هست، که مرزهای هر آنچه در جهان مادی، ممکن است را به نفع امنیت ملی و ملت پیش می‌برد.



فرماندهی و کنترل، راه‌اندازی کرد. همان‌طور که در ادامه توضیح داده شده است، تحت دیدگاه گسترده اولین مدیر آن، جی. سی. آر. لیکلیدر، این دفتر به ایجاد یک انقلاب بنیادین در فناوری‌های کامپیوتری پرداخت که شبکه معروف آرپانت (ARPANET) تنها یکی از عناصر آن بود.

دارپا چیست؟

دارپا ابتدا به‌عنوان یک سازمان تحقیق و توسعه

۲ متن حاضر بخش‌هایی از مقاله مفصلی است که به مناسبت پنجاه‌سالگی سازمان دارپا، توسط ریچارد فن آتا (Richard Van Atta) نگاشته شده است.





تاریخ نوآوری نامتقارن در جنگ‌های سرنوشت ساز مستقیم فکر کن

رژیم، قطعاً نخواهیم توانست کماکان توازن قوا را صرفاً از طریق فناوری‌های پیشرفته، حفظ کنیم.

نکته جالب توجه در تمامی این راه‌حل‌های خلاقانه فناوری‌ها، اقتضائات سیاسی است و بنابراین بیش از آنکه یک سنت فناوری‌ها را تولید کنند، توفیقات سیاسی و نظامی را رقم زده‌اند. نشانه این تمایز با شکل متعارف پژوهش فناوری‌ها این است که تاریخ انقضای این راه‌حل‌ها بعضاً کوتاه است و در بسیاری از موارد، دشمن بعدها توانسته بر مولفه خلاقانه موجود در آن‌ها فائق آید.

قدیمی‌ترین مثال، مربوط به جنگاوران بریتانیایی قرون وسطی در نبرد صدساله با فرانسوی‌هاست. در قرون وسطی، برتری نظامی معمولاً با سواره‌نظام زره‌پوش و شوالیه‌ها تعریف می‌شد. فرانسه بزرگ‌ترین ارتش و قوی‌ترین سواره‌نظام اروپا را داشت اما انگلیسی‌ها با استفاده از سازمان‌یافته از کمان بلند ولزی (Longbow) در نبردهای کلیدی مثل آژنکورت (Agincourt)، کرسی (Crecy) و پواتیه (Poitiers)، توانستند چندین بار ارتش‌های بسیار بزرگ‌تر و مجهزتر فرانسه را شکست دهند. قدرت نفوذ بالای این کمان‌ها، سرعت شلیک و برد زیاد، باعث شد صفوف شوالیه‌های سنگین فرانسوی از هم بپاشد. این ابزار نه تنها

توجهی رساند، اما فی‌نفسه سودای رسیدن به سطح فناوری‌ها دشمن را نداشت بلکه فناوری را به شکل خارج از چهارچوب، به کار گرفت. چهارچوب متعارف همان چهارچوبی است که می‌گوید به اندازه دهانت حرف بزن. همان منطقی که می‌تواند هر ملتی را پیشاپیش، در لحظه صفر شکل‌گیری جنگ با دشمنش، دچار تردیدهای اساسی کند و اراده‌اش را برای جنگیدن سست نماید.

در مقابل قایق تندرو، توانست ضرورت نبرد با ایالات متحده آمریکا را بدون از دست دادن زمان و بدون افتادن در مقایسه‌های فناوری‌ها، پاس کند. اگر بتوانیم نشان دهیم که این بارقه‌های خلاقانه، یک سنت فکری قدیمی دارند، آنگاه به مدد اینکه بارها تکرار شده‌اند، می‌توان پیشنهاد داد تا در جنگ پیش رو، باز هم به آن‌ها فکر کنیم. این فناوری‌ها می‌توانند مکمل قدرت ما در رقابت‌های فوق پیشرفته‌ای باشد که با رژیم صهیونیستی در پیش داریم. ضرورت این تکامل آن است که اتکای صرف به راه‌حل‌های درون چهارچوب، ما را در عقب‌ماندگی‌مان نسبت به دشمن، آسیب‌پذیر می‌کند. این عقب‌ماندگی، چیزی فراتر از مقایسه خودمان با رژیم کوچک و حقیر صهیونیستی است. اگر خلاقیت یک ملت مستضعف را به کار نگیریم، آنگاه در برابر یک ائتلاف جهانی در حمایت مالی و فناوری‌ها از

در یادداشتی با عنوان «عبور از دماغه» که در پیش‌شماره یکم هفته‌نامه کرانه منتشر شد، دعوت شده بود تا به درهای پشتی فکر کنیم. درهایی که یک ملت را در عین ضعف و ناتوانی‌اش نسبت به دشمن، در وضعیت فتح و ظفر قرار می‌دهد. این درهای پشتی، لزوماً فناوری‌ها نیستند. هر طرح و سازماندهی خلاقانه‌ای می‌تواند مصداقی از آن درهای پشتی‌ای باشد که ضعف را دستمایه تولید قدرت می‌کند. با این حال، در طول قرون اخیر، این خلاقیت‌ها، کمابیش با شکل خاصی از توسعه ابزارها، قرین بوده است. در این شکل خاص از توسعه ابزار، توجه به فناوری، نه به هدف جبران عقب‌ماندگی فناوری‌ها نسبت به دشمن، بلکه به شکل عمل‌گرایانه‌تری، به هدف توازن قوا با دشمن انجام می‌شود. یعنی یک ملت، تحت فشار زورگویی و تهدید موجودیتش ممکن است بی‌آنکه فاصله فناوری‌ها طولانی‌اش با دشمن را ببیماید، به فناوری‌هایی دست یابد که می‌توانند توازن قوا را برقرار یا دست‌کم ضربات کاری و موثری به دشمن وارد نمایند. این شیوه از نگاه به فناوری، اصطلاحاً «نوآوری نامتقارن» نام دارد. تجربه ایران در این زمینه، تجربه مشهوری است. قایق‌های تندرو در برابر ناوهای فوق پیشرفته. خلاقیتی که گرچه ما را در ساخت قایق و جنگ افزارهای دریایی، به پیشرفت‌های قابل

چهارچوب متعارف همان چهارچوبی است که می‌گوید به اندازه دهانت حرف بزن. همان منطقی که می‌تواند هر ملتی را پیشاپیش، در لحظه صفر شکل‌گیری جنگ با دشمنش، دچار تردیدهای اساسی کند و اراده‌اش را برای جنگیدن سست نماید.



نتیجه جنگ‌ها را تغییر داد، بلکه ساختار ارتش‌های اروپایی را برای همیشه دگرگون کرد و به افول اقتدار شوالیه‌ها انجامید. با این حال قابل ذکر است که این کمان‌ها در حالی ظهور کردند که مفهوم سلاح سرد در حال افول بود و سلاح‌های باروتی در حال توسعه بودند. لذا این یک راه‌حل عملگراییانه محسوب می‌شد که گرچه به زودی منقضی شد، اما اثرات نامتقارن خود را در سرنوشت جنگ‌ها به جای گذاشت.

دومین مثال، مورد خوبی است تا معلوم شود نوآوری نامتقارن، لزوماً به معنی راه‌حل‌های ساده نیست، بلکه حتی پژوهش‌های لبه فناوری، می‌توانند در این راهبردهای نامتقارن به کار گرفته شوند: در جنگ جهانی اول، زیردریایی‌های آلمانی یک سامانه بسیار پیشرفته محسوب می‌شد. با این حال ماهیت آن مرتبط با شیوه فکر کردن خارج از چهارچوب بود زیرا در این جنگ، ناوگان سطحی بریتانیا و متحدین، برتری مطلق داشتند. آلمان با تمرکز بر زیردریایی‌ها به جای ساخت کشتی‌های عظیم، توانست خطوط تدارکاتی دشمن را به شدت مختل کند. در جنگ جهانی اول، این حملات تقریباً بریتانیا را تا مرز قحطی پیش برد و دلیل اصلی ورود آمریکا به جنگ بود. نمونه بعدی، در جنگ آمریکا با ویتنام قابل مشاهده است. ارتش ویتنام شمالی

و ویت کنگ‌ها، به لحاظ تجهیزات و فناوری در سطح بسیار پایین‌تری نسبت به آمریکا بودند اما با استفاده گسترده و سازمان‌یافته از مین‌های دست‌ساز، تله‌های انفجاری و تونل‌های زیرزمینی (مثل تونل‌های کوچی)، موفق شدند تحرک و امنیت نیروهای آمریکایی را به شدت مختل کنند و هزینه عملیات را به شکل تصاعدی بالا ببرند. این نوآوری‌ها باعث شد آمریکا با وجود برتری هوایی و تسلیحاتی، نتواند کنترل مناطق اشغال شده را حفظ کند و در نهایت، عقب‌نشینی کرد. تأثیر مین‌ها و تله‌ها در ایجاد تلفات و ناامنی، بسیار محسوس و راهبردی بود.

مورد دیگر، به نبرد دریایی امپراتوری ژاپن با ایالات متحده آمریکا در جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. در شرایطی که ژاپن کشتی‌های نظامی کمتری نسبت به آمریکا داشت، با طراحی یک اژدر کارآمد (موسوم به Long Lance type93)، توانست تعداد قابل توجهی از ناوهای آمریکایی را فلج و در نبردهایی مثل خلیج لیته و سواحل مالایا، توفیقات بزرگی نصیب ژاپن کند. این فناوری، برای مدتی توازن قوا را به نفع ژاپن تغییر داد و آمریکا را مجبور به تغییر تاکتیک‌ها و توسعه فناوری ضد اژدر کرد.

در نوآوری متقارن حتی عدم استفاده از فناوری هم منجر به توفیقاتی در نبرد می‌شود. مثال بارز آن که در پیش‌شماره یکم هفته‌نامه کرانه

نیز به آن اشاره شده بود، عدم استفاده یمن از رادار است. اینکه یمنی‌ها، از رادار استفاده نمی‌کنند، می‌تواند سطح آسیب‌پذیری آن‌ها را کاهش دهد و مکانیزم شکار پهپادهای MQ-9 آمریکایی را تبدیل به یک معما کرده است. همچنین بهره‌گیری مجاهدان فلسطینی از شیوه خاصی از سازماندهی نیروهای عملیاتی، که مبتنی بر قطع اتصال رادیویی است، نمونه دیگری از ایده‌های خلاقانه‌ای است که مبتنی بر درک نقاط ضعف و قوت فناوری رخ داده است. این ایده که ضربه به دشمن نمی‌تواند معطل پژوهش‌های علمی ما شود، حتی باعث شده است تا ایده‌های بسیار ساده‌ای نظیر بالن‌ها و بادکنک‌های انفجاری، بتوانند ضربات موثری بر دشمن وارد کنند. این مثال یک بار در جنگ کره و یک بار در نبرد غزه با رژیم صهیونیستی، نه تنها توانست امنیت روانی دشمن را مختل کند بلکه توفیقات قابل توجهی در آسیب‌رسانی به منابع دشمن داشته است.

تمامی این مثال‌ها و بسیاری مثال دیگر که حتی در نبردهای محدودتر از سوی گروهک‌های تروریستی یا معارضین یک کشور، صورت پذیرفته است، بیانگر این اصل اساسی است: وقتی جنگ با دشمن آغاز می‌شود، خیره‌شدن به بضاعت دشمن و مقایسه توان خود با او، خیانت‌بار و سست‌کننده است. دشمن باید نابود شود حتی اگر دستان من خالی باشد.

چگونه ایده نوآوری باز، می تواند بازدارندگی علمی ایجاد کند؟ گر حکم شود که مست گیرند...

هر بار که یک شخصیت علمی در ایران ترور می شود، فضای عمومی از اینکه چرا به اندازه کافی از او حفاظت نشده، گلایه مند می شود. این گلایه، از آنجا ناشی می شود که برای عموم مردم، این شخصیت ها، قهرمان هایی هستند که به سادگی جایگزین ندارند. و از این حیث، ترور آن ها، یک ضربه بزرگ به فعالیت های کشور در آن حوزه قلمداد می شود. اگرچه دانش قابل انتقال است و موسسات علمی در ایران، دانشمندان برجسته زیادی تربیت کرده اند، اما این قضاوت چندان هم غلط نیست. از آن جهت که جایگاه این دانشمندان معمولاً در بالای هرم تیم های تحقیقاتی خاصی در پروژه های ملی قرار دارد و تجربه علمی و مدیریتی آن ها، ارزش افزوده بزرگی در مقایسه با همکاران دانشمندشان، محسوب می شود.

این انباشت شدید دانش و تجربه در وجود شخصیت های برجسته که عمر زیادی را در یک حوزه صرف کرده اند، قرین شیوه ای از توسعه علم و فناوری است که در دنیا به نوآوری بسته مشهور است. شیوه ای که در آن، حاکمیت ها در یک بروکراسی متمرکز، با نخبگان تراز اول همکاری می کنند و پروژه های عظیم تحقیقات را در این همکاری، به سرانجام می رسانند. این یک شیوه متداول است که اسامی بزرگی در جهان را ترغیب به همکاری با دولتشان کرده است. از اوپنهاইمر و فون نویمان که در پروژه های بزرگ ایالات متحده مشارکت داشتند تا آلن تورینگ که همکاری عمیقی با ارتش بریتانیا داشت و از نواخ روسی که بعضاً گمنام ده ها متر زیر زمین در آزمایشگاه های فناوری برای شوروی کار می کردند تا دانشمندان ایرانی، همه و همه، مشتم نمونه خروار مدل نوآوری بسته هستند. حاکمیت، پروژه تعریف می کند و خودش یگانه بهره بردار آن است. در

همین ادبیات نوآوری بسته است که عبارت سرریز فناوری نظامی به کاربردهای شهری، شکل گرفته که مصادیق بزرگ آن در عصر ما، شبکه اینترنت، سیستم ناوبری GPS، عکاسی دیجیتال، امواج ماکروویو و... است.

با این حال، در طول دهه های اخیر، مفهوم جدیدی از نوآوری در صنعت دفاعی طرح شده که به نوآوری باز مشهور است. یک سوءتعبیر از این مفهوم این است که صنعت دفاعی، به جای اینکه کارفرمای توسعه یک فناوری خاص برای مصارف دفاعی باشد، از پیشرفت هایی که در فناوری های غیرنظامی رخ می دهد، بهره برداری نظامی می کند. با این حال، این مفهوم، همانطور که در عبارت آن پیداست، چیزی درباره تغییر رویکرد در مدیریت فناوری دفاعی می گوید. بنابراین در نوآوری باز نیز، کارفرمای تحقیقات فناورانه، یک نهاد دفاعی/ نظامی است.

پس تفاوت واقعی نوآوری باز با شیوه سنتی نوآوری بسته در چیست؟ در نوآوری باز، کارفرمای تحقیقات دفاعی، درک واقعی تر از فرایند شکل گیری یک سنت پایدار فناورانه پیدا کرده است. این درک واقعی او را به این رویکرد رهنمون می کند تا نخبگان کشورش را در طیف وسیعتری از کیفیت های علمی و با مدل هایی اقتصادی، ترغیب به تحقیقات فناورانه کند. بنابراین هر فناوری ای که در صنایع دفاعی به آن نیاز است، تا حد امکان باید بتواند کاربرد خود را در صنایع غیرنظامی نیز پیدا کند. در این صورت، عمده تحقیقات حوزه دفاعی، می بایست توانمند امکان سنجی معتبری در بازار مصارف غیرنظامی داشته باشند. این باعث می شود تا سرمایه گذاری های بیشتر و البته ورود تعداد بیشتری از نخبگان به عرصه تحقیقات، تسهیل گردد.

در چنین مدلی، اگرچه کماکان تفاوت سطح میان

نواخ با مابقی نخبگان وجود دارد و اگرچه هنوز پروژه هایی از جنس نوآوری بسته، در جریان خواهد بود اما فراگیری تحقیقات آنقدر بالا رفته است که بسیاری از پژوهشگرانی که ذیل مدیریت نهاد دفاعی کشور، در حال تحقیقات هستند، یک دورنمای تجاری نیز برای کار خود دارند. عمده شرکت های بزرگ (چه در حوزه فناوری نرم و چه در حوزه فناوری سخت) در چند دهه اخیر در ایالات متحده آمریکا، مرهون چنین تعاملی با نهادهای دفاعی، امنیتی و نظامی این کشور هستند.

در ایران، گام های خوبی برای تعامل نهادهای دفاعی و امنیتی با طیف های وسیعتری از نخبگان فناوری برداشته شده است. بخش زیادی از این نخبگان، صاحبان شرکت هایی هستند که جریان مالی مناسبی در بازارهای غیرنظامی پیدا کرده اند. با این حال، این همکاری، هنوز یک همکاری کاملاً سازمان یافته نیست. به عبارت دیگر، هنوز فقدان نهادی که بتواند اولویت های بالای دفاعی/ امنیتی را (در تعابیر گسترده ای از دفاع و امنیت که امنیت غذایی، انرژی، اطلاعات و... را نیز شامل شود) احصا کند و آن را در مدل های اقتصادی جابجایی نماید، در ایران حس می شود. نهادهایی که در طول دهه های اخیر، قصد کرده اند تا چیزی شبیه DARPA یا SBA باشند، هنوز راه درازی در پیش دارند، اما این راه، خصوصاً برای کشوری که می خواهد متکی به ملت خود باشد و درکی مردمی از سیاست دارد، راه روشنی است. راهی که در آن، ارزش راهبردی بخش کثیری از دانش آموختگان دانشگاه، برای سرنوشت کشور، قابل توجه خواهد بود. در چنین راهی، علاوه بر انتفاع گسترده کشور از مواهب تحقیقات این نخبگان، اقدام به ترور نخبگان، بسیار بیشتر از قبل، تلاشی مذبوحانه و بی اثر خواهد بود.

این انباشت شدید دانش و تجربه در وجود شخصیت های برجسته که عمر زیادی را در یک حوزه صرف کرده اند، قرین شیوه ای از توسعه علم و فناوری است که در دنیا به نوآوری بسته مشهور است. شیوه ای که در آن، حاکمیت ها در یک بروکراسی متمرکز، با نخبگان تراز اول همکاری می کنند و پروژه های عظیم تحقیقات را در این همکاری، به سرانجام می رسانند.

چگونه پهپادهای اوکراینی از پدافند روسیه گریختند؟ گذر از پدافند

THE CHINA ACADEMY

چالش تشخیص زود هنگام

پس از یک برنامه‌ریزی دقیق، سرویس امنیتی اوکراین در اول ژوئن، حمله‌ای پهپادی را به چندین پایگاه بمب افکن استراتژیک روسیه انجام داد. به گفته منابع اوکراینی، ۱۱۷ پهپاد مستقیماً از محفظه‌های کامیون‌های پارک شده در نزدیکی پایگاه‌ها پرتاب شدند و ناوگان‌های بمب افکن بی‌خبر را هدف قرار دادند. کارشناسان چینی در مصاحبه‌ای با گلوبال تایمز، خاطرنشان کردند که این نشان دهنده یک چالش کلیدی در دفاع از پهپادها است: تشخیص زود هنگام به طور فزاینده‌ای دشوار می‌شود.

پهپادهای هدایت‌شونده با فیبر نوری

پهپادهای چندملخه نمونه‌های کلاسیکی از اهداف «پایین، کند و کوچک» محسوب می‌شوند. آن‌ها در ارتفاع پایین، اغلب زیر پوشش رادارهای سنتی نظارت هوایی پرواز می‌کنند و به آرامی و غیرقابل پیش‌بینی حرکت می‌کنند. این ویژگی باعث می‌شود سیستم‌های راداری که برای شناسایی تهدیدات هوایی بزرگ طراحی شده‌اند، آن‌ها را به راحتی نادیده بگیرند و به دلیل سطح مقطع راداری کوچک و نویز ایجاد شده توسط تداخل زمینی، تشخیص آن‌ها از فواصل دور ذاتاً دشوار است.

برای مقابله با این نوع تهدید، بسیاری از کشورها رادارهای نظارتی ارتفاع پایین را به

طور خاص برای شناسایی پهپادهای کوچک توسعه داده‌اند. این سیستم‌ها معمولاً با فرکانس‌های رادیویی با حساسیت بالاتر کار می‌کنند و از الگوریتم‌های بهینه‌شده برای تمایز پهپادهای میکرو و مینی از سایر سیگنال‌های اکو و نویزهای زمینی استفاده می‌کنند و در نتیجه قابلیت‌های شناسایی را افزایش می‌دهند. همچنین رادارهای ضد پهپاد باید قابل حمل باشند تا امکان استقرار سریع را فراهم کنند.

این مصاحبه‌ها نشان دادند که رادارهای ضد پهپاد در شرایط دنیای واقعی با چالش‌های بیشتری روبرو هستند. زمین، جنگل‌ها یا ساختمان‌ها می‌توانند مانع تشخیص شوند و اثربخشی رادار در برابر انواع مختلف اهداف هوایی متفاوت است. تشخیص اشیاء با ارتفاع پایین، کند و کوچک عموماً نیاز به حساسیت رادار بالاتری دارد که میزان هشدارهای کاذب را افزایش می‌دهد. تشخیص مؤثرتر پهپادهای امروزی معمولاً چندین فناوری را ترکیب می‌کند. برای این کار رادارها را در باندهای فرکانسی مختلف مستقر می‌کنند که توسط حسگرهای نوری، مادون قرمز و صوتی پشتیبانی می‌شوند. سپس این ورودی‌ها از طریق الگوریتم‌های پیشرفته ادغام و فیلتر می‌شوند تا اهداف مشکوک را جدا کنند.

چنین سیستم‌های جامعی برای دفاع از تأسیسات ثابت و با ارزش بالا مناسب‌تر هستند. با این حال، در محیط‌های میدانی،

پیچیدگی و کمیت تجهیزات مورد نیاز، استقرار آن‌ها را دشوارتر می‌کند. علاوه بر این، استقرار موقت در زمین‌های ناهموار می‌تواند منجر به نقاط کور شناسایی شود. برد مؤثر این سیستم‌ها نیز محدود است و فقط ۵ تا ۱۰ کیلومتر را شامل می‌شود که به پهپادهای متخاصم اجازه می‌دهد تا به راحتی از آن‌ها عبور کنند.

یکی دیگر از مزایای این پهپادها که مورد اشاره کارشناسان قرار گرفت سهولت انتقال و پنهان سازی آن‌هاست. طبق گزارش‌ها، سرویس امنیتی اوکراین تعداد زیادی پهپاد (FPV دید اول شخص) را از قبل در محفظه‌های چوبی کامیون‌ها در خاک روسیه مستقر کرده بود. سپس این کامیون‌ها در نزدیکی پایگاه‌های نظامی روسیه پارک شدند و عملاً این پهپادها را قادر ساختند تا بدون شناسایی شدن به آن‌ها نزدیک شوند و درست زیر چشم روس‌ها پرواز کنند. این چیزی است که هیچ سیستم راداری به تنهایی نمی‌توانست از آن جلوگیری کند. کارشناسان تأکید کردند که تشخیص زود هنگام و دقیق برای دفاع از پهپادها ضروری است، اما در این عملیات، استفاده اوکراین از استتار و پنهان‌کاری، قنذت تشخیص و رهگیری روسیه را محدود کرد.

شایان ذکر است که ارتش ایالات متحده با چالش‌های مشابهی روبروست. در تاریخ ۲ ژوئن، بخش «منطقه جنگی» روزنامه «دراپو»





هدایت‌شونده با فیبر نوری، روش‌های سنتی سافت‌کیلینگ را تا حد زیادی بی‌اثر کرده‌اند. آنها حتی می‌توانند مستقیماً از روی خودروهای جنگ الکترونیکی عبور کنند تا اهداف را تعقیب و نابود کنند. علاوه بر این، از آنجا که انتقال داده‌های فیبر نوری پهنای باند بسیار بالاتری نسبت به فرکانس‌های رادیویی ارائه می‌دهد، این پهپادها می‌توانند فیدهای ویدیویی پایدار و بلندرنک ارائه دهند و امکان حملات دقیق به اهداف تعیین‌شده را فراهم کنند. نیروهای روسی و اوکراینی به طور فزاینده‌ای در حال استقرار این نوع سیستم هستند.

با این وجود، پهپادهای فیبر نوری محدودیت‌هایی دارند. برد مؤثر آنها معمولاً بسته به طول کابل حمل شده به ۱۰ تا ۲۰ کیلومتر محدود می‌شود. خود فیبر نوری در برابر موانع آسیب‌پذیر است و به اپراتور ماهر نیاز دارد و چنین پهپادهایی را برای محیط‌های متراکم مانند جنگل‌ها یا بوته‌زارها نامناسب می‌کند.

نکته قابل توجه این است که گزارش‌ها حاکی از آن است که برخی از پهپادهای اوکراینی مورد استفاده در عملیات اول ژوئن به نرم‌افزار خلبان خودکار متن‌باز مجهز بوده‌اند که به آنها اجازه می‌دهد بمب‌افکن‌های روسی را به طور خودکار شناسایی و با آنها درگیر شوند. با پیشرفت هوش مصنوعی و یادگیری ماشینی، تهدیدات پهپادی به سرعت در حال افزایش است. پهپادهای مجهز به هوش مصنوعی، قابلیت‌های ناوبری و هدف‌گیری خودکار را نشان می‌دهند که می‌توانند از طریق تکرارهای سریع تکامل یابند و بدون هیچ عامل انسانی عمل کنند. این پهپادها نیازی به ارتباط با اپراتورهای انسانی ندارند، در برابر پارازیت خارجی مصون هستند و هیچ سیگنال رادیویی قابل تشخیصی که حضور آنها را آشکار کند، منتشر نمی‌کنند. علاوه بر این، آنها محدود به محدودیت‌های کنترل رادیویی یا طول فیبر نیستند و می‌توانند بدون تکیه بر ناوبری ماهواره‌ای، به صورت پویا با اهداف متحرک درگیر شوند. این ویژگی پیچیدگی تهدیدات پهپادی را افزایش داده و مقابله با آنها را به طور قابل توجهی دشوارتر می‌کند.

سرلشکر پاول اسپیدرو، معاون مدیر عملیات ستاد مشترک ایالات متحده، که اخیراً در جلسه استماع کنگره در مورد تهدیدات پهپادها هشدار داده بود، می‌گوید سیستم‌های هوایی بدون سرنشین از کنترل از راه دور از طریق رادیو به پلتفرم‌های خودکاری تبدیل شده‌اند که ممکن است دیگر حتی به GPS متکی نباشند. این امر

گزارش داد که در سال‌های اخیر، پایگاه نیروی هوایی لانگلی در ایالات متحده و بسیاری از تأسیسات خارج از کشور، چندین مورد نفوذ پهپادهای ناشناس را تجربه کرده‌اند. تحقیقات پنتاگون نشان می‌دهد که این پهپادها ممکن است از ساختمان‌ها یا کشتی‌های مجاور به پرواز درآمده باشند، اما به دلیل شبکه‌ای درهم‌تنیده از نظارت قانونی و سایر محدودیت‌ها، ارتش ایالات متحده قادر به جلوگیری از چنین تجاوزهایی نبوده است.

ناوبری خودکار، اقدامات حذف نرم (SoftKill) را تضعیف می‌کند

طبق اطلاعات به دست آمده توسط گلوبال تایمز، وقتی یک پهپاد ناشناس در حال نزدیک شدن شناسایی می‌شود، طرف مدافع معمولاً بسته به ماهیت هدف، اقدامات متقابل متفاوتی را انتخاب می‌کند. واکنش‌های سنتی عمدتاً بر تکنیک‌های از بین بردن نرم، مانند اخلاص در فرکانس رادیویی و جعل سیگنال متمرکز بوده‌اند. به عنوان مثال، اکثر پهپادهای چندملخه برای حفظ ارتباط با اپراتورهای انسانی خود به فرکانس‌های ارتباطی خاصی متکی هستند. سیستم‌های ضد پهپاد می‌توانند این فرکانس‌ها را شناسایی و مختل کنند، ارتباط بین پهپاد و کنترل‌کننده آن را قطع کنند یا دستورات نادرستی را برای ایجاد نقص در پهپاد ارسال کنند. با این حال، برخی از پهپادها از قبل برنامه‌ریزی شده‌اند تا مسیرهای پرواز ثابتی را بدون ارتباط در زمان واقعی دنبال کنند. برای این موارد، مدافعان ممکن است با ارسال سیگنال‌های ناوبری ماهواره‌ای جعلی سعی در فریب آنها داشته باشند و آنها را از مسیر خارج کنند. در مصاحبه‌ای با بی‌بزنس اینسایدر، یک اپراتور پهپاد خط مقدم اوکراینی اعتراف کرد که نیروهای روسی تعداد زیادی دستگاه اخلاص رادیویی پر قدرت مستقر کرده‌اند که به طور قابل توجهی بر عملکرد پهپادهای اوکراینی تأثیر می‌گذارد.

با این حال، از سال گذشته، درگیری روسیه و اوکراین شاهد استفاده روزافزون از پهپادهای هدایت‌شونده با فیبر نوری بوده است. این پهپادها با حذف نیاز به ارتباط رادیویی، تغییر بزرگی را نشان می‌دهند. در عوض، آنها یک قرقره کابل فیبر نوری را در خود حمل می‌کنند که در طول پرواز باز می‌شود تا ارتباط فیزیکی با اپراتور را حفظ کند. از آنجا که تمام سیگنال‌های فرمان به جای انتشار امواج رادیویی خارجی، به صورت داخلی از طریق فیبر منتقل می‌شوند، این پهپادها در برابر پارازیت بسیار مقاوم و تشخیص آنها دشوار است. به گفته منابع اوکراینی، پهپادهای

نکته قابل توجه این است که گزارش‌ها حاکی از آن است که برخی از پهپادهای اوکراینی مورد استفاده در عملیات اول ژوئن به نرم‌افزار خلبان خودکار متن‌باز مجهز بوده‌اند که به آنها اجازه می‌دهد بمب‌افکن‌های روسی را به طور خودکار شناسایی و با آنها درگیر شوند.

رهگیری را به طور قابل توجهی چالش برانگیزتر خواهد کرد.

کاستی‌های اقدامات سختگیرانه

ویدیوهایی که در رسانه‌های اجتماعی منتشر شده نشان می‌دهد که در جریان حمله پهپادی اوکراین به پایگاه نظامی روسیه در سردنی، استان ایرکوتسک، چندین مرد محلی از سقف یک کامیون بالا رفتند و سعی کردند با پرتاب سنگ، پهپادها را سرنگون کنند یا از پرواز آنها جلوگیری کنند. برخی شاهدان گزارش دادند که پرسنل روسی سعی کردند با استفاده از سلاح‌های سبک، پهپادها را سرنگون کنند. کارشناسان خاطرنشان کردند که این اقدامات غیرنظامیان روسی را می‌توان عموماً به عنوان روش‌های ضد پهپاد با قابلیت کشتار سخت طبقه‌بندی کرد. در حال حاضر، طیف گسترده‌ای از گزینه‌های کشتار سخت علیه پهپادها در دسترس است؛ از سلاح‌های گرم سنتی و توپ‌های خودکار ضد هوایی گرفته تا موشک‌های زمین به هوا و راکت‌های هدایت‌شونده دقیق و همچنین سلاح‌های انرژی هدایت‌شونده مانند لیزر و مایکروویوهای پرقدرت. اکثر این سلاح‌ها قبلاً در نبردها مستقر شده‌اند یا در حال آزمایش هستند. با این حال، سلاح‌های گرم و توپ‌های خودکار از نظر برد و دقت محدود هستند و همین امر آنها را در خنثی‌سازی پهپادها تا حد زیادی بی‌اثر می‌کند. در حالیکه موشک‌های زمین به هوا نرخ موفقیت بالایی دارند، اما بسیار گران هستند و اغلب ده‌ها یا حتی صدها هزار دلار برای هر موشک هزینه دارند که بسیار بیشتر از قیمت یک پهپاد چندملخه است. کشورهایمانند روسیه، ایالات متحده و اسرائیل اکنون در حال توسعه و به کارگیری نسل‌های جدیدی از موشک‌های هدایت‌شونده دقیق هستند، به این امید که از این سلاح‌های مقرون به صرفه‌تر برای رهگیری پهپادهایی که در مسیرهای ثابت پرواز می‌کنند، استفاده کنند.

سلاح‌های انرژی هدایت‌شده مانند لیزرها و مایکروویوهای پرقدرت کارآمد هستند زیرا فقط به برق متکی بوده و هزینه‌های عملیاتی بسیار کمی دارند. با این حال، این فناوری‌ها به بلوغ کامل نرسیده‌اند. به عنوان مثال، سلاح‌های لیزری فعلی اغلب فاقد قدرت از کار انداختن فوری یک پهپاد هستند و برای دستیابی به هدف، باید پرتوی متمرکز را برای چند ثانیه روی هدف نگه دارند، که آنها را در برابر حملات دسته‌جمعی یا سریع بی‌اثر می‌کند. در حمله اخیر پهپادهای اوکراینی به نیروهای بمب‌افکن استراتژیک روسیه، خسارت قابل توجه بود. اگرچه روسیه و اوکراین روایت‌های متفاوتی از

میزان خسارات ارائه کرده‌اند، اما فیلم‌های موجود تأیید می‌کنند که بمب‌افکن‌های استراتژیک پارک‌شده در فضای باز در برابر پهپادهای چندملخه حامل مواد منفجره بسیار آسیب‌پذیر هستند. چندین رسانه آمریکایی خاطرنشان کردند که بمب‌افکن‌های استراتژیک B-52 و B-1B آمریکایی نیز در فضای باز پارک شده‌اند. این به این معناست که در صورت قرار گرفتن در معرض حملات پهپادی، ممکن است با آسیب‌پذیری‌های مشابهی روبرو شوند.

فراتر از میدان نبرد، ایالات متحده و روسیه نیز با چالش‌های فزاینده‌ای در مقابله با پهپادها در محیط‌های شهری روبرو هستند. طبق بخش «منطقه جنگی» مجله «درایو»، پنتاگون در جریان آزمایش‌های نظامی ضد پهپاد «فالكون تالون ۲۰۲۵» که در اکتبر ۲۰۲۴ برگزار شد، اظهار داشت که «فناوری‌های فعلی مانند لیزر، مایکروویو، موشک‌های زمین به هوا و سلاح گرم گزینه‌های مناسبی برای از بین بردن پهپادها در داخل خاک ایالات متحده نیستند.» شهرهای بزرگ روسیه، از جمله مسکو، در گذشته نیز حملات پهپادی متعددی را تجربه کرده‌اند. کارشناسان خاطرنشان می‌کنند که عملیات ضد پهپاد در شهرها با محدودیت‌های متعددی روبرو است. علاوه بر چالش‌های نظارتی ناشی از زمین‌های پیچیده شهری، تراکم بالای مردم و زیرساخت‌ها، اجرای اقدامات متقابل را دشوار می‌کند. به عنوان مثال، روش‌های از بین بردن نرم مانند جعل GPS و پارازیت الکترونیکی، شامل انتشار سیگنال‌های الکترومغناطیسی پرقدرت است که ممکن است در سیستم‌های الکترونیکی غیرنظامی مجاور اختلال ایجاد کند. در همین حال، گزینه‌های از بین بردن سخت مانند سلاح گرم یا موشک، خطرات آسیب جانبی را به همراه دارند. سقوط بقایای پهپاد نیز می‌تواند به مردم یا تأسیسات روی زمین آسیب برساند.

علاوه بر این، بیزینس اینسایدر گزارش داد که توسعه پهپادهای هوشمند گروهی ممکن است در آینده تهدیدی حتی بزرگتر ایجاد کند. این سیستم‌ها می‌توانند به طور مستقل وظایف را تعیین کرده و با سرعت بسیار بالایی - سریع‌تر از چرخه تصمیم‌گیری انسان - واکنش نشان دهند. پهپادها در صورتی که با تعداد زیاد و برنامه‌ریزی انعطاف‌پذیر ترکیب شوند، این پتانسیل را دارند که هر سیستم دفاعی را تحت الشعاع قرار دهند.





تقدم سیاست بر نظم اقتصادی و پیشرفت‌های فناوریانه بر اساس طرح ماکس وبر از دولت ملی

اول سیاست!

کارخانه برای بسیاری از ما، مفهومی است که با مکان کاربست فناوری برای تولید محصول، همنشین و قرین است. اغلب ممکن است کارخانه را امتداد و توسعه کارگاه بدانند. گویا انسان ابتدا وسایل ساده را اختراع کرده است، رفته‌رفته مهارت، تجربه و دانشش افزوده شده و به‌تدریج وسایل پیشرفته‌تر توسعه داده شدند. و به این ترتیب از ابزار کار دستی و انفرادی به کارگاه و از توسعه کارگاه به کارخانه رسیده‌ایم. اما یک سوال ساده؛ اگر چنین است چرا همه جوامع به نسبت یکسانی به کارگاه و بعد از آن به کارخانه نرسیدند؟ اگر پاسخ منطقاً این است که چون جوامع تفاوت دارند، پس باید پرسید کدام تفاوت، این ناترازی را بهتر توضیح می‌دهد؟

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های نظریه‌پردازی در تبیین پیدایش اقتصاد مدرن، توضیح نقش انقلاب صنعتی و چگونگی استفاده از فناوری در تولید است که از نظر برخی حتی بیشتر از سرمایه‌داری، در شکل‌دهی به اقتصاد مدرن نقش داشته است. تفاوت آراء مکس وبر به سایرین این است که برای خود فناوری ماهیتی خنثی یا اثرگذار، قائل نیست. بلکه او بر بعد دیگری از فناوری توجه دارد و آن اثر ارزش‌های دولت ملی و فشار ضرورت‌های آن بر شکل و توسعه فناوری است.

وقتی از رابطه بین سیاست و اقتصاد به‌طور کلی حرف می‌زنیم ممکن است این تصور ایجاد شود که دو حوزه کاملاً جدا از هم در جامعه مدرن هستند که بر یکدیگر اثر و تأثیر متقابلی نیز دارند یا در نگاه‌های خاص مثل ماتریالیسم ممکن است صرفاً برای حوزه اقتصاد و فناوری نقش علی قائل شوند. مکس وبر در فصل دوم کتاب «اقتصاد و جامعه» درباره رابطه بین اقتصاد و سیاست حرف می‌زند و از میان شواهد تاریخی، مثال‌های متعددی می‌آورد. یکی از این مثال‌ها درباره اختراع کارخانه به‌مثابه یک شیوه سازماندهی تولید مبتنی بر محاسبات خاص است که بدو، فناوری یا حتی ابزار و فنون، آن را پیش نمی‌کشند. او در پژوهش‌های تاریخی خود نشان می‌دهد که فناوری یا اقتصاد، علت غایی یا واقعی تعیین شکل جامعه نیستند. از نظر وبر، فناوری و نظم اقتصادی، نهایتاً با نظم سیاسی تضمین می‌شود. او چند ویژگی برای نظم سیاسی حاکم قائل بود که اولین و مهم‌ترین آن‌ها این بود که «نظام ارزشی تشکیلات سیاسی حاکم» نه تنها کنش‌های متقابل مردم در یک قلمرو خاص، بلکه امور اقتصادی را هم تعیین و تضمین می‌کند.

از میان شاهد مثال‌های تاریخی‌ای که مکس وبر در باب نسبت اقتصاد، فناوری و سیاست

بررسی کرده است، «نسبت کارخانه و فناوری» قابل توجه است. او معتقد بود «کارخانه مدرن با فراخوان ماشین‌آلات و فناوری متولد نشده است» و کارخانه نیرویی به‌صورت مستقل در جهت استفاده از فناوری هم نبوده است؛ بلکه کارخانه پاسخی بوده است به تحولات دولت ملی (مدرن و معمول شدن نظام محاسباتی ناشی از مسائل این دولت. در واقع وبر تلاش داشت نشان دهد کارخانه یک سازمان اجتماعی متمایز بوده است نه صرفاً یک واحد تکنیکی. مثال او درباره صنعت بافندگی در هند و انگلستان، برخی جزئیات مهم از ایده‌اش را آشکار می‌کند.

در هندوستان، کارگاه‌های بافندگی در اوج مهارت و کیفیت تولید قرار داشتند. پارچه هندی آرزوی اروپاییان بود. کیفیت پنبه هند تنها عامل نبود. در کارگاه‌های خانگی یا قبیلگی هند، پارچه‌بافی فقط شغل افراد نبود بلکه بخشی از هویت قومی و خانوادگی‌شان بود و هریک تلاش می‌کردند که ادوات بافندگی خود را به حدی ارتقا دهند که در کیفیت یا تنوع نقش و تولید از قوم و خاندان دیگر برتر باشند. پس در هند، علاوه بر اینکه عنصر مواد اولیه با کیفیت، دسترس و ارزان وجود داشت، ابزار تولیدی مناسب، خلاقانه و با کیفیت هم وجود داشت. بازار صادرات پارچه هند در مسیر جاده‌های ابریشم نیز به مقصد اروپا یا سایر نواحی، بسیار پررونق بود. اما چه چیزی باعث شد که کارخانه پارچه‌بافی ابتدا در انگلستان

از نظر وبر، فناوری و نظم اقتصادی، نهایتاً با نظم سیاسی تضمین می‌شود. او چند ویژگی برای نظم سیاسی حاکم قائل بود که اولین و مهم‌ترین آن‌ها این بود که «نظام ارزشی تشکیلات سیاسی حاکم» نه تنها کنش‌های متقابل مردم در یک قلمرو خاص، بلکه امور اقتصادی را هم تعیین و تضمین می‌کند.



ساخته شود نه هند یا نه حتی ایتالیا که مرکز تجارت جهانی بود؟

نظام کاستی هند و قبیلگی بودن صنایع، محدودیت بزرگی در تقسیم کار، محاسبات مرتبط با سازماندهی کار و استفاده از ابزار داشت. در تولید برای یک ارباب یا خانواده، پویایی بسیار کم می‌شود. وقتی خانواری با بازار ارتباط می‌گرفت، سنت‌گرایی به خطر می‌افتاد و این تغییر به جای اینکه تبدیل به یک نیروی افزایش تولید شود، ممکن بود به فروپاشی تولید خانوادگی و جداشدن اعضای کارگاه منجر شود. کارگاه‌های دوران باستان نیز با اینکه محدودیت قبیلگی کارگاه‌های هندی را نداشت و شهرمحور بود اما اغلب، بردگان در کارگاه کار می‌کردند و به خاطر شیوه سازماندهی کار و دستمزد، برخی محاسبات در آن شکل نمی‌گرفت و به همین خاطر شیوه سازماندهی کارخانه‌ای هم در آن نمی‌توانست شکل بگیرد. در کارگاه‌ها و اصناف اروپایی قرون وسطی و بعد از آن تا پیش از تشکیل دولت‌های ملی، محدودیت‌های دیگر نظام صناعی مانند استفاده اجباری از مواد خام توصیه شده، تنها تکنیک خاص مورد تایید صنف، مجاز بود. در نهایت نه در چین و هند و نه در کارگاه‌های دوران باستان و اصناف اروپایی، یک شکل غالب سازمان صنعتی به وجود نیامد. بنابراین او استدلال می‌کند که همانقدر که نظام کارگاهی حاصل پیشرفت و تکامل نظام خانگی و سنتی نبوده است،

کارخانه هم امتداد و توسعه کارگاه‌ها نبوده است.

وبر نشان می‌دهد در انگلستان و آلمان ابتدا چند کارخانه پارچه‌بافی دایر گردید که گرچه شکل خاص کارخانه امروزی را داشت اما روح خاص آن را هنوز نداشت. در این به اصطلاح کارخانه‌ها، نظام صنعت خانگی استفاده می‌شد یعنی پارچه را برخی دهقانان محلی تولید می‌کردند و کارخانه‌دار هرآنچه را در آن مکان تولید می‌شد، به صورت انبوه معامله می‌کرد؛ ساعت کاری چندان مشخص نبود، زمان زیادی برای استراحت وجود داشت و هرکس هر مقدار کار می‌کرد و تولید داشت، پولی به دست می‌آورد. اما به واسطه فشار و ضرورت تجارت در انگلستان که رقابت و حیات آن کشور به آن وابسته شده بود، شکل خاصی از سازماندهی زمان، انتخاب نیروی کار ماهر، تعیین دستمزد، تولید و مبادله خلق شد. در واقع این لحظه پیدایش شکل خاصی از محاسبات اقتصادی و سازماندهی امر اقتصادی بوده است. تا این لحظه استفاده نظام‌مند از علم و فناوری در کارخانه نه مقدور بود نه ضروری. صنعت بافندگی از این زمان به مثابه یک صنعت مدرن و مبتنی بر فناوری متولد شد.

بنابر پژوهش تاریخی وبر در خصوص نسبت بین کارخانه و فناوری لازم است به این امر توجه شود که صنایع به خودی خود و به صورت طبیعی نمی‌توانند دانش و فناوری را خلق یا در

دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها پیدا کنند. بلکه فناوری و کارخانه زمانی می‌توانند چونان روح و کالبد یکدیگر را بیابند که در مدار حرکت دولت ملی در بیرون از مرزهای خود و ضرورت‌های سازماندهی جامعه برآیند. تنها فشار این ضرورت است که نسبت بین فناوری و کارخانه را هم ایجاد می‌کند و هم به رابطه آن دو پویایی لازم و خلاقیت می‌بخشد. همچنین همین ضرورت است که مقررات تجاری را مشخص می‌کند و روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاصی را پیرامون خود می‌سازد. این در مدار قرار گرفتن هم نه طبیعی و خودبه‌خودی حاصل می‌شود و نه هر دولتی که تصمیم گرفت در جغرافیایی به حرکت درآید، موفق می‌شود فشار لازم برای خلق آن را تولید کند. آنچه باید توجه داشت این است که حرکت دولت ملی و عزم آن برای سازماندهی داخلی و حرکت در بازارهای بیرونی وابسته به «نظام ارزش‌های تشکیلات سیاسی» است و همه اینها یعنی «هرگفتاری نمی‌تواند بر هر جغرافیا و قلمرویی حرکت کند» خصوصاً آن حرکتی که بتواند تولید کارخانه‌ای را با فناوری به هم رساند و به تعبیر وبر «روح شبیه کالبد را به وجود آورد».



نقاشی مربوط به جنگ مشهور به کونیگراتز (۱۸۶۶) میان امپراتوری اتریش و پادشاهی پروس. اثر گئورگ بلایتر

سند

ترجمه فصل اول کتاب «درباره جنگ» اثر فون کلاوزویتس جنگ صرفاً ادامه سیاست است

جنگ صرفاً یک عمل سیاسی نیست بلکه ابزار حقیقی سیاست است؛ ادامه ارتباطات و مراودات سیاسی که با ابزار دیگری پیگیری می‌شود. چیزی که در مورد جنگ ویژه باقی می‌ماند، به سادگی مربوط به طبیعت ویژه ابزارش است. جنگ به طور کلی و فرمانده، در هر مورد خاص، حق دارد که بخواهد روندها و طراحی‌های سیاستی با ابزارهایش ناسازگار نباشد. البته این خواسته کوچکی نیست، و هر چند بر اهداف سیاسی در موارد معین تأثیر قابل توجهی خواهد گذارد، هرگز فراتر از تعدیل و اصلاح این اهداف نخواهد رفت. هدف، موضوع سیاسی است و جنگ ابزاری برای رسیدن به آن و ابزار هرگز نمی‌تواند در جدایی از هدفش در نظر گرفته شود. اشاره: بدون شك برجسته‌ترین اثری که برای نخستین بار تلاش نموده است تا نظریه‌ای درباره جنگ ارائه نماید، کتاب

«درباره جنگ» [۱] کارل فون کلاوزویتس است. کلاوزویتس در این اثر تلاش نموده است تا تجربیات عملی خود در صحنه جنگ، به عنوان یک ژنرال ارتش پروس که در جنگ‌های ناپلئونی پس از انقلاب فرانسه حاضر بوده است را به نظریه‌ای منسجم درباره جنگ بدل نماید. در نظریه جنگ او، جنگ خصلتی ابزاری دارد؛ به این معنا که جنگ در حکم ابزاری برای سیاست است. بنابراین تعیین هدف و نگارش و نیروهای موثر در جنگ به مثابه بخشی از حیات اجتماعی بشر تحت تأثیر امر سیاسی است. تعیین هدف و شدت جنگ توسط امر سیاسی از آن جهت در کار کلاوزویتس ارزشمند است که جنگ را به پدیده‌ای عقلانی و قابل کنترل بدل می‌نماید. آنچه در اینجا آمده است ترجمه فصل اول این کتاب مهم است که پیشتر در شماره دوم فصلنامه نوبنیاد منتشر شده است.

کلاوزویتس در این فصل در ماهیت جنگ دقت کرده و نشان داده است که جنگ، زد و خوردی خشن نیست که از احساسات نشأت بگیرد. جنگ، ماهیتی مدنی و بنابراین سیاسی دارد. آنها که می‌جنگند از برای هدفی می‌جنگند و برای نقطه به نقطه آن برنامه‌ریزی می‌کنند. بنابراین جنگ هر چند با خصومت همراه است اما این همه جنگ نیست. به همین جهت، نیروی جنگ در نقطه‌ای متمرکز تخلیه نمی‌شود و عملاً تبدیل به نقاط متعدد و صورت‌های متنوع خواهد شد. این تعدد و تنوع هم در سطح زمان خود را نشان می‌دهد و هم در سطح نقاطی است که درگیر جنگ می‌شوند، به این معنا که جنگ تنها به نظامیان مربوط نیست بلکه کلیت دولت و مردم را هم دربرمی‌گیرد. این انتشار جنگ در زندگی، سبب شده است که جنگ‌ها نقاط عطف تاریخ ملت‌ها باشند؛ پیشرفت‌ها و

تحولات صنعتی و فرهنگی کشورها بدون توجه به جنگ‌هایشان قابل بررسی و تفسیر نیست. بر همین اساس، آنها که به جنگ و دفاع می‌اندیشند باید بدانند که به کلیت زندگی یک ملت و تمام ظرفیت‌های ملی‌شان اندیشه می‌کنند.

*عکس: نقاشی مربوط به جنگ مشهور به کونیکراتز (۱۸۶۶) میان امپراتوری اتریش و پادشاهی پروس. اثر گئورگ بلایبترو

جنگ چیست؟

۱. مقدمه

من ابتدا تك تك ابعاد موضوع، سپس هر يك از قسمت‌ها یا زیرشاخه‌های آن و در نهایت کل موضوع را در پیوستگی درونی‌اش مورد ملاحظه قرار می‌دهم. به عبارت دیگر از ساده به پیچیده خواهم رسید. اما در اینجا بیش از هر جای دیگری لازم است که موضوع را با نگاهی به ماهیت کل [۲] آغاز کنیم؛ بیش از هر جای دیگری جزء و کل باید با هم نگریده شوند.

۲. تعریف

ما نباید مشغول تعریف لغوی شویم، بلکه باید مستقیم وارد قلب موضوع جنگ شویم؛ یعنی نبرد تن‌به‌تن [۳]. جنگ چیزی جز نبرد تن‌به‌تن در سطحی گسترده نیست. اگر بخواهیم تعداد زیادی از این نوع نبردها را که جنگ از آنها تشکیل می‌شود را به عنوان يك واحد در نظر بگیریم؛ در آن صورت کافی است که دو کشتی‌گیرا تصور کنیم؛ هر يك از آنها تلاش می‌کند دیگری را از طریق زور فیزیکی [۴] مطیع خواست خود سازد. هدف فوری [۵] او این است که حریف خود را به زانو در آورد و به این وسیله هرگونه مقاومتی را از او سلب کند.

بنابراین جنگ، عملی خشونت‌آمیز [۶] برای وادار کردن دشمن به انجام خواسته ماست. زور، برای مقابله با زور، خود را به انواع اختراعات علوم و هنر مجهز می‌نماید. محدودیت‌های نامحسوس و کم‌اهمیتی که خشونت به عنوان حقوق بین‌الملل [۷] و عرف [۸] برای خود قائل است، او را بدون تضعیف قابل توجهی همراهی می‌کنند. زور - یا به عبارت دیگر زور فیزیکی، زیرا به استثنای دولت و قانون، زور اخلاقی دیگری وجود ندارد - ابزار جنگ است برای تحمیل اراده‌مان به دشمن به عنوان هدف نهایی جنگ. برای اطمینان از کسب این هدف، باید دشمن را خلع سلاح کنیم، که در تئوری، هدف اصلی جنگ به شمار می‌رود. این هدف جایگزین غایت می‌شود و آن را به عنوان جزئی که متعلق به خود جنگ نیست به حاشیه می‌راند.

۳. حداکثر استفاده از زور

مردمان خوش‌قلب ممکن است تصور کنند که خلع سلاح دشمن یا به زانو درآوردن ماهرانه حریف، بدون خون‌ریزی فراوان امکان‌پذیر است و همین موضوع هدف حقیقی هنر جنگ [۹] است. این تصور هر چند در هم که خوش‌آیند باشد، اشتباه است و باید از آن اجتناب کرد؛ زیرا در موضوعات پرخطری مانند جنگ، اشتباهات ناشی از رأفت، فاحش‌ترین اشتباهات محسوب می‌شود. از آنجا که استفاده از حد نهایت زور فیزیکی، به هیچ وجه به معنی بی‌توجهی به هوش و ذکاوت نیست؛ طرفی که از زور، بی‌محابا و بدون

توجه به خون‌هایی که ریخته می‌شود استفاده می‌کند، باید بر دشمن خود مسلط شود؛ البته چنانچه این برتری قبلاً به دست رقیب نیفتاده باشد. به این وسیله او خواسته‌اش را بر دیگری تحمیل می‌کند؛ دو طرف در حالی که تنها مانع موجود بر سر راه‌شان مقاومت طرف مقابل است، به سمت نهایت پیش می‌روند.

موضوع را باید این گونه دید؛ نادیده گرفتن ماهیت عنصر زور به این علت که از خود آن متنفریم، کاری بیهوده و حتی نادرست است.

اگر مشاهده می‌شود که جنگ میان ملل متمدن در مقایسه با جنگ ملل غیر متمدن از تخریب کمتر و خشونت کمتری برخوردار است به علت وضعیت اجتماعی حاکم در درون دولت‌ها و میان آنها با دیگران است. جنگ از همین شرایط پدید آمده و وابسته به آنهاست. محدودیت و تعدیل آن نیز توسط همین شرایط تحقق می‌یابد؛ اما خود این موضوعات در قلمرو جنگ قرار نمی‌گیرند، بلکه برای او به مانند شرایط موجود تلقی می‌شوند و هیچگاه نمی‌توان در فلسفه جنگ، اصل تعدیل [۱۰] را وارد نمود، زیرا کار بیهوده‌ای خواهد بود.

دو انگیزه متفاوت منجر به شکل‌گیری نبرد میان انسان‌ها می‌شود: حس دشمنی [۱۱] و نیت خصمانه [۱۲]. تعریف ما، به دلیل عام بودن، دومی را مبنا قرار داده است. انسان نمی‌تواند میل تنفر را حتی در خام‌ترین شکل آن که به غریزه بسیار نزدیک است، بدون نیت خصمانه تصور کند. اما در مقابل ممکن است نیت خصمانه بسیاری وجود داشته باشند که حس دشمنی همراهشان نباشد یا حداقل در آنها غلبه نداشته باشد. مردم وحشی بر اساس احساس و ملل متمدن توسط عقل هدایت می‌شوند. البته این از ماهیت خود بدویت و تمدن ناشی نمی‌شود؛ بلکه ریشه در شرایط، نهادها و قس علی‌هذا دارد. بنابراین این تفاوت لزوماً در همه موارد وجود نداشته، بلکه در اکثریت آنها غالب است. به طور خلاصه، ممکن است حتی متمدن‌ترین مردم نیز فقط به دلایل احساسی مقابل یکدیگر قرار گیرند.

از آنچه گفته شد می‌توان استنباط نمود که چه تصوراتی باقی خواهد بود اگر ما جنگ مردم متمدن را تماماً ناشی از فعالیت عقلانی دولت‌ها بدانیم و آن را هر بار بیش از گذشته فارغ از همه احساسات بپنداریم، به گونه‌ای که جنگ در نهایت دیگر به توده‌های فیزیکی نیروهای رزمی نیاز بیشتری نداشته و فقط به دنبال روابط آنها، یا به عبارتی به دنبال نوعی محاسبه جبری عمل باشد.

نظریه پردازان در حال حاضر تنها از این طریق شروع به اندیشیدن می‌کنند، در حالی که که جنگ‌های اخیر به آنها درسه ای دیگری می‌آموزد. اگر جنگ اعمال زور است، پس احساسات نمی‌تواند در آن درگیر نباشد. جنگ نمی‌تواند از احساسات نشأت بگیرد، اما احساسات همچنان می‌تواند در برخی درجات آن را متأثر سازد و وسعت جنگ به سطح متمدن بودن وابسته نیست، بلکه به میزان اهمیت منافع تخصم و مدتی که منازعه آنها به طول خواهد انجامید بستگی دارد.

پس اگر مملت‌های متمدن اسیرانشان را نمی‌کشند یا شهرها و کشورها را ویران نمی‌کنند

به دلیل آن است که آگاهی نقش مهمی در شیوه‌های جنگیدن‌شان بازی می‌کند و به آنها شیوه‌های موثرتری از استفاده از زور را نسبت به ابزار خام غریزه [خشونت کور] می‌آموزد. اختراع باروت و پیشرفت مداوم سلاح‌های گرم خودشان کافی هستند تا نشان دهند که پیشرفت تمدن هیچ ارزش سودمندی برای تغییر یا منحرف کردن انگیزه نابودی دشمن نداشته‌اند، که این محور ایده جنگ است.

پس این نظریه باید تکرار شود که: جنگ اعمال زور است و هیچ محدودیت منطقی برای اعمال زور وجود ندارد. از این رو هر طرف حریفش را مجبور به پیروی از خواستش می‌کند؛ در عالم نظر، عمل متقابل [۱۳] (فعل و انفعال) شروع می‌شود که می‌بایست منجر به حد غایی [تشدید خشونت] شود. این اولین مورد از عمل متقابل (فعل و انفعال) است و اولین «تشدید» [۱۴] که ما با آن برخورد می‌کنیم.

۴. هدف خلع سلاح دشمن است

من پیش از این گفتم که هدف از جنگ خلع سلاح دشمن است و زمان آن است که نشان دهیم که، حداقل در عالم نظر، محدوده این موضوع چیست. اگر دشمن به شما فشار وارد کند، شما باید او را در موقعیتی قرار دهید که ناخوشایندتر از آن چیزی باشد که او از شما خواسته بود آن را انجام دهید. مشقت این موقعیت نباید صرفاً زودگذر باشد، حداقل در ظاهر نباید این چنین باشد وگرنه دشمن تسلیم نمی‌شود و صبر خواهد کرد تا امور بهبود یابد. هر تغییری که ممکن است درباره ادامه خصومت به وجود آید باید حداقل در عالم نظر، دشمن را در وضعیت نامساعدتری قرار دهد. وخامت تمام شرایط باعث می‌شود يك جنگجو خود را کاملاً بی‌دفاع ببیند. در نتیجه اگر شما برای انجام خواسته‌های‌تان از طریق تحمیل جنگ به دشمن فشار بیاورید، باید او را کاملاً بی‌دفاع کنید یا حداقل او را در موقعیتی قرار دهید که قرار گرفتن در این موقعیت [بی‌دفاع بودن از نظر او] محتمل باشد. پس پیگیری پیروزی بر دشمن یا خلع سلاح او - برای انجام آنچه شما می‌خواهید - باید همواره هدف جنگ باشد.

اما جنگ رفتار یک نیروی زنده در برابر يك جماعت مرده نیست بلکه همواره برخورد دو نیروی زنده است. هدف غایی جنگ [خلع سلاح کردن دشمن]، باید به عنوان چیزی که هر دو طرف آن را دنبال می‌کنند در نظر گرفته شود. بار دیگر عمل متقابل وجود دارد. تا وقتی که من دشمنم را شکست ندهام می‌ترسم که او مرا شکست دهد. بنابراین من تحت کنترل خود نیستم: او به من تحمیل می‌کند، همان قدر که من به او تحمیل می‌کنم. این دومین مورد از عمل متقابل است و منجر به دومین «تشدید» می‌شود.

۵. بیشترین اعمال مقاومت

اگر شما می‌خواهید بر دشمنانتان پیروز شوید باید اقدامات خود را با قدرت مقاومت (تاب‌آوری) او متناسب کنید؛ که [این مقاومت] می‌تواند از طریق دو فاکتور جدانشدنی ناشی شود: مجموع ابزارهایی که در دسترس اوست و قدرت اراده‌اش. میزان ابزارهایی [تجهیزات] که در دسترس اوست، اگر چه نه صرفاً، يك موضوع ظاهری است و قابل اندازه‌گیری است. اما اندازه‌گیری

قدرت اراده‌اش کار چندان آسانی نیست و تنها به صورت تقریبی از طریق قوت انگیزه الهام بخشش قابل اندازه‌گیری است. فرضی که شما (از قدرت دشمن) از این طریق به دست می‌آورد يك برآورد درست معقولانه از قدرت مقاومت دشمن است، شما می‌توانید اقدامات خود را متناسب با آن تنظیم کنید. بنابراین شما می‌توانید هر دو مورد [تجهیزات و قدرت اراده خودتان] را افزایش دهید تا اینکه آنها نسبت به دشمن پیشی بگیرند یا اگر فراتر از تجهیزات شماست، می‌توانید تا آنجا که ممکن است اقدامات خود را افزایش دهید. اما دشمن نیز همین کار را خواهد کرد و این دوباره منجر به رقابت خواهد شد و در علم نظری محض، این موضوع دوباره شما را مجبور خواهد کرد که این دو را افزایش (تجهیزات و قدرت اراده) دهید. این سومین مورد از عمل متقابل است و سومین «تشدید».

۶. تعدیل در عمل

بدین‌گونه، در زمینه‌ی اندیشه‌ی محض [انتزاعی] پرسش‌گری ذهن می‌تواند هرگز آرام نگیرد تا اینکه به نهایت [رادیکیال‌ترین حالت] برسد. در اینجا این امر [موضوع جنگ] با يك حد غایی روبه‌رو می‌شود؛ برخورد نیروها به صورت آزادانه به اجرا درمی‌آید و مطیع هیچ قاعده‌ای نیست جز خودش. مطابق يك مفهوم اصیل از جنگ شما می‌توانید تلاش کنید برای ایجاد شرایط مطلق [ایده‌آل] برای هدفی که باید محقق شود و برای ابزارهای رسیدن به آن. اما اگر به عمل متقابل ادامه دهید به غایتی می‌رسید که چیزی را نشان نمی‌دهد جز يك بازی خیالی ناشی‌شده از یکسری زنجیره‌های نامرئی از موشکافی‌های منطقی. اگر ما به صورت اصیل [ایده‌آل] در شرایط مطلق می‌اندیشیدیم، می‌توانستیم با چرخش يك قلم بسیاری از دشواری‌ها را نادیده بگیریم و با سخت‌گیری منطقی ادعا کنیم که حد غایی باید همواره هدف ما باشد. در این صورت يك چنین قانونی، کاغذی بیش نیست و قانونی برای دنیای واقعی محسوب نمی‌شود.

حتی اگر فرض کنیم این تلاش غایی، مقدار مطلق داشت که به راحتی می‌شد محاسبه کرد، باز يك شخص باید بداند که ذهن بشری غیر محتمل است که تحت حاکمیت چنین خیال‌پردازی‌های بدیهی قرار گیرد. این موضوع [مطلق‌اندیشی] اغلب می‌تواند به هدر رفتن توانایی‌ها منجر شود که برخلاف دیگر اصول کشورداری است. تلاش برای تناسب خواسته‌ها با هدف در این دیدگاه ضروری است اما در [عالم] واقعیت تحقق بخشیدنی نیست، چرا که موشکافی‌های منطقی انگیزاننده خواسته‌های انسان نیستند.

حرکت از انتزاع به جهان واقعی و نگاه کل‌گرا به اشیاء کاملاً متفاوت است. در نگاه انتزاعی به جهان، خوش‌بینی بسیار پر قدرت بود و ما را مجبور می‌کرد تا فرض کنیم که دو طرف منازعه نه تنها در جستجوی کمال هستند بلکه آن را به دست نیز می‌آورند. آیا این موارد همواره در عمل هم وجود دارند؟ بله، آنها وجود می‌داشتند اگر: الف) جنگ عملی کاملاً منفرد بود، به‌طور ناگهانی اتفاق می‌افتاد و با حوادث پیشینی در جهان سیاست به وجود نمی‌آمد؛ ب) جنگ شامل يك عمل مقطعی منفرد بود یا مجموعه‌ای

از واحدها که همزمان به وقوع می‌پیوندند؛ ج) تصمیم به دست آمده خودش کامل و بی‌عیب و نقص بود، و از طریق محاسبه‌گری از وضعیت سیاسی ناشی از جنگ تأثیر نمی‌پذیرفت.

۷. جنگ هیچگاه يك عمل منفرد [۱۵] نیست

آنچه در رابطه با شرط اول باید به یاد داشته باشیم این است که برای هیچ يك از رقبا شخصیت طرف مقابل انتزاعی و ذهنی نیست. این موضوع حتی در رابطه با نیروی مقاومت، یعنی همان اراده، که به عوامل بیرونی وابسته است هم صادق است. اراده موضوعی کاملاً ناشناخته نیست و ما می‌توانیم با بررسی وضعیت فعلی آن، وضعیت فردای آن را پیش‌بینی کنیم. جنگ کاملاً ناگهانی به وجود نمی‌آید؛ گسترش آن نیز نمی‌تواند فوراً اتفاق بیفتد. بنابراین هر يك از رقبا می‌تواند تا حد زیادی طرف مقابل را بر اساس آنچه هست و انجام می‌دهد و نه بر اساس آنچه که مشخصاً باید باشد یا انجام دهد، قضاوت نماید. در هر حال، انسان و تلاش‌هایش به دلیل نقص و کاستی هیچگاه نمی‌تواند به کمال مطلق دست یابد. بنابراین کمبودها به يك میزان بر دو طرف اثر می‌گذارد و در نتیجه يك نیروی تعدیل‌کننده شکل می‌گیرد.

۸. جنگ عبارت از يك ضربه مقطعی منفرد نیست

اما شرط دوم به شرح ذیل است: اگر جنگ عبارت از يك عمل قاطع یا مجموعه‌ای از تصمیمات همزمان باشد، آمادگی برای جنگیدن به سمت حد نهایی حرکت می‌کند و بنابراین هیچ خطایی قابل جبران نیست. در این شرایط تنها معیار آماده‌سازی که جهان واقع پیش‌رو می‌گذارد، ارزیابی ما از رقیب است تا آن اندازه که شناخته شده باشد؛ هر چیز دیگری [جز این] به محاسباتی انتزاعی تقلیل خواهد یافت. اما اگر تصمیم در جنگ عبارت از عمل‌های پی‌درپی باشد هر کدام از آنها در زمینه‌ای دیده می‌شوند و مقیاسی را برای [اقدامات بعدی] فراهم خواهند کرد. در اینجا دوباره جهان انتزاعی به واسطه جهان واقعی خلع می‌شود و بنابراین تمایل به غایت را تعدیل می‌کند.

اما اگر همه ابزارها در دسترس بودند یا می‌توانستند باشند و همزمان به کار گرفته می‌شدند و جنگ‌ها خود به خود به يك عملیات قاطع منفرد یا مجموعه‌ای از عملیات‌های همزمان محدود شده بودند؛ همچنین خرد اقتضا می‌کرد هر تصمیم متقابلی از سوی دشمن به مجموعه ابزارهای در دسترس تحویل پیدا کند و اگر همه در همان عملیات اول به کار گرفته شود، دیگر پاسخ دومی نمی‌تواند وجود داشته باشد. هر عملیات نظامی ثانویه به واقع جزئی از عملیات اول است و به عبارت دیگر امتداد آن است. در عین حال همانطور که در بالا نشان دادم به محض اینکه آمادگی برای يك جنگ آغاز می‌شود جهان واقع بر اندیشه انتزاعی مسلط می‌شود؛ محاسبات مادی جایگزین شدت‌یابی می‌شود و به همین دلیل عمل متقابل دو طرف به کوتاه آمدن از تلاش حداکثری میل پیدا می‌کند. بنابراین همه منابع‌شان فوراً و يك جا تجهیز نخواهد شد.

گذشته از اینها، سرشت این منابع و به کارگیری‌شان نشان می‌دهد که آنها در يك لحظه

نمی‌توانند با هم مستقر شوند. منابع جنگ در هنگام پاسخ عبارتند از نیروهای جنگی، سرزمین شامل مختصات و جمعیت آن و هم‌پیمانان. سرزمین مختصات و جمعیتش، جدا از اینکه صرفاً منابعی برای نیروهای مسلح باشد، به‌نوبه خود عنصری جدایی‌ناپذیر میان فاکتورها در جنگیدن است؛ به‌عنوان بخشی که به صحنه واقعی عملیات مربوط است و یا تأثیر برجسته‌ای بر آن دارد.

بدون شک، می‌توان همه نیروهای جنگی سیال را همزمان استفاده کنیم، اما با درخواه، رودخانه‌ها، کوه‌ها، ساکنان و قس‌علی‌هذا نمی‌توان چنین کرد. به‌صورت خلاصه با سرزمین به‌مثابه يك کل نمی‌شود چنین مواجهه‌ای داشت؛ مگر اینکه [سرزمین] آنقدر کوچک باشد که شروع يك عملیات جنگی تماماً آن را فرا گیرد. به‌علاوه، امیال طرفین جنگ که فعالانه درگیر جنگ شده‌اند باعث نمی‌شود هم‌پیمانان در جنگ مشارکت کنند؛ روابط بین‌الملل ایجاب می‌کند، چنین مشارکت‌هایی اغلب تنها در مرحله دوم [پس از شروع جنگ] انجام شود و یا تنها وقتی که يك توازن برهم خورده و یا نیاز به ترمیم دارد [مشارکت هم‌پیمانان] افزایش می‌یابد.

در بیشتر موارد، توانایی دفاعی که فوراً نمی‌توان [در صحنه جنگ] حاضر نمود، بسیار بیش از کل قدرتی است که در ابتدا تصور می‌شود و با استفاده از آن می‌توان حتی وقتی قدرت رزمی گسترده‌ای در همان تصمیم اول مصرف شده باشد و توازن به شکل بدی برهم خورده باشد، مجدداً تعادل را به حالت اول برگرداند. این نکته به تفصیل در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در اینجا تنها کافی است نشان دهیم که سرشت جنگ از تمرکز همزمان همه نیروها ممانعت می‌کند. به‌طور قطع، این واقعیت در خودش نمی‌تواند زمینه‌ای برای تعدیل تلاش حداکثری در همان تصمیم اول نباشد، چرا که شکست همیشه زبانی با خود دارد که هیچ کس عاملان را بر آن ریسک نخواهد کرد. و اگر هم برخورد اول تنها برخورد نباشد، با توجه به مقیاس آن، بر عملیات‌های بعدی تأثیرگذار خواهد بود. امکان تصمیم‌گیری در زمان دیگر، موجب می‌شود که تلاش حداکثری (در همان برخورد اول) خلاف طبیعت بشر باشد. بنابراین همواره گرایش به این است که در تصمیم اول تمامی قوا به صورت حداکثری به کار گرفته نشود. هر اقدامی که طرف مقابل به دلیل ضعف از آن اجتناب می‌کند، برای طرف مقابل دلیلی واقعی جهت تعدیل اقدامش محسوب می‌شود. این عمل متقابل باعث می‌شود تلاش برای دستیابی به نهایت، دوباره تا حد زیادی کاهش یابد.

۹. در جنگ نتیجه هرگز مطلق نیست

نهایتاً، حتی نتیجه نهایی يك جنگ نباید همیشه به‌عنوان نتیجه مطلق دیده شود. دولت شکست‌خورده اغلب نتیجه را صرفاً شری گذرا می‌فهمد و بنابراین ممکن است در آینده راه چاره و جبرانی در روابط سیاسی برای آن بیابد. روشن است که این عامل چگونه می‌تواند تنش‌ها را کاهش دهد و انرژی تلاش‌ها را فروکاهد.

۱۰. احتمالات زندگی واقعی جایگزین مطلق‌گرایی می‌شود که به واسطه تئوری لازم می‌آمد

بنابراین، میدان جنگ از الزامات نظری سختی که تشدید زور را عملی می‌کند اجتناب می‌نماید. چنانچه تشدید زور دیگر مورد توجه نباشد، تعیین حد و مرز تلاش‌ها، به جای آنکه به سوی حد نهایی حرکت کند، بر عهده قضاوت ما قرار خواهد گرفت. و این قضاوت تنها می‌تواند بر اساس داده‌های جهان واقعی و قوانین احتمال باشد. اگر چنانچه دشمنان صرفاً توهّمات یک تئوری نباشند بلکه حکومت‌ها و دولت‌های واقعی باشند و چنانچه جنگ دیگر امری نظری نباشد بلکه مجموعه‌ای از عملیات‌هایی باشد که از قوانین ویژه خود پیروی می‌کند، واقعیت، داده‌هایی را برای ما فراهم می‌کند که ما می‌توانیم امر ناشناخته پیش‌رویمان را به فهم آوریم. هر یک از طرفین جنگ می‌تواند با توجه به صفات و ویژگی‌ها، مهارت‌ها و امور مملکتی تا وضعیت عمومی دشمن و با استفاده از قانون احتمال، تخمینی از تنش‌ها و جهت احتمالی رقیبش به دست آورد.

۱۱. اکنون هدف سیاسی دوباره پیش می‌آید

موضوعی که ما در آخر بخش دوم به آن توجه کردیم حالا دوباره خود را به ما تحمیل کرده است، یعنی هدف سیاسی جنگ. پرداختن به هدف سیاسی، تا اینجا نسبتاً تحت الشعاع قانون تشدید اعمال زور، خلع سلاح حریف و به زانو درآوردن او قرار گرفته بود. اما با کاهش میل دستیابی به حد نهایی و انصراف از خلع سلاح دشمن، هدف سیاسی خودش را دوباره طرح و اثبات می‌کند. اگر اصل بحث را محاسبه بر اساس احتمالات که از افراد و مناسبات خاص ناشی می‌شود بدانیم، هدف سیاسی که انگیزه و سبب اصلی جنگ بود، باید به عنوان فاکتور اساسی معادله لحاظ شود. این دلیل دیگری است که چرا تلاش‌هایتان در جنگ تعدیل می‌شود.

هدف سیاسی به عنوان سبب آغازین و اصلی جنگ، هم هدف نظامی را که باید به آن برسیم معلوم می‌کند و هم میزان تلاشی را که برای آن نیاز داریم. اگر هدف سیاسی در خود نمی‌تواند استاندارد برای سنجش فراهم کند از آنجا که ما با واقعیات مواجهیم و نه انتزاعیات، تنها می‌تواند در زمینه‌ای که دو دولت در جنگ واقع شده‌اند عمل کند. هدف سیاسی یکسانی می‌تواند از واکنش‌های متفاوت مردمانی متفاوت برآید و حتی از مردمان یکسان در زمان‌های متفاوت. ما می‌توانیم به هدف سیاسی به عنوان استاندارد توجه کنیم. طبیعت این نیروها بنابراین باید مورد بررسی قرار گیرد. بسته به اینکه ویژگی‌هایشان افزایش یابد یا نقصان گیرد، حرکت به سوی عملیاتی خاص و نتیجه‌ای مشخص تغییر می‌کند. بین دو مردم و دو دولت می‌تواند تنش‌هایی وجود داشته باشد. حجمی از موضوعات التهاّب‌زا که کوچکترین اختلاف می‌تواند یک اثر کلان غیر متناسب، یک انفجار واقعی، را سبب شود.

این درست است که به طور مساوی تلاش‌ها برای هدف سیاسی و اهداف نظامی برای سیاستگذاری در هر دولتی افزایش می‌یابد. گاهی اهداف نظامی و سیاسی یکی هستند، مانند آنچه در تصرف یک ایالت می‌بینیم. در موارد دیگر، هدف سیاسی،

یک هدف نظامی متناسب را تمهید می‌کند. در این صورت، هدف نظامی باید به خدمت هدف سیاسی درآید و این پذیرش را در مذاکرات صلح نشان دهد. مواقعی که هدف سیاسی به دست آید، رسیدن به توافق خوب بسیار مهم است. هرچه مردم کمتر درگیر [جنگ] شده باشند و هر قدر بار جنگ کمتر بین دولت‌ها و در میان خودشان جدی شده باشد، الزامات سیاسی بیشتر مسلط و تثبیت می‌شود. موقعیت‌ها می‌توانند وجود داشته باشند در جایی که هدف سیاسی نسبتاً تعیین‌کننده انحصاری باشد. به طور کلی باید بگوییم، هدف نظامی با هدف سیاسی در سطوح مختلف مطابقت و تناسب دارد. اگر هدف سیاسی تخفیف یابد، این تخفیف خود را در این تناسب نشان می‌دهد. این همان چیزی است که باعث می‌شود هدف سیاسی بیش از پیش تفوقش را افزایش دهد. بنابراین بدون هرگونه تناقضی، جنگ می‌تواند همه درجات اهمیت و شدت را داشته باشد؛ اثر جنگی از برای نابودی دشمن تا یک رصد جنگی ساده. این نکته ما را به پرسش دیگری می‌کشاند که در اینجا نیاز داریم تا تحلیلش کنیم و پاسخش دهیم.

۱۲. توقف [۱۶] عملیات جنگی به واسطه چیزهایی که تا اینجا گفته شده قابل توضیح نیست

هر چند مطالبات سیاسی طرفین جنگ تعدیل شده باشد، هر چند ابزارهای به کار گرفته شده در جنگ کم باشد، هر چند هدف سیاسی محدود شده باشد، آیا در هر صورت فرایند جنگ حتی برای لحظه‌ای می‌تواند متوقف شود؟ این پرسش ما را به عمقی در قلب موضوع می‌برد. هر عملی به زمان معینی نیاز دارد تا کامل شود. این مدت را دوره زمانی‌اش می‌نامند و طولش بسته به سرعتی است که فرد کار را انجام می‌دهد. در اینجا نمی‌خواهیم خودمان را با تفاوت‌هایی که وجود دارد درگیر کنیم. هر کسی کارش را به شیوه خودش انجام می‌دهد؛ یک مرد آرام (کودن) کارش را به کندی هر چه تمام‌تر انجام می‌دهد، تا وقت بیشتری را صرف آن کند؛ طبیعتش می‌طلبد که او وقت بیشتری بگذارد. اگر او به کار شتاب بیشتری دهد، نمی‌تواند آن را به خوبی انجام دهد. بنابراین سرعتش به واسطه دلایل ذهنی تعیین شده است و این عامل تعیین دوره زمانی واقعی کار است.

بر این اساس اگر هر عملیاتی در جنگ در دوره زمانی مناسب خودش مجاز باشد، لااقل در نظر اول، باید بپذیریم که هر مصرف اضافی زمان - یعنی هر تعلیق عملیات نظامی - احمقانه به نظر برسد. در این ارتباط، چیزی که باید به یاد داشته باشیم این است که اینجا ما درباره جریانی که بین دو طرف جنگ وجود دارد سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره جریان متقابل نظامی به عنوان یک کل سخن می‌گوییم.

۱۳. تنها یک ملاحظه می‌تواند عملیات جنگی را به حالت تعلیق درآورد و آن نیز تنها می‌تواند در یک طرف حاضر باشد، اگر دو طرف برای جنگ آماده شده باشند، انگیزه‌های عداوت [۱۷] آن‌ها را به نقطه جنگیدن می‌کشاند. علاوه بر این مادامی که آن‌ها در

آماده‌باش جنگی باشند (و مذاکره‌ای برای توافق در جریان نباشد) انگیزه عداوت همچنان فعال خواهد ماند. تنها یک ملاحظه می‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد: اشتیاقی که آن‌ها را برای لحظه‌ای بهتر قبل از عملیات منتظر نگه می‌دارد. در نگاه اول، این اشتیاق تنها در یک طرف جنگ می‌تواند عمل کند، در زمانی که طبیعتاً دشمنش در حال فعالیت است. اگر عملیات جنگی امتیازی برای یک طرف داشته باشد، منافع طرف دیگر در این است که صبر کند؛ اما یک موازنه مطلق نیروها [۱۸] نمی‌تواند سبب وقفه در جنگ شود، چرا که در چنین موازنه‌ای ابتکار عمل ضرورتاً متعلق به طرفی است که هدف مثبت [۱۹] دارد یعنی مهاجم.

در هر حال، طرفی که وضعیت موازنه را در برابر طرفی که هدف معینی دارد (یعنی طرفی با زمینه‌های قدرتمندی برای عملیات) می‌پذیرد، طرفی است که صاحب نیروهای ضعیف‌تری است. بنابراین موازنه نتیجه تأثیرات ترکیبی هدف و قدرت است. بر این اساس می‌توان اذعان کرد اگر چشم‌اندازی برای تغییری در شرایط موازنه وجود نداشته باشد، دو طرف باید به سمت صلح بروند. اما اگر به هر صورت در گرونی‌هایی در این چشم‌انداز پدید آید، برای یکی از طرفین انتظار دستاوردی به وجود می‌آید و این واقعیت آن طرف را تحریک می‌کند تا وارد جنگ شود.

سکون (رها کردن عملیات) آشکارا نمی‌تواند به واسطه مفهوم موازنه توضیح داده شود. تنها توضیح درست این است که دو طرف منتظر لحظه بهتری برای عملیات هستند. بیایید فرض کنیم که یکی از دو دولت هدف عینی دارد (همانطور که گفته شد) و بخشی از قلمرو دولت دیگر را تصرف کرده است تا از آن برای چانه‌زنی در نشست صلح بهره‌برد. این کشور از آنجا که امتیازی در دست دارد، هدف سیاسی‌اش را بدست آورده است و نیازی ندارد که کار دیگری انجام دهد و می‌تواند موضوعات و مسائل دیگر را رها کند. اگر دولت دیگر آمادگی داشته باشد تا این وضعیت را بپذیرد، باید تقاضای صلح کند و اگر نه باید کاری انجام دهد، و چنانچه می‌اندیشد که خود را باید برای عملیاتی در مدت چهار هفته آماده کند، آشکارا دلیل خوبی دارد برای اینکه فوراً حمله نکند و عملیات انجام ندهد. اما در همان لحظه منطق حکم می‌کند که طرف دیگر عملیات کند، هدف این است که اجازه ندهد تا دشمنش زمانی که برای آمادگی لازم دارد به دست بیاورد. تمام اینها که من فرض کردم، بنابراین است که دو طرف جوانب موفقیت خود را کامل بسنجند.

۱۴. استمرار [در جنگ] چیزی است که به واسطه عملیات نظامی می‌آید و دوباره همه چیز را تشدید می‌کند

اگر این استمرار واقعاً در صحنه جنگ وجود داشته باشد، تأثیرش دوباره همه چیز را به سمت حد نهایی می‌کشاند. نه تنها این پیوستگی احساسات انسان‌ها را بر می‌انگیزد و در آنها با قدرتی ابتدایی نفوذ می‌کند، بلکه رویدادها با دقت و نزدیکی زیاد همدیگر را دنبال می‌کنند و زنجیره‌ای علی سببی برقرار می‌شود و از این طریق هر عملیات منفردی مهم و خطرناک خواهد بود. اما در جنگ به ندرت چنین استمراری به نمایش درآمده

است. در منازعات بی‌شمار طرفین تنها مدت زمان کمی را مشغول عملیات هستند و مابقی زمان‌هایشان به حالت رکود و بی‌عملی صرف می‌شود. این مسئله نمی‌تواند امر غیرعادی باشد. تعلیق عملیات در جنگ باید ممکن باشد، به عبارت دیگر اینجا تناقض لفظی وجود ندارد. اجازه دهید این بحث را روشن کنم و دلایل آن را توضیح دهم.

۱۵. اینجا باید اصل قطبیت [۲۰] را طرح کرد
اگر منافع دو فرمانده [۲۱] را به یک میزان متضاد با هم در نظر بگیریم، ما یک قطبیت خالص را فرض کرده‌ایم. در ادامه فصلی مستقل را به این موضوع اختصاص خواهیم داد، اما قبل از آن شرح ذیل لازم می‌آید.

اصل قطبیت تنها در جایی معتبر است که در ارتباط با موضوعی مشابه و یکسان باشد و به صورتی که منافع مثبت و منفی یکدیگر را مشخصاً حذف کنند. در یک جنگ دو طرف به دنبال پیروزی و غلبه هستند. این یک مورد ناب قطبیت است، جایی که پیروزی یک طرف، طرف مقابل را از پیروزی محروم کند. در هر صورت وقتی که ما با دو چیز مختلف مواجه هستیم که دارای رابطه مشترک بیرونی هستند، قطبیت مربوط به روابط میان آنهاست و نه خود آن چیزها.

۱۶. حمله و دفاع از نظر جنس و میزان قدرت دو چیز متفاوتند؛ قطبیت درباره آنها نمی‌تواند به کار رود

اگر فرض کنیم که جنگ صرفاً یک شکل واحد دارد، یعنی حمله کردن به دشمن، بدون اینکه دفاعی اتفاق بیافتد یا بالعکس [اینکه دفاعی وجود داشته باشد]؛ اگر تنها تفاوت بین حمله و دفاع در این واقعیت باشد که حمله هدف عینی دارد در حالی که دفاع ندارد و بنابراین صورت‌های جنگیدن یکسان می‌بودند، آنگاه هر امتیازی که یکطرف به‌دست بیاورد، مشخصاً مساوی است با زیان طرف دیگر. در این حالت قطبیت خالص وجود دارد.

این در حالی است که دو صورت متمایز عملیات در جنگ وجود دارد: حمله و دفاع. همانطور که پایین‌تر با جزئیات نشان داده شده است، این دو در قدرت کاملاً متفاوت و ناهمسان‌اند. بنابراین قطبیت نسبتی با حمله یا دفاع ندارد، بلکه درباره هدفی است که دو طرف جست‌وجو می‌کنند تا به‌دست آورند: درباره تصمیم. اگر یک فرمانده بخواهد که تصمیم‌گیری را به تأخیر اندازد، دیگری باید که در آن شتاب کند؛ همیشه فرض این است که دو طرف در نوع مشابهی از مبارزه درگیر شده‌اند. اگر به سود A است که هم اکنون به B حمله نکند و حمله را برای ۴ هفته به تأخیر اندازد؛ پس به سود B است که حمله را برای ۴ هفته به تأخیر نیندازد، بلکه هم‌اکنون حمله کند. این یک تضاد منافع بی‌واسطه و مستقیم است، اما این نکته همچنین به این معنا نیست که به سود B است که حمله‌ای فوری به A داشته باشد. این موضوع دیگری است.

۱۷. برتری دفاع بر حمله اغلب تأثیر قطبیت را از بین می‌برد و همین موضوع سکون در عملیات جنگی را توضیح می‌دهد

همانطور که معلوم است ما باید نشان دهیم که دفاع به نسبت حمله صورت قدرتمندتری

برای جنگیدن است. در نتیجه باید پرسیم که آیا مزیت به تأخیر انداختن یک تصمیم برای یک طرف به همان اندازه‌ای که برای طرف دیگر دفاع کردن مزیت دارد، مهم و بزرگ است؟ اگر گاهی چنین نباشد، دیگر مزیت دفاع کردن نمی‌تواند موازنه ایجاد کند و این حالت بر به جریان افتادن جنگ اثر می‌گذارد. بنابراین روشن است که انگیزش برآمده از قطبیت منافع، ممکن است در تفاوت مابین قدرت حمله و دفاع به تحلیل رود و غیرعملی شود.

در نتیجه اگر طرفی که شرایط کنونی برایش مساعد است، بدلیل ضعف پیش از حد قادر نباشد از مزیت دفاع کردن صرف‌نظر کند، باید در انتظار عمل کردن تحت شرایط نامساعد در آینده باشد. زیرا جنگ تدافعی همچنان بهتر از جنگ فوری یا صلح کردن است. من اطمینان دارم که برتری حالت تدافعی (اگر به درستی فهمیده شود) خیلی مهم است. مهم‌تر از آنچه که در نگاه اول به نظر می‌آید. این است توضیح بدون تناقض اینکه چرا در یک جنگ در بیشتر زمان‌ها عملیاتی انجام نمی‌شود. هر چه انگیزه‌ها برای عملیات ضعیف‌تر باشد، تفاوت بین حمله و دفاع بیشتر انگیزه طرفین را خنثی می‌کند و در اغلب موارد عملیات متوقف می‌شود، همانطور که به‌واقع در تجربه شاهدیم.

۱۸. دلیل دوم این است که دانش ما از موقعیت ناکافی است

فاکتور دیگری وجود دارد که عملیات جنگی را متوقف می‌کند: دانش ناکافی از موقعیت. تنها موقعیتی که فرمانده کاملاً می‌تواند آن را بشناسد، موقعیت خودش است. در مورد موقعیت دشمن او تنها می‌تواند از اطلاعات نامطمئن، شناختی به‌دست آورد. بنابراین در ارزیابی‌اش ممکن است خطا کند و این خطا می‌تواند او را به سمتی ببرد که فرض کند که ابتکار عمل با دشمن است، در حالی که به واقع ابتکار عمل با خود اوست. البته بهای چنین خطایی به همان اندازه که احتمالاً به عملیات بی‌موقع منجر می‌شود ممکن است به تعلل بی‌موقع بیانجامد و به همان اندازه که می‌تواند سبب تأخیر در عملیات شود می‌تواند به تسریع ختم شود. با این حال این دلیل می‌تواند در رتبه‌بندی میان دلایل طبیعی قرار بگیرد که بدون هرگونه تناقضی می‌تواند عملیات نظامی را به توقف بکشد. انسان‌ها همواره تمایل دارند تا تخمین‌شان از قدرت دشمن خیلی زیاد باشد تا خیلی کم، این طبیعت بشر است. این وضع در ذهن سبب می‌شود که بپذیریم که چهل جزئی از موقعیت، فاکتوری مهم در به تأخیر انداختن پیشروی عملیات نظامی است و اصل تعدیل‌کننده‌ای است که ما بر آن تأکید کردیم.

امکان تعلل تأثیر دیگری بر پیشروی جنگ به‌واسطه رقیق‌کردن آن دارد، و همانطور که گفتیم به‌لحاظ زمانی با به تأخیر انداختن خطر و افزایش دادن ابزارهای برقراری دوباره موازنه بین دو طرف، چنین می‌کند. هر چه تنش‌هایی که منجر به جنگ می‌شود و تأثیر نتیجه جنگ بزرگ‌تر باشد، بازه زمانی تعلل کوتاه‌تر خواهد شد. برعکس هر چه انگیزه برای منازعه ضعیف‌تر باشد، فاصله میان عملیات‌ها هم بیشتر خواهد

شد. انگیزه قوی‌تر، عزم راسخ را افزایش می‌دهد و عزم راسخ همانطور که ما می‌دانیم همواره عنصری مهم از تولید قدرت است.

۱۹. افزایش زمان تعلل در جنگ، جنگ را از بین می‌برد تا آنجا که آن را از قلمرو امور قطعی و مطلق خارج می‌کند و جنگ را بیشتر تبدیل به موضوعی برای ارزیابی احتمالات می‌کند

هر چه پیشروی در جنگ کندتر شود و هر چه تعلیق در عملیات نظامی بیشتر باشد، آسان‌تر می‌توان خطا را جبران کرد، با شجاعت می‌توان به ارزیابی‌های عمومی رسید، و به احتمال زیاد از افراط‌های تئوریک اجتناب خواهد شد و طرح‌های جنگ بر اساس احتمال و استنباط قرار خواهد گرفت. محاسبه احتمالات برحسب شرایط موجود چیزی است که در ماهیت موارد عینی نهفته است و روند کم و بیش آهسته جنگ نیز فرصت برای این محاسبات را مهیا می‌کند.

۲۰. بنابراین تنها عنصر بخت [۲۲] است که جنگ را مبدل به قمار [۲۳] می‌کند و این عنصر هرگز غایب نیست

حالا کاملاً روشن شده است که چگونه اغلب طبیعت عینی جنگ آن را به موضوعی برای ارزیابی احتمالات تبدیل می‌کند. تنها یک عنصر است که جنگ را تبدیل به قمار می‌کند، بخت: همان آخرین چیزی که جنگ نیاز دارد. هیچ فعالیت انسانی دیگری نیست که اینگونه متصل و عموماً با بخت پیوند خورده باشد و به‌واسطه همین عنصر بخت، حدس و شانس نقش مهمی در جنگ بازی می‌کنند.

۲۱. نه تنها طبیعت عینی بلکه طبیعت ذهنی [۲۴] جنگ، آن را به یک قمار تبدیل می‌کند

حالا اگر ما به‌صورت خلاصه طبیعت ذهنی جنگ را در نظر بگیریم - یعنی اهداف و معانی که به‌واسطه آنها جنگ می‌شود - جنگ همچون یک قمار به نظر خواهد آمد. عنصری که در جنگ‌ها وجود دارد خطر است؛ بالاتر از همه خصائل اخلاقی در زمان خطر باید مشخصاً شجاعت [۲۵] را قرار داد. هر چند در این لحظه شجاعت کاملاً سازگار با محاسبه محتاطانه است اما این دو به هر حال تفاوت‌هایی دارند که مربوط به نیروهای روان‌شناختی متفاوتشان است. جرئت داشتن، بی‌باکی، اعتماد کردن به شانس انواع شجاعت هستند و همه این خصیصه‌های شخصیتی وابسته به بخت‌اند. به‌طور خلاصه فاکتورهای مطلق که اصطلاحاً ریاضیاتی خوانده می‌شوند هرگز اساس استواری در محاسبات نظامی ندارند. از همان آغاز روابط متقابلی بین احتمالات، امکانات، شانس خوب و شانس بد وجود دارد که راهشان را در تمام تار و پود پرده این فرش می‌بافند و پیدا می‌کنند. در همه فعالیت‌های انسانی، جنگ بیش از همه به کارت‌بازی شباهت دارد.

۲۲. چگونه به‌طور کلی این مسئله بهتر با طبیعت بشر سازگار است؟

اگرچه خردمان همواره میل به سوی وضوح و قطعیت دارد، اما طبیعت‌مان ابهام و عدم قطعیت را سحرانگیز می‌یابد؛ طبیعت ما ترجیح می‌دهد به جای اتکا به خرد و طی مسیرهای پر پیچ‌وخم و تنگ جستار فلسفی و استنتاج

منطقی، با توسل به قوه خیال به بخت و اقبال روی آورد؛ طبیعت ما با پس زدن الزامات سخت و سفت، می تواند به شجاعتش روح بدهد تا پرواز کند و در شهامت و خطر غوطه ور شود و شبیه یک شناگر نترس خود را به سیلان امور بسپارد.

اما آیا تئوری باید خرد را رها کند و خودخواهانه در زمینه تجویزها و نتایج مطلق سیر کند؟ اگر چنین باشد، این نتایج اصلاً نمی تواند ربطی به زندگی واقعی داشته باشد. این نتایج باید فاکتورهای زندگی انسانی را به حساب آورد و فضایی برای شجاعت، بی باکی و حتی تهور باز کند. هنر جنگ مرتبط است با زندگی و نیروهای اخلاقی. در نتیجه نمی تواند به اطلاق یا قطعیت برسد. بنابراین محدوده امر تصادفی بسته نیست و باید بزرگترین چیزها به اندازه کوچکترین امور مورد توجه قرار گیرند. در یک سطح به واسطه عدم قطعیت، شجاعت و اعتماد نفس در نسبت با هم قرار می گیرند تا موازنه درست از آب درآید. هر چه اعتماد به نفس و شجاعت بیشتر باشند، حاشیه های بزرگتری برای امور اتفاقی می تواند نگه داشته شود. بنابراین شجاعت و اعتماد به نفس در جنگ اساسی هستند و تئوری باید تنها قواعدی را پیشنهاد دهد که چشم اندازی وسیع را برای کوچکترین ارزش های نظامی در تمام مراتب و تنوعاتش به دست دهد. حتی در شهامت هم زیرکی و احتیاط می تواند باشد اما در اینجا آنها با سنجه ای متفاوت اندازه گیری می شوند.

۲۳. اما در هر صورت جنگ ابزاری جدی برای یک هدف جدی است: تعریفی دقیق تر از جنگ

هر چه که درباره جنگ می توان گفت، می توان درباره فرماندهی که رهبریش می کند و تئوری که بر آن حاکم است گفت. جنگ سرگرمی نیست، جنگ صرفاً خطی در میانه ماجراجویی و ظفر یا جایی برای اشتیاق های غیرمسنولانه نیست؛ جنگ ابزاری جدی برای یک هدف جدی است؛ شباهت رنگارنگش با بازی بخت، همه احوالات هیجانی، شجاعت، تخیل و اشتیاقی که در آن وجود دارد صرفاً صفات ویژه اش است.

وقتی همه اجتماعات به جنگ می روند - تمام ملت ها - و مشخصاً مردم متمدن، همواره به موقعیتی سیاسی تکیه می کنند و موقعیت همواره ما را به سوی هدفی سیاسی می کشاند. بنابراین جنگ یک عمل سیاسی [۲۶] است. اگر جنگ یک پدیده کامل و نامحدود و جلوه مطلق خشونت باشد (همانطور که متناسب با فهمی ناب از آن است)، استقلالی که به دست می آورد، جایگاه سیاست را ترسیم می کند و سیاست لحظه ای خلق می شود. اینگونه جنگ سیاست را بیرون از دفتر رسمی اش می برد و به واسطه قوانین طبیعت خودش بر آن مسلط می شود، درست شبیه یک مین که تنها به روش یا دستورالعمل مقرر در تنظیماتش می تواند منفجر شود. در واقع این نظر زمانی مهم می شود که ناسازگاری هایی مابین سیاست و هدایت جنگ ایجاد شود. اما در واقعیت چیزها متفاوتند و این نظر تماماً اشتباه است. جنگ واقعی همانگونه که نشان داده شد اینگونه نیست. خشونت جنگ از آن نوع انفجاری نیست که به یکباره تخلیه شود، بلکه تحت تاثیر نیروهایی است

که همیشه به یک شکل و به یک درجه آماده و فعال نیستند، گاهی آنقدر آماده اند که بر مقاومت سختی و اختلافات غلبه می کند و گاهی آنقدر ضعیفند که حتی نمی توانند اثری بگذارند. جنگ نوسانی از خشونت در خود دارد، متغیر در قدرت و بنابراین متغیر در سرعت است. بجای آنکه منفجر شود و انرژی را تخلیه کند، جنگ با سرعت های متفاوتی به سوی هدفش می رود؛ اما این مسیر همیشه به اندازه کافی طولانی هست که در آن امکان تغییر جهت وجود داشته باشد و جنگ به طور خلاصه تحت اداره عقلانیتی هدایت گر باقی بماند. اگر ما در ذهن داشته باشیم که جنگ از اهدافی سیاسی بر می آید، بنابراین طبیعی است که دلیل اصلی وجودش، مهمترین ملاحظه برای هدایت آن باشد و البته این دلالت ندارد بر اینکه هدف سیاسی مستبد است. هدف سیاسی باید خودش را با ابزارهای منتخب مطابقت دهد، فرایندی که هدف سیاسی را از اساس می تواند تغییر دهد. با این همه هدف سیاسی اولین ملاحظه باقی خواهد ماند. بنابراین سیاست، در همه عملیات های نظامی نفوذ خواهد کرد تا آنجا که طبیعت خشن آن عملیات ها را قابل پذیرش می کند؛ سیاست تاثیر پیوسته بر جنگ و عملیات جنگی خواهد داشت.

۲۴. جنگ صرفاً ادامه سیاست است اما با ابزاری دیگر

ما دیدیم که جنگ صرفاً یک عمل سیاسی نیست بلکه ابزار حقیقی سیاست است؛ ادامه ارتباطات و مراودات سیاسی که با ابزار دیگری پیگیری می شود. چیزی که در مورد جنگ ویژه باقی می ماند، به سادگی مربوط به طبیعت ویژه ابزارش است. جنگ به طور کلی و فرمانده، در هر مورد خاص، حق دارد که بخواهد روندها و طراحی های سیاستی با ابزارهایش ناسازگار نباشد. البته این خواسته کوچکی نیست، و هر چند بر اهداف سیاسی در موارد معین تاثیر قابل توجهی خواهد گذارد، هرگز فراتر از تعدیل و اصلاح این اهداف نخواهد رفت. هدف، موضوع سیاسی است و جنگ ابزاری برای رسیدن به آن و ابزار هرگز نمی تواند در جدایی از هدفش در نظر گرفته شود.

۲۵. طبیعت متنوع جنگ
هر چه انگیزه ها برای جنگ قدرتمندتر و الهام بخش تر باشد بیشتر بر ملت های متخاصم اثر می گذارد و آتش تنش ها را برای نزدیک شدن درگیری تندتر می کند؛ هرچقدر جنگ به مفهوم انتزاعی تر نزدیکتر شود، نابودی دشمن اهمیت بیشتری خواهد داشت؛ هر قدر اهداف نظامی و مقاصد سیاسی جنگ برهم منطبق شود، جنگ بیشتر نظامی و کمتر سیاسی به نظر خواهد رسید. به عبارت دیگر هر چقدر انگیزه ها برای جنگ شدت کمتری داشته باشد، گرایش طبیعی عناصر نظامی به خشونت در هماهنگی با رهنمودهای سیاسی کمتر خواهد شد. در نتیجه، جنگ از مسیر طبیعی فاصله خواهد گرفت و مقصد سیاسی بیشتر و بیشتر با اهداف یک جنگ ایده آل ناسازگار خواهد شد و منازعه به طور فزاینده ای شکل سیاسی تری پیدا خواهد کرد. در این نقطه برای اینکه مخاطب سردرگم نشود باید تاکید کنم که اصطلاح «گرایش طبیعی» جنگ که در اینجا تنها معنای فلسفی و مشخصاً

منطقی اش مراد شده است، به گرایشات نیروهایی که واقعاً درگیر جنگیدن هستند از جمله احساسات و روحیه رزمندگان جنگ، ارجاع ندارد. این درست است که گاهی این جنگجویان آنقدر برانگیخته شده اند که عامل سیاسی به سختی می تواند کنترل شان کند. اما چنین وضعی در منازعه، در اغلب اتفاقات رخ نمی دهد؛ اگرچه انگیزه هایی که قدرتمندند باید برایشان سیاست درخور و متناسبی اتخاذ کرد. به عبارت دیگر، اگر سیاست با موضوعات کوچکی مواجه شده باشد، احساسات کمتر تحریک خواهد شد و در این موارد توده ها باید تحریک شوند به جای آنکه جلویشان گرفته شود.

۲۶. همه جنگ ها می توانند همچون عمل های سیاست در نظر آیند

حالا زمان آن رسیده است که به زمین اصلی بحث برگردیم و توجه کنیم که وقتی سیاست به ظاهر در نوعی از جنگ محو می شود و در نوعی دیگر قدرتمندانه حضور دارد، هر دو نوع به یکسان سیاسی هستند. اگر دولت همچون یک شخص اندیشیده شود و سیاست به عنوان محصول مغزش، بنابراین در میانه اتفاقاتی که دولت باید برای آنها آماده باشد، جنگی از نوع اول نیز قابل تصور است که در آن سیاست همه عناصر را ذیل خشونت قرار می دهد. تنها اگر سیاست نه به عنوان یک بینش کلی، بلکه - همانطور که رایج است - همچون احتیاط، دوز و دغل و کناره گرفتن از زور در نظر گرفته شود، می توانیم بگوییم که نوع دوم جنگ سیاسی تر از نوع اول است.

۲۷. تاثیرات این نگاه در فهم تاریخ ارتش و بنیادهای تئوری

بنابراین، اولاً معلوم شد که جنگ هرگز نباید همچون چیزی مستقل اندیشیده شود، بلکه همچون ابزاری برای سیاست است، در غیر این صورت کل تاریخ جنگ بر ضد ما خواهد بود. تنها این رویکرد ما را توانا می کند تا به مسئله هوشمندانه رسوخ کنیم؛ ثانیاً این نوع نگاه به ما نشان خواهد داد که چگونه جنگ ها باید مطابق سرشت انگیزه هایشان و موقعیت ها و شرایطی که منجر به آنها شده، متفاوت شوند. اولین، عالی ترین و همچنین دور از دسترس ترین نوع داوری که سیاست مدار و فرمانده باید به آن دست پیدا کنند، دریافتن نوع جنگی است که می خواهند آغاز کنند. نه اینکه به این فکر کنند که جنگ بر اساس اشتباهی آغاز شده است یا اینکه تلاش کنند وضعیت جنگی را برگردانند که اینها با طبیعت جنگ بیگانه است. این اولین و فراگیرترین پرسش در استراتژی به شمار می رود. این مسئله با جزئیات بیشتر در فصل طرح های جنگ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فعلاً بحث تا همین مرحله کافی است. ما نگرش اساسی را درباره جنگ بنا نهادیم و توانستیم مقداری جنگ را بررسی کنیم.

۲۸. نتایج تئوری
جنگ شبیه آفتاب پرستی است که به آرامی ویژگی هایش را با موارد معین مطابقت می دهد. به عنوان یک پدیده تام، گرایشات مسلط جنگ همواره سه گانه ای متناقض برایش ساخته مرکب از خشونت عمیق، نفرت و دشمنی، که اولی به عنوان نیروی طبیعی کور مورد توجه قرار



گرفته است؛ بازی بخت و احتمال که در آن روح خلاق جنگ آزادانه جولان می‌دهد و نهایتاً عنصر فرمانبرداری به مثابه ابزار سیاست، که جنگ را صرفاً موضوعی برای خرد می‌داند. جنبه نخست اساساً مربوط به مردم است، جنبه دوم به فرمانده و ارتشش و سوم به دولت.

احساساتی که در جنگ برافروخته می‌شود، باید قبل از آن در نهاد مردم باشد، چشم‌اندازی که در آن بازی شجاعت و ذوق در قلمرو احتمال و بخت محظوظ می‌شود بسته به ویژگی خاص فرمانده و ارتش است، اما اهداف سیاسی صرفاً حرفه دولت هستند.

این سه گرایش شبیه بسیاری از قوانین متفاوت دیگر هستند که عمیقاً در ماهیت موضوع ریشه دارند اما ارتباطشان با یکدیگر سیال است. تئوری که هر کدام از این وجوه را نادیده بگیرد یا در پی تثبیت رابطه‌ای مطلق بین آنها باشد، با واقعیت در افتاده است و به همین دلیل کاملاً بلااستفاده خواهد بود. بنابراین وظیفه ما این است که آن تئوری را بسط دهیم که موازنه‌ای مابین این گرایش‌ها برقرار می‌کند، شبیه یک شیء که معلق بین سه آهن‌رباست.

راهی که محتملاً بهترین راه برای رسیدن به این وظیفه دشوار است در این کتاب در تئوری جنگ (کتاب دوم) مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است. در هر صورت، مفهوم مقدماتی که ما از جنگ تنظیم کردیم، پرتو اولیه‌ای بر ساختار اساسی تئوری‌مان انداخته است و ما را به تمایزگذاری اولیه و تعریف مولفه‌های مهمش توانا کرده است.

پی نوشت:

۱. Carl Von Clausewitz, On War, Translated by Michael Howard and Peter Paret, Oxford ۲۰۰۷, University Press
۲. nature of the whole
۳. duel
۴. physical force
۵. immediate
۶. act of force
۷. International law
۸. custom
۹. art of war
۱۰. principle of moderation
۱۱. hostile feelings
۱۲. hostile intentions
۱۳. Interaction
۱۴. Extreme
۱۵. Isolated Act
۱۶. Interruption
۱۷. hostility
۱۸. absolute balance of forces
۱۹. positive purpose
۲۰. polarity
۲۱. commander
۲۲. Chance
۲۳. Gamble
۲۴. Subjective Nature
۲۵. courage
۲۶. act of policy

ویژه‌نامه پنجمین سالگرد شهادت
شهید سلیمانی کاری از موسسه علم
و سیاست اشراق توسط انتشارات
مکتب حاج قاسم منتشر شد.
کتاب هفت فصل دارد که هرکدام
حلقه‌ای از زنجیر سرنوشتی است که از
کودکی قاسم آغاز می‌شود و تا فراسوی
مرگ او در خاک عراق امتداد می‌یابد.
با آثاری و نوشته‌هایی از:
علی اقبال پور، حمیدرضا فرتوک زاده، موسی
نجفی، محمدرضا هدایتی، علیرضا شفا،
سید باقر نبوی، محمد قائم خانی، یعقوب
توکلی، ابوالصالح تقی زاده طبری، سید علی
متولی، آزاده جهان احمدی، شایان کریمی
و...

برای سفارش با
شماره ۸۸۹۱۲۶۱۸ تماس
بگیرید
یا به شماره
۰۹۳۸۴۹۱۳۳۸۹ پیامک
دهید

شهادت برمدارد

ویژه‌نامه پنجمین سالگرد شهادت شهید قاسم سلیمانی

«سرنوشت ایران، سرنوشت ملت‌های آزاده خواهد بود و تصمیم ملت ایران، تصویری از آینده ملت‌ها. باید بدانیم اینک دشمن با نقاب رژیم وحشی صهیونیستی به سراغمان آمده تا سرنوشت نه فقط ملت ایران که جغرافیای منطقه و جهان را روشن کند. مرگبارترین تحلیل، فهم این جنگ همچون تهاجمی موقت و صرف تلاش برای متوقف کردن آن است. امروز می‌توان در این صحنه سرنوشت‌ساز، بیداری بزرگی را به مردم مدفون منطقه و جهان که مدت‌هاست اراده خود را فراموش کرده‌اند هدیه داد.

در صحنه ابتلائات باید به استقبال نعمت‌ها و فرصت‌ها رفت؛ انقلاب اسلامی از لحظه تولد خود با تکیه به مردم نیرو گرفته و بر پا ایستاده است. از این میدان سخت نباید هراسید. این میدان سخت، فرصتی دوباره برای تکیه به نعمت مردم است. ایران یک سازمان نیست که با شهادت فرماندهان و از دست دادن امکانات و زیرساخت‌ها از هم گسسته شود؛ هر کس برود، کسی پشت سرش ایستاده است. کشوری که به ملت خود تکیه کرده باشد، هیچگاه موجودیتش به ساختارها، ابزارها و حتی شخصیت‌ها فروکاسته نمی‌شود. *ملت همواره روحی زنده برای دمیدن در کالبد ساختارها و امکانات و زیرساخت‌هاست. جغرافیایی که ملت دارد مرگ ندارد؛ پیوسته زنده می‌شود».

قسمتی از بیانیه موسسه علم و سیاست اشراق
در پی تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به خاک جمهوری
اسلامی ایران